

کانون کمونیسم

ژانویه ۲۰۰۹

نشریه کانون دفاع از کمونیسم

dniknam@online.no

سردبیر این شماره: ایرج فرزاد



مطالب این شماره:

صورت مساله عوضی است

غفار غلام ویسی

جدال بر سر تاریخ کمونیستی کومه له
پایان نیافته است!

عبدالله شریفی

نگاهی دیگر به پروسه تاریخ
و به حلول "گذشته در حال"

ایرج فرزاد

دو اثر از منصور حکمت:

بحران و انشعاب در کومه له

درباره احزاب بورژوازی

به جنون آدمکشی علیه مردم غزه باید پایان داد

کشتار هزاران نفر و مجروح شدن تعداد خیلی بیشتری از مردم فلسطین در غزه و بمباران خانه و کاشانه مردم قلب بشریت از ادیخواه را به درد می آورد. بمباران بیرحمانه مناطق مسکونی غزه توسط بمب افکنهای اسرائیل، و تلفات مردم سیویل و بویژه کودکان تا این لحظه از مرز ۹۰۰ کشته و نزدیک به ۴۰۰۰ زخمی گذشته است.

تمام غزه که به لحاظ جغرافیایی بسیار محدود می باشد، به میدان بمبارانها و شلیک راکتها تبدیل شده است. حتی مدارس هم که تحت پوشش سازمان ملل می باشند و مردم از آنها به عنوان مکانهای امن استفاده می کنند از بمبارانها در امان نیستند. تمام اینها به اضافه محاصره اقتصادی کل غزه در طول چند ماه گذشته زندگی مردم را به یک جهنم واقعی تبدیل کرده است. اینکه بانی و مسبب این دور جدید کشتار مردم فلسطین بر عهده چه کسی و یا کسانی می باشد و یا چه دلایل سیاسی معینی موجب این دور جدید کشتار مردم فلسطین شده اند، ذره ای از عمق ضد انسانی این توحش کم نمی کند. آنچه این روزها در غزه می گذرد، باید به عنوان مدارک جنایت جنگی به پیشانی بانیان ان کوبیده شود. بشریت از ادیخواه در سطح دنیا به حق انزجار خود را از این جنایات به نمایش می گذارد. این جنایات جنگی باید هر چه زودتر خاتمه پیدا کند و باید به دور از پروپاگاندا طرفین ماجرا، ماهیت واقعی پشت این اتفاقات را برای مردم توضیح داد. اینبار موشک پرانی حماس مستمسک و دست آویز این جنایت قرار گرفته است. ولی ساده لوحی سیاسی است که اگر این دلیل و بهانه را از بانیان این جنایات بر علیه مردم فلسطین قبول کنیم. این اولین بار نیست که حماس موشک به طرف اسرائیل پرتاب می کند و حتی خود دوستان اسرائیل هم می گویند که این با این حمله وسیع به غزه تناسب ندارد. با وجود این واقعیت، و علیرغم جنایات آشکار دولت و ارتش اسرائیل، کوچکترین دلیل برای حمایت از دست بردن به هر حربه غیر انسانی، تحت عنوان "مقاومت مردم فلسطین"، از جمله تبدیل کردن زندگی مردم نوار غزه به سکوها پرتاب موشک به طرف مناطق مسکونی اسرائیل نیست. حتی کشته شدن ۱۰ غیر نظامی اسرائیلی بر اثر شلیک راکتها حماس، در برابر ۹۰۰ کشته و ۴۰۰۰ زخمی بمبارانهای

صورت مساله عوضی است نگاهی به آخرین بحث کورش مدرسی

غفار غلام ویسی

متأسفانه تاریخ این چند ساله اخیر کمونیسم در ایران با انشقاق حزب کمونیست کارگری و مرگ ناپهنگام منصور حکمت سیری دردناک و تراژدی را پیمود. بی مایه ترین نظریه ها امکان بروز یافتند و حاشیه ای ترین و غیر اجتماعی ترین تز های نقد شده و خاک خورده مجدداً به عنوان "دکترین" های جدید و در افزوده های عتیق امکان سر بر آوردن کردند. باور و اعتقاد به اصول و اصالت تئوری مارکسیسم جای خود را به دهن کجی و لاقیدی سیاسی داده است. در این رابطه سمینار کورش مدرسی قابل تأمل و بررسی است.

کورش مدرسی در سمیناری تحت عنوان بررسی اوضاع سیاسی ایران و موقعیت چپ، ارزیابی ای ارائه داده است که بررسی و نقد برخی نکات و مواضع آن برای کسانی که فلسفه "آوردن تز" ها و پس گرفتن یکی پس از دیگری آنان را با توضیحات "تئوریک" میخواهند درک کنند، خالی از لطف نیست.

مهمترین نکات محوری این بحثها از نظر من که باید بدانها پرداخت عبارتند از:

- بررسی اوضاع سیاسی ایران و موقعیت چپ و پایان یک دوره
- مرحله بندی انقلاب
- جنبش سرنگونی
- متعارف شدن جمهوری اسلامی

من در متن بررسی اوضاع سیاسی ایران، موقعیت چپ و پایان یک دوره به بقیه بندهای دیگر نیز میپردازم. در این قسمت کورش مدرسی از جمله چنین گفته است: "به نظر من این، چپ منظوم کل چپ است، و مکرراً در جاهای مختلف گفته ام این چپ پوپولیست، ربطی به مارکسیسم ندارد، ربطی به طبقه کارگر ندارد، ربطی به انقلاب کارگری ندارد، این چپ یک پوپولیست است که پراتیکش وارونه است، بخاطر یک دوره وارونه که ما در ایران به سر می بریم پوپولیسمی از نوعی دیگر به وجود آمده می خواستم یک بار دیگر این ماجرا را نگاه کنیم، این پایان یک دوره است."

در نگاه اول چنین به نظر میرسد که او یک چپ انتزاعی را نقد میکند که معلوم نیست منظور مشخص او کدام چپ است؟ قدری که میشکافیم معلوم میشود منظور حزب توده و اکثریت نیست، اینها جریانی راست و پرو رژیم اند و ربطی به چپ ندارند. منظور راه کارگر، طبقهای مختلف چریکهای فدایی و حزب رنجبران هم نیست. احتمالاً "مخاطب" او طیفهایی از کمونیسم کارگری هستند که در زمان منصور حکمت در حزب کمونیست کارگری متشکل شده بودند، اما وقتی بیشتر دقت میکنید متوجه میشوید این انتقادات دارد به نوشته هائی پاسخ میدهند که مبنای همه تزهای کورش مدرسی از دوران اختلافات درونی تا تبدیل شدن آنها به "چسپ درونی" حزب حکمتیست، بوده اند. در حقیقت این "کل چپ" پدیده و کمونیسم و شخصی جز مارکسیسم انقلابی و کمونیسم کارگری و منصور حکمت نیستند! در این رابطه اصلاً نیازی نیست که بازی با کلمات و خبرگی در مقوله تراشی و جنگ مواضع را به عنوان صورت مساله بپذیریم.

بی ملاحظه غزه و مردم ساکن آن توسط ارتش اسرائیل، جوانب زشت و ضدانسانی جنایت جنگی و تبدیل زندگی شهروندان به میدان جنگ را توجیه نمیکند. جنایات جنگی، "نسبیت" بردار نیستند.

فاکتورهای سیاسی معینی در دو طرف این ماجرا بانی این دور جدید جنایت بر علیه مردم در غزه می باشند. دولت حاکم در اسرائیل از يك بحران طولانی رنج می برد. ماه آینده قرار است در اسرائیل انتخابات برگزار شود. حزب کارگر و حزب کادیمه در تلاش برای نجات زندگی سیاسی خود می باشند. می خواهند با نشان دادن "فاطیعت" در مقابل حماس برگ برنده ای در مقابل حریف انتخاباتیشان یعنی حزب دست راستی لیکود به رهبری ناتانیا هو که آنها را به بی عملی در مقابل حماس و ناتوانی در تامین "امنیت" مردم در اسرائیل متهم می کند، به دست بیاورند. از طرف دیگر حماس هم به منظور جلوگیری از انزوای سیاسی خود در بین دولت های عربی از به وجود آمدن شرایطی که هم اکنون در غزه در جریان می باشد، استقبال می کند. به علاوه دولت اسرائیل هم به منظور از سر گذاردن بحران و تناقضات خود و هم "دست بالا" پیدا کردن در برابر حماس و بطور غیر مستقیم در برابر جمهوری اسلامی، قیل از آغاز رسمی ریاست جمهوری اوپاما، به این نمایش جنایت و آدمکشی دست زده است.

اما مستقل از این فاکتورهای مشخص، فاکتورهای جهانی تر و منطقه ای تری هم در خلق این ماجرا نقش ایفا می کنند. سرنوشت این مردم در دو سو، بازیچه جنگ قدرت میان دولتها و احزاب و گروههای ناسیونالیست و قومپرست و مذهبی در ۶۰ سال گذشته بوده است. در یک سو یک کشور قومی - نژادی - مذهبی توسعه طلب و تجاوزگر؛ و در طرف دیگر دولتهای مستبد در کشورهای عربی، دولت اسلامی حاکم بر ایران، جریانات اسلامی که بر نفرت سرمایه گذاری میکنند و گروههای ناسیونالیست عرب که سالها از مساله فلسطین برای تسلط سیاسی خود بر مردم استفاده کرده اند، قرار دارند. دولت آمریکا هم در این رابطه به سیاست دفاع بی چون و چرای خود از اسرائیل ادامه داده است.

تشکیل دولت مستقل و متساوی الحقوق فلسطین يك گام تعیین کننده در راستای پایان دادن به مشقات مردم فلسطین و اسرائیل می باشد. ولی راه پایان دادن قطعی به فجایعی که بر علیه مردم فلسطین صورت می گیرد و این حفره خونی که در پیش پای مردم خاورمیانه باز شده است، خارج شدن دولت و جنبشهای اعتراضی و مدنی از زیر سلطه قومیت و مذهب و نژاد پرستی است. مادام و تا زمانی که بنیانهای قانون گذاری و مبنای دولت و حق و حقوق و منزلت شهروندان در اسرائیل، بر اساس آیات تورات و بازگشت "یهودیان" به پشت دیوار ندبه استوار است، و بر این اساس خود را در برابر "مردم مسلمان" و "عرب" فلسطین و از طریق اشغال و تصرف محل زندگی آنها تعریف میکند، اسلام سیاسی، حزب الله و حماس و انواع "جنبشهای مقاومت اسلامی" محصولات تبعی آن خواهند بود. سوال این است که آیا خود مردم منطقه و انسان دوستی کل بشریت قادر خواهند شد سدی در برابر تداوم این سیل سرشار از خون و قتل عام و بمب انتحاری و اشغال و اشغالگری و نفرت قومی و نژادی و مذهبی که از زمان تشکیل دولت اسرائیل در سال ۱۹۴۸، امنیت و آسایش را از شهروندان اسرائیل و فلسطین و کل مردم منطقه سلب کرده است، بنا کنند؟

ما میلیاردها مردم جهان در معادلات و منافع سیاسی ای که پشت این جنایات اند، سهیم نیستیم، اما به اتکا همان روحیه ای که در گرماگرم کشتار مردم غزه، مردم طرفدار صلح و آسایش اسرائیل در تظاهرات خود نشان دادند و به اتکا خشم عمیقی که مردم جهان علیه این صحنه های نمایش جنون آدمکشی از خود بروز داده اند، باید راهی فراتر از سالوسی و ریاکاری دولتها وجود داشته باشد. مردم خاورمیانه و جهان نمیتوانند این چوب خونین لای زخم را بر روح و جسم خود تحمل کنند.

داریوش نیکنام

۱۱ ژانویه ۲۰۰۹

گذاشت که تکلیفشان را با مارکس ۱۸۴۸، با منصور حکمت ۱۳۵۷ روشن کنند."

سوال اساسی این نیست که کسی "جریزه" انتقاد به نین را دارد یا نه. گرچه منصور حکمت تنها کسی است که در تمامی تاکتیکها و دولت موقتها و مرحله انقلابهای نین با شهامت و "جریزه" تمام بین کلیشه پردازی از نین و کپی برداری از سیر انقلاب ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷، و "متد نین" و برداشت او از مارکس و تزه‌های فونر باخ، تفاوت قائل شده است. سوال این بود و این است که چه شرایطی و چه اوضاع و احوالی موجب شده اند تا تزه‌ها و سیاستها و تحلیلهای منشویکی و دوخردادی و چپ ناسیونالیست و ملی، علیرغم انبوه ادبیات مارکسیسم انقلابی و کمونیسم کارگری، اکثرا به زبان و قلم منصور حکمت، به نام "سیاست آوردنها" و تزه‌های جدید به بخشی از لایه انسانی دخیل در تاریخ حزب کمونیستی ایران، به این راحتی فروخته شود؟ سوال این نیست که زیرکانه تنوریزه کردن شکست را با حمله به دیگران پنهان کرد، مساله کورش مدرسی این است که چگونه با ساختن تصویر منفی و از مدافعان کمونیسم منصور حکمت، به عنوان واداده و خسته، لایه باقیمانده حزب خود را برای مرعوب کردن کمترین تردیدها در مورد بستر واحد تزه‌های خود با تنوریزه‌های دوخردادی به فروبستن لب و دارد و "تشکیلات را سر خط نگهدارد". بحث کشف تنوری مراحل و دولت موقت، خیلی وقتها پیش پاسخ داده شده اند. طرح دوباره آنها، تزیین تزه‌های "تکالیف و چشم انداز" و اعلام پایان مبارزه برای سرنگونی رژیم اسلامی در پوشش تزه‌هایی است که اتفاقا پار "معلوماتی" آنها در زمان طرح شان بسیار پائین بود. دلیل اصلی رجعت به استدلال تنوریک و مقایسه تاریخی، تلاشی نافرجام برای جبران این نقیصه است. آنوقتها رسالت مهم همراه کردن عده ای اتفاقا، نه با آن تزه‌ها، که اساسا با مساله "لیدری" بود. "در پایان" این سناریو به فرجام رسیده، دیگر باید همراهان بی خیر را توجیه کرد. حقیقت هم این است که آن تزه‌ها، قرار نبود زیاد هم بار تنوریک داشته باشند. بحث، در دوره پس از انشقاق در حککا در سال ۲۰۰۴، اعلام گام به گام و بسیار رندانه کهنه شدن ادبیات مارکسیسم انقلابی و کمونیسم کارگری بود. اکنون که این اسباب کشی و مهاجرت سیاسی، با پایان نظر و رای و فکر مستقل و انتقادی افراد در درون حزب حکمتیست به سرانجام رسیده است، لازم آمده است قدری با دکوراسیون "تنوریک" مزین شود. فلسفه این انبوه انفجار "معلومات" چیزی جز این نیست. حلقه‌های آخر در "بریدن" از تنوریه‌ها و سیاستها و متدهای مارکسیسم انقلابی و مبانی کمونیسم کارگری است.

این زیکزاک‌های "تنوریه‌های" یکبار مصرفی، و آوردن و بعدا یکی یکی آنها را بایگانی کردن، اظهار فضیلت درمورد "کسی برای تحلیل تره خورد نمیکند" و یا "چه فرقی دارد جمهوری اسلامی متعارف شود یا نشود گیرم که نشود..."; ممکن است که موجب تسلیم و رضای دسته جمعی به این انتقال و شیفت سیاسی باشد، اما این روش و منش سیاسی شناخته شده کمونیسم حاشیه ای و دانش آموزی قطعا به امر مارکسیسم و جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر بی ربط است.

همه چیز "شکست خورد"، اما یک امر به پیروزی رسید. صاحبان تزه‌ها و سیاستهایی که "جریزه" یک تقابل سیاسی، متین و مستقل و جدلی را با مباحث مارکسیسم انقلابی و کمونیسم کارگری نداشتند، "در رفتند". در مقابل محتوای همان تزه‌ها و سیاستها، حتی با پشتوانه تنوریک به مراتب کمتری، در راس یکی از تکه‌های کنده شده از حزب کمونیست کارگری، به "پیروزی" رسیدند.

یکم ژانویه ۲۰۰۹



کورش مدرسی در بررسی خود که آن را پایان یک دوره می نامد اظهار می کند، که در این دوره اتفاقاتی افتاده است و "زمین سیاسی جامعه ایران شخم خورده است" و در نتیجه تعدادی از عناصر کمونیست که منتقد سیاستهای حزب حکمتیست بوده اند و نظراتشان را مستدل و در مقابل جامعه برای قضاوت ارائه داده اند، آدمهای بریده و خسته ای هستند که یادشان رفته وقتی در سربالایی میخوانند "خستگی در کنند"، دنده ماشین شان روی دنده خلاص بوده است. و یا به توصیه های کارشناس هوشناسی توجه نکرده و در "جاده لغزنده" با دنده سبک حرکت کرده اند. انگار که جهان همراه اینها خواب نما شده است و کسی، دیگر از دریچه مارکس تاریخ را که مبارزه طبقات و جدال گرایشات اجتماعی است، نمیبیند و ظاهرا یک فرقه و تلوریه‌های بی پایه قرار است تاریخ را توضیح دهند.

خیلی خوب است کسی که خود را متخصص روحیه معرفی میکند، لااقل برای نشان دادن صداقت خود در تحلیلهای و استدلالهایش، یاس و فراخوان رفتن به خانه ها را تنوریزه نکند. "جنبش سرنگونی" که شکست خورد، پس منشور سرنگونی هم فعلا بایگانی است. اوضاع هم که دارد متعارف میشود و رژیم اسلامی دارد با مقتضیات تولید سرمایه داری خود را تطبیق میدهد و تشکیلات ایشان هم به "دوران" حفظ خود عقب نشسته است. نتیجه اینکه طرف خودش دارد "تنوری" سرخوردگی و "خستگی" از سرنگونی را می آورد، اما بخاطر همان اپورتونیسم "اورونه" تصمیم گرفته است کاسه کوزه ها را سر دیگران خراب کند. این را در اصطلاح معرکه گیران، کشیدن عکس مارمینامند.

اما، کار به اینجا ختم نمیشود. ظاهرا، تعدادی اندک از حاضرین در جلسه او به نظر میرسند در درون حزب حکمتیست، هنوز ابهامات تنوریکشان در مورد تزه‌های کورش مدرسی، لااقل تا زمان برگزاری همین جلسه، باقی است! و نسبت به پیشینه تزه‌های متعارف شدن رژیم اسلامی و منشور سرنگونی و انقلاب ایران و وظایف کمونیستها، دچار شک و تردید اند. انگار بفهمی نفهمی، یک رابطه ای بین جدلهای مارکسیسم انقلابی با سوسیالیسم خلقی و ملی؛ و نیز سابقه مباحث کمونیسم کارگری با مدافعین "دکترین رفسنجانی" و اینکه رسالت دوخرداد تبدیل کردن رژیم اسلامی به رژیم "متعارف" سرمایه داری در ایران است، برقرار شده است و برای هضم همزاد آنها در تزه‌های کورش مدرسی "استدلال تنوریک" بیشتری لازم آمده است. اینجاست که نه تنها بحث نین در دو تاکتیک و در رابطه با انقلابهای ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ و مواضع مارکس و انگلس در رابطه با انقلاب ۱۸۴۸، بلکه خود منصور حکمت هم وارد ماجرا میشوند و به عنوان شاهد مورد استناد قرار میگیرند! جملات زیر فقط بیرون ریختن "معلومات" به منظور "ارباب تنوریک" اند. اصل ماجرا یعنی حلول سیاستهای ناسیونالیسم چپ و فعال شدن مواضع اپوزیسیون دوخردادی درون حککا در سال ۹۹، با زرنگی و مانور "هنرمندانه" ای با مساله انقلاب دموکراتیک و سوابق مرحله بندی انقلاب در روسیه و اروپا و ایران عوض میشود. خودتان بخوانید و نامربوط بودن این استدلال را با محتوای تزه‌های کورش مدرسی که من به برخی از آنها فوقا اشاره کردم، استخراج کنید:

"لازم است راجع به مرحله بندی انقلاب صحبت کنم و رابطه پوپولیسم با مرحله بندی انقلاب، بخصوص مستقل بکنم که این پوپولیسم بدون اینکه روش بشه، چگونه ضد لینیستی است، چگونه ضد منصور حکمت است، بحثهای انقلاب ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ را، این پوپولیسم مرحله بندی انقلاب می داند، نه جریزه اش را دارد، نه جراتش را دارد، نه انسجام تنوریکش را دارد، به نین بپردازد، به ما بند می کند، از نظر آنها کسی که می گوید انقلاب ۱۹۰۵، انقلاب دموکراتیک بود، جمهوری انقلابی کارگران و دهقانان بود، اینها می گویند مرحله بندی انقلاب بود، اینها جرات ندارند روشن کنند، و وقتی کسی راجع به آنها حرفی می زند آنها می گویند، شما مرحله بندی انقلاب می کنید باید آنها را زیر فشار

جدال بر سر تاریخ کمونیستی کومه له پایان نیافته است!

(پیرامون مواضع رهبری حزب حکمتیست)

عبدالله شریفی

اجتماعی و در روند مبارزه طبقاتی و در مسیر پروسه و روندهای عمومی تر میبینیم.

بحث منصور حکمت در رابطه با دیپلماسی یا انتخاب سیاسی، در ابتدای دهه ۹۰ بر بستر تحولات جهانی بعد از جنگ سرد و بر متن جنگ خلیج و تجدید آرایش سیاسی احزاب منطقه، نوشته شده است. کسی که از جلسه و نشست دو حزب، استنتاج سیاسی خود را میگیرد، از نظر اصولی و اساسی با متد مارکس بیگانه است.

معلوم است که انگیزه اصلی نگارش مطالب از این دست در حزب حکمتیست یک اعلام "موضع" در میدان "فعالیت سیاسی" است که پس از تکه پاره شدن حزب کمونیست کارگری، به عنوان میدان "فعالیت" و "اکتیو" ظاهر شدن در آن، بازتعریف شده است.

برداشت غیر مارکسی از تاریخ در متد کورش مدرسی سابقه دار است. برای کسانی که تاریخ را مبارزات طبقات بدانند و رابطه سه بعدی گذشته و حال و آینده را از این زاویه درک کنند، قدری عجیب است که روایت عارفانه اشو* در مورد آینده که در "نواوری" کورش مدرسی رنگ میدهد که میگوید تاریخ صفحه "نوشته نشده" ایست که آیندگان بر روی آن مینویسند، اکنون دارد به دیفالت جمعی از رهبری حزب حکمتیست تبدیل میشود.

شوری مساله در این رابطه، کش دادن جلسه دو حزب به استنتاجاتی نظیر اینکه "چون حزب دمکرات با تشکیل اتحادیه روحانیون کرد(البته حزب حکمتیست آنها را علمای اسلامی مینامد!) اسلامی شده پس کومه له هم به این اسلامگرایی تمکین کرده است" و غیره، دیگر مرز سطحی بودن و غیر جدی بودن نقد به بهانه گیری و ملانقطی گری سقوط میکند.

۲- تا آنجا به دیپلماسی و رابطه با احزاب و دولتها بر میگردد، منصور حکمت تلاش کرد تا سیاست کمونیستی و دخالتگری سیاسی یک حزب کمونیست کارگری را صاحب سنت معینی کند. قرار های مصوب پلنوم دهم حزب کمونیست کارگری ایران، نوشته منصور حکمت نمونه شفافیت اصولی در این رابطه میباشد.

آنجا در بند ۳ (این قرار از ۳ بند دیگر و چند تبصره تشکیل شده است) به دو اصل استقلال حزب و علنیت اشاره میکند، بدین معنا روابط با دول و احزاب باید بر این دو اصل استوار باشد.

حزبی که خود را کمونیست میداند نمیتواند افق و استراتژی خود را بخاطر روابط دیپلماتیک رقیق و تعدیل کند و چنان "دیپلوماسی" هائی نباید با استراتژی یک حزب کمونیستی در تناقض قرار بگیرند. همزمان، این روابط نباید از چشم جامعه و مردم پنهان بماند. حتی وقتی بحث از "سازش" در تاکتیک است، این را باید صراحتاً به جامعه اعلام کرد. مخالفت کمونیسم کارگری با دیپلوماسی مخفی و سری یک پرنسیپ برنامه ای است.

من با مفروض و محرز قرار دادن پذیرش این اصول برای هر جریانی که خود را کمونیست بخواند، به مطلب نشریه پرتو بر میگردم. رحمان حسین زاده از رابطه و جلسه اخیر کومه له و حزب دمکرات کردستان انتقاد میکند و آن را به سطح انتخاب سیاسی ارتقا میدهد. خوب، باید پرسید که حزب حکمتیست در رابطه با دیپلماسی و ارتباط با احزاب بر چه اصولی حرکت میکند؟ کدام اصول را در مقابل کومه له "مطلوب" خود قرار میدهد؟

پرتو، نشریه حزب حکمتیست در شماره ۵۲ مطلبی تحت عنوان: "کومه له رادیکال و کمونیست به گذشته متعلق است" (باز هم دیپلماسی یا انتخاب سیاسی)، به قلم رحمان حسین زاده، منتشر کرده است. اگر چه این مطلب به ظاهر و حتی با عاریت گرفتن عنوان (دیپلماسی یا انتخاب سیاسی) از مطلب منصور حکمت در رابطه با تحولات دهه ۹۰ و سازمان کومه له، تزئین شده است، اما انتشار این مطلب از نظر سیاسی بطرز روشن و غیرقابل تردیدی گویای تقابل با متد و روش منصور حکمت است. هرچند در سراسر مطلب اسم منصور حکمت و نقل به معنی از او موج میزند اما محتوا و مضمون مطلب بطرز "دردناکی" منتج از متد غیر مارکسیستی، و امروز باید گفت معرفه ای است که کورش مدرسی بطور شاخص چنین روشی را نمایندگی میکند.

میگویم دردناک چون این مطلب از قلم رحمان حسین زاده جاری شده است و رابطه عاطفی و سیاسی من و رحمان طی سالها مبارزات مشترک و توقع "بیجای" من از او در رابطه با تقابل با خط و متد کورش مدرسی و تعرض دو ساله نظری و سیاسی به کمونیسم منصور حکمت، پذیرش این ذوب شدن و تسلیم و رضایت او و جمعی از کادرها، در دگرذیبی و عبور از منصور حکمت، ماجرا را برایم دردناک کرده است.

اما حقایق جدال گرایشات اجتماعی و منافع زمینی و طبقاتی در قلمرو سیاست، بارها مرزهای علقه ها را در نوردیده و تصاویر و ایمیج های شخصیت ها و احزاب را بشدت دگرگون کرده است.

دیپلماسی و رابطه احزاب!

مطلب نشریه پرتو، به رابطه کومه له و حزب دمکرات کردستان ایران میپردازد و دیدار ابراهیم عزیززاده و مصطفی هجری را به عنوان نمودی بر آغاز یک روند ترسیم میکند.

تا آنجایی که انتقاد به راست روی و تمکین رهبری کومه له به ناسیونالیسم کرد مربوط است، عموماً پلمیکی در روند پروپلماتیک عقب راندن گرایش راست و ناسیونالیستی درون کومه له و مانع شدن راستروی کومه له، بحثی معتبر است و ما از زمان منصور حکمت مداوماً این مسیر را پی گرفته ایم، اما بحث مطلب رحمان حسین زاده از این جنس نیست، چرا؟

۱- از نظر متدولوژی، مطلب مذکور از شخصیت ها و احزاب شروع میکند، عکس ابراهیم عزیززاده و مصطفی هجری را و نشست این دو حزب را تا سطح آغاز یک فاز و یک نقطه چرخش برگشت ناپذیر و محتوم ارتقا میدهد. برای ما مارکسیستها، بر عکس، روش و شیوه برخورد به احزاب بورژوایی و خرده بورژوایی را در جدال گرایشات

و بنا به مقتضیات روز و بالا و پایین رفتن منافع سازمانی، شانه بالا انداخت و خیال خود را آسوده کرد. کومه له کمونیستی در حافظه تاریخی مردم کردستان جایگاه ویژه دارد. کارگر و زن و روشنفکر انقلابی آن جامعه، آن گذشته ای که مشمول بایگانی رهبری حزب حکمتیست شده است را پاس میدارند.

در آن جامعه برای اولین بار کارگر به منافع طبقاتی خود آشنا شد و شخصیت پیدا کرد، در آن جامعه برابری زن و مرد و حقوق کودک از زبان آن تاریخ جاری میشود. فرهنگ مبارزاتی کنونی امید به تغییر، دل بستن به امکان زندگی بهتر و شایسته انسان، محصول جنگها و جدال ها بود که آن تاریخ را شکل میدهند.

همین چند سال قبل بود که همین کومه له التقاطی و ناسیونالیسم زده و بی اشتها در دفاع از کمونیسم، با فراخوانی شهرهای کردستان را تعطیل کرد، اگر آن حافظه تاریخی نبود قطعاً چنین امری با کیفیت کنونی رهبری کومه له ممکن نبود. آن دوره حزب حکمتیست به درستی از آن حرکت حمایت کرد و من و رحمان و امثال ما، باز هم به درست در مورد آن اتفاق نوشتیم و گفتیم.

آیا کسی که امری جدی برای تغییر جامعه رادر دستور دارد این اهمیت نقش حافظه تاریخی و نفوذ معنوی کمونیسم را نادیده میگیرد؟ مقاطعی از تاریخ این جدال ثبت شده است، منصور حکمت اتفاقاً بعد از امضای ابراهیم علیزاده به حزب دمکرات و بعد از تمکین رهبری کومه له به حزب نفرت علیه کمونیسم کارگری بود که مجدداً و قاطعانه راه کومه له کمونیستی را در مقابل رهبری وقت کومه له قرار داد. اکنون اوضاع به مراتب وخیم تر است، اکنون کومه له با هر تفسیری که از خود و کمونیسمش دارد در عالم واقع موضوع مورد جدل ناسیونالیسم کرد است.

بعد از کودتای باند مهتدی ایلخانیزاده، ما شاهد سر بر آوردن فراکسیونی در درن کومه له از همان جنس در شرایط جدید هستیم، اکنون ما شاهد "جان گرفتن" عوامل و اشخاصی هستیم که بر متن اوضاع بحرانی ناسیونالیسم کرد هنوز از دوز ضد کمونیستی خود کم نکرده اند. عبدالله مهتدی تازه یادش افتاده که خود را برای کسب حب این فراکسیون به روز کند و کمونیسم را با جنایت و کشتار مترادف قرار دهد. کودتاگران ضد کمونیستی شانه بشانه خیز محفل دو خردادی ایرج آذرین و رضا مقدم بیش از همیشه در کمین سر کشیدن توشه کومه له و تاریخش نشسته اند. این اوضاع را ضربدر نوع کمونیسم خاکستری و التقاطی و حال و هوای رهبری فعلی کومه له کنید تا ابعاد ضرورت دفاع از تاریخ کومه له را ترسیم کنید.

واقعا سخت است که در عالم سیاست این محاصره کومه له را از جانب انواع دست راستیها دید و این حقیقت را ندید که هنوز جنگ ادامه دارد!؟

شاید هم این توقع از کسانی که در این تاریخ دوساله با کمونیسم دانش آموزی و حاشیه ای تسلیم و رضایت داده باشند، بیجاست.

۴. در همان نوشته، نویسنده وسط دعوا نرخ تعیین میکند و به یک تصویر سازی جعلی و یکطرفه دست میزند. "سابقه" ابراهیم علیزاده را در پلنوم ۱۶ کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران به رخ او میکشد. اگر مواضع آن روز اشخاص را مبنا بگیری پس چگونه است که قضاوت امروزی در مورد شخصیت ها اینقدر متناقض است؟

خوشبختانه، اکثر مباحث این پلنوم قابل دسترس اند(به سایت حزب کمونیست ایران مراجعه کنید، این مباحث در این سایت قابل دسترس میباشد). بد نیست که به چند جمله اول نوار سوم در فاصله زمانی یکساعت و ۲۹ دقیقه گوش بدهید تا موضع کورش مدرسی را در مورد هم خطی ایشان با عمر ایلخانی زاده در "برپا کردن سد" در

اگر رابطه با احزاب ارتجاعی و راست مانند حزب دمکرات "بد" است، پس دو قدم آنطرفتر باید رابطه با قیاده موقت و اتحادیه میهنی جلال طالبانی "بدتر" باشد. اگر ابراهیم علیزاده با کسی جلسه علنی گرفته است که از "طرحهای پنتاگون دفاع کرده است"، رابطه و دیپلوماسی مخفی با نیروهای اتحادیه میهنی و قیاده موقت که محصول مستقیم حضور نظامی آمریکا در منطقه اند، چه نام میگیرد؟

دنیا را نمیشود با یک بام و دو هوا توضیح داد، مردم میپرسند که رابطه حزب حکمتیست با اتحادیه میهنی در سلیمانیه بر چه اصولی استوار است؟ چرا احداثی از این رابطه خبر ندارد، شفافیت و علنیت سیاستهای کمونیستی پیشکش. این توجیه که در صورت علنی شدن این مناسبات توضیح خواهیم داد که در محدوده رابطه "شخصی" است، زیاد از حد، زمختی یک اپورتونیسم را به جلو صحنه میراند. بالاخره اگر اصول طرح شده منصور حکمت را هم مشمول مرور زمان کرده اید، اصول و موازین حزب حکمتیست را به اطلاع مردم برسانید. اینکه "ارگانهها و مراجع ذیربط حزبی در جریان اند" شاید در ذهنیت خودفریبی دسته جمعی دو سال اخیر در حزب حکمتیست "کارائی" اش را نشان داده باشد. اما تکلیفتان را با پرنسیپها و اصول کمونیستی و شفافیت و صداقت در برابر جامعه، باید روشن کنید.

گرفتن امکانات مادی و تدارکاتی از دول و احزاب فی النفسه جای ایراد ندارد، دیپلماسی، سازش، آتش بس، رفت و آمد، و... مقولات سیاسی و معتبری هستند و احزابی که بخواهند کاری کنند لابد جایی برای این گونه مفاهیم در زندگی سیاسی خود باز خواهند کرد، اما روابط مخفیانه و بدور از چشم جامعه از پایه از نظر کمونیسم نوع منصور حکمت مذموم شمرده شده است و مردود است.

چاپ عکس ملاقات ابراهیم علیزاده و مصطفی هجری را قبل از نشریه پرتو، در نشریات و سایت های حزب کمونیست ایران میتوانست یافت، اگر فردا کسی فیلم و عکس ملاقات "هیات" رهبری حزب حکمتیست و قیاده موقت و حزب جلال طالبانی را علنی کرد، رهبری حزب حکمتیست در مقابل مردم و جامعه چه میتواند بگوید؟ چگونه و بر مبنای کدام اصل از خود دفاع میکند؟

"افشاگری" راست روی در کومه له و جار زدن سازش با سیاستهای ناسیونالیستی در این تشکیلات از یک طرف، و همسویی واقعی با فشاری که ناسیونالیسم صریح کردی از بیرون و درون متوجه کومه له فعلی کرده است، از طرف دیگر، علی القاعده ذهنیت بیدار جامعه را در مورد سکوت حزب حکمتیست در باره دیپلوماسی پنهان با محصولات پنتاگون فریب نخواهد داد. عمر مفید این گونه جنگ مواضع شفق سرخی و دال دالی مدت‌های مدید است بسر رسیده است.

۳. حاتم بخشی تاریخ کمونیسم کارگری بعد از تجزیه و فروپاشاندن حزب کمونیست کارگری، به امری عادی بدل شده است. در این بخشش سخاوتمندانه متاسفانه رهبری حزب حکمتیست "گام بلندی برداشته است".

مدتی قبل در سمیناری از سمینارهای حزب حکمتیست، رسماً اعلام میکنند که مارکسیسم انقلابی بعنوان اجزایی از چپ سنتی، متعلق به گذشته چپ سنتی است و آثار بایگانی کردند، امروز تاریخ کمونیستی کومه له را به عنوان گذشته در لیست "اثار باستانی" ثبت میکنند.

تاریخ کمونیسم ایران و بویژه تاریخ سی سال اخیر قابل مصادره نیست، روایت کمونیستی از این تاریخ زنده است. قرانت حاشیه ای که بنا به فراخور نیازهای افت و خیز "منفعت" سازمانی و مصالح حقیر گروهی استخراج میشوند، باید در مقابل نقد کمونیستی قرار بگیرند.

جدال بر سر تاریخ کمونیستی کومه له برای جبهه ما کمونیستها به قوت خود باقی است. هیچ درجه از راستروی سازمان کنونی و رهبری فعلی کومه له، دست شستن و بایگانی این تاریخ را مجاز نمیکند.

نمیتوان در مقابل حافظه تاریخی مردم در یک جامعه بصورت اختیاری

برابر مباحث و سیاستهای کمونیسم کارگری، از زبان خود او بشنوید. صرفنظر از مهارت خیره کننده ای که ایشان در این پلنوم در تشخیص پس بودن هوای حال و روز راست در رهبری کومه له و برای جدا کردن "سهم" و حساب خود در طول دوره کارشکنیهای راست بکار برده است، یک واقعیت بسیار آشکار است. فکر میکنم رحمان حسین زاده واقعا باور کرده است که فقط برای خود آنها در حزب حکمتیست "تاریخ صفحه ننوشته است"، اگر نه، علی القاعده کسی که در خانه شیشه ای نشسته است، به طرف پنجره مردم سنگ پرتاب نمیکند! بعلاوه اصلا عاقلانه نبود که حس کنجکاوی مردم را در مورد آن تاریخ صف بندی "چپ و راست" که همین پلنوم ۱۶ بخشی از آنست، تحریک کرد. این را دیگر باید به حساب ناشیگری در سیاست گذاشت که نویسندگان حزب حکمتیست فکر میکنند که تعبیر رندانه و یک طرفه تاریخ را میتوانند به مردم بفروشند.

گناه از ما نیست اگر وجدانهای بیدار جامعه، در این دعوت به بازخوانی تاریخ گذشته، خواهان کل حقیقت و نه بخش دستکاری شده آن باشند.

بهبانه اصلی جهت بایگانی تاریخ کومه له!

مطلب (کومه له کمونیستی به گذشته تعلق دارد) در تداوم خود چهره واقعی خود را نشان میدهد. انتقاد از کومه له و نقد از رابطه احزاب در کردستان شروع میشود و سرعیا ماهیت واقعی قهر از کومه له را برملا میکند. نویسنده مطلب در ادامه نوشته خود اعتراف میکند که مساله اش نفوذ و تاریخ کمونیستی کومه له در جامعه کردستان نیست، بلکه دلخوری از نوع رفتار کومه له در رابطه تحركات دانشجویی سال گذشته است که به مساله دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب معروف است.

مساله این است که کومه له در ماجرای اخیر تحركات دانشجویی طرف خط ایرج آذرین ایستاده است و این پایه اصلی رنجش رهبری حزب حکمتیست شده است.

بار دیگر متاسفانه رحمان حسین زاده از دریچه "تز" های ناب بهمن شفیق- کورش مدرسی تاریخ کمونیستی کومه له و گذشته را قربانی میکند. کد و رمز پذیرش این خط در تکرار عامدانه و معنی دار "ننوتوده ایسم" به کومه له است.

در این رابطه باید به چند نکته اشاره کرد:

۱- اصرار سمج رهبری حزب حکمتیست برای نماینده نیابتی و صاحب مطلق ماجرا در داستان "دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب" موضوع را از حمایت جبهه ای از مبارزات مردم علیه استبداد و جنایات جمهوری اسلامی فراتر میبرد. امروز مد شده است که هر مخالف سیاسی خود را به جرم مخالفت با (دب) جواب دهند. این قرانت از این ماجرا به جایی رسیده است که عنان متانت سیاسی را از دست رهبری حزب حکمتیست رها کرده و نه چون پدیده ای در میان پدیده ها و تحرکی در میان تحركات، بلکه از آن تعصب خاصی ساخته اند. رهبری این حزب آشفته میشود وقتی ما بدرستی کمونیسم آنها را کمونیسم دانشجویی خوانده ایم اما عملا خودشان هستی خود را با این اتفاق توضیح میدهند.

برای رهبری این حزب، میدا مختصات تاریخ روی ۱۳ آذر پارسال صفر شده است، انگار شروع تاریخ ۱۳ آذر سال گذشته است، نه تنها سیاست درونی و "چسپ درونی" خود را، بلکه تقابل های سیاسی خود را با این مساله میسجند.

۲- ماجرای سرکوب جنایتکارانه تحركات آزادیخواهانه دانشجویان توسط جمهوری اسلامی، و پیامد های ناگوار آن و ظهور پلیسی مابانه و مبتذل جماعت ایرج آذرین در این رابطه، فشار انتقادی را از زاویه کمونیستی به سیاست های حزب حکمتیست کم کرد، امکان مانور خط کورش مدرسی را تا بدانجا برد که از این اتفاق برای خود سنگری

بسازند. اتفاق ۱۳ آذر و حرکت مبارزاتی دانشجویان اکنون بعد از یکسال، بعد از تلفات معنوی آن، روایت گوناگونی دارد که به نظر من همان درجه از روایت خود دانشجویان که علنی شده است، دانشجویانی که خوشبختانه از چنگ جنایتکاران اسلامی رهایی یافته و اکنون مشکل امنیتی ندارند، بیشتر به واقعیت نزدیک است.

قرانت حزب حکمتیست و جماعت ایرج آذرین دو روی يك سکه اند. یکی از آن تصورات عرفانی و آسمانی و ماهوی میسازد و دیگری منکر وجودی آن است. جالب است که روایت خود دانشجویان با قرانت قیم مابانه این دو گرایش فرق اساسی دارد. معلوم نیست چرا خود این دانشجویان میدانند این چنینی را قبول دارند و خود میدانند نمیشوند؟

۳- یک تناقض را اینجا نویسندگان حزب حکمتیست باید به مردم توضیح بدهند، این تناقض عیان این است، از طرفی میگویند که باند ایرج آذرین رضا مقدم، ننوتوده ای هستند و از طرف دیگر که بسیار دیدنی است هر اندازه ایرج آذرین و رهبری حزب حکمتیست از نظر مواضع پایه ای سیاسی و نظری و تنوریک به همدیگر نزدیک میشوند، از هر دو سو، با لحن پرخاشگرانه تر تظاهر علنی میکنند. در این میان کسی نیست بپرسد که لطفا توضیح بدهید چرا نتایج سیاسی ترهای "چشم انداز و تکالیف" ایرج آذرین، خط راهنمای سیاسی و در مقوله "سیاست آوردنهای" کورش مدرسی به محور تبدیل شده است؟ فقط کافی است به "استدلالات تنوریک" تر ایرج آذرین از پروسه "متعارف شدن" رژیم اسلامی و پایان مبارزه برای "سرنگونی" رژیم اسلامی نگاه کنید و آنها را با یکدیگر مقایسه کنید. یک سیاست واحد منشویکی، پرو دوحرداری، یکی "فاتح" رهبری تکه ای کنده شده از حزب کمونیست کارگری و دیگری در ماتم از دست دادن فرصت در پی "استعفا" در سال ۱۹۹۹، و محروم ماندن از "ابزار" حزبی و بی سهم برای پیش بردن همان سیاستها.

واقعیت این است که این جدال دو سیاست کمونیستی و ضد کمونیستی با یکدیگر نیست، دعوا بر سر مشروعیت مالکیت بر یک سیاست واحد است. تز "جنگ قدرت" در اینجا نیز بین دو جریان که یکی "نیرو و حزب" دارد و دیگری فاقد تشکل و نیرو، انگار مصداق یافته است!

در خاتمه، به نظر من اشکال کومه له و رنگ باختن "چپ" گرایش در نشست و بر خاست با حزب دمکرات نیست، مشکل کومه له پایه ای تر است، رهبری کومه له بعد از جنگ خلیج در مسیری التقاطی و تمکین به ناسیونالیسم کرد قرار گرفت و از تاریخ و تفسیر خود از "باورهای مشترک" هم دفاع نکرد. طی این سالها و حتی از تشکیل حزب کمونیست ایران، کومه له و تاریخ کومه له، موضع جدال کمونیسم و ناسیونالیسم بوده است. وظیفه کمونیستهای کارگری است مستقل از هر درجه دور و نزدیکی به رهبری فعلی کومه له در این جدال میدان را برای ناسیونالیسم کرد خالی نکنند. این تاریخ، تاریخ کومه له کمونیستی، بخشی پر افتخار از تاریخ سی ساله اخیر کمونیسم در ایران است.

۹ ژانویه ۲۰۰۹

* اشو فیلسوف و متفکر فرقه ای از مسیحیت معاصر است که بطرز عجیبی تنوری تسکین فقرا و آرامش عذاب وجدان بورژوا ها را نمایندگی میکند. او آثار خود را در مجموعه دفترچه های تعالیم عرفانی خود منتشر کرده است. او معتقد است که زندگی آتی بشر را يك بوم نقاشی سفیداست، برای آشنایی با این عرفان معوج به دفترچه "عشق رقص زندگی" از تعالیم اشو مراجعه کنید.

نگاهی دیگر به پروسه تاریخ و به حلول "گذشته درحال"

ایرج فرزاد

برای کسی که کمونیسم را جنبشی سیاسی و گرایشی اجتماعی بداند، و در همان حال جنگ و جدالها و صف و صف بندیها بین جریانات و احزاب و سازمانهایی را که از ریشه مشترکی برخوردارند، نظاره میکند، این مواضع را جدال درون خانوادگی میبیند. و چرا که نه؟ مسئولین کومه له و زعمای باقیمانده جریان "مستغفیون" و رهبران دو "حزب" کمونیست کارگری و حکمتیست، همگی به درجاتی و با اختلافاتی در تشکیل حزب کمونیست ایران سهیم بوده اند و اعضا "کنگره موسس" این حزب و رده دوم در لیست مذکور نیز دستکم تا مقطع بلند کردن پرچم دو خرداد برای "شورش" علیه کمونیسم کارگری و کفر "حزب و قدرت سیاسی"، خود را به تصور "بنیانگذار" آویزان نگاه داشته بودند. دو جریان متاخر تر، حتی ظاهراً تا مقطع کنگره چهارم حزب کمونیست کارگری، علیرغم شمشیرزنیهای "درونی"، رو به بیرون، تفاوت آنچنانی از خود بروز نداده بودند. تازه پس از مرگ منصور حکمت است که جامعه متوجه میشود که چرا مدتها قبل از انشعاب و انشقاق، منصور حکمت گفته بود که او "نه در آنزمان که در قید حیات بود و نه پس از مرگ خود" توهمی در مورد اینکه حزب کمونیست کارگری "روی خط" او کار نمیکند، ندارد. و شاید علیرغم این قضاوت است که بویژه پس از ماجرای شورش مستغفیون دو خرداد در آوریل سال ۱۹۹۹، زندگی "مسالمت آمیز" بین گرایش مارکسیسم انقلابی و کمونیسم کارگری با دیگر گرایشهای حاشیه ای، و نیز خفته و بی حرف و ساکت را برای جامعه غیر قابل درک؛ و انفجار تفاوتها و جدائیها را در تندبیچ تاریخی از دست رفتن منصور حکمت، تا حد زیادی غیر قابل توجیه نشان میدهد. به این نکته باز میگردم.

من تصور میکنم که با ملاکهای ابژکتیو و سیاسی توضیح جدا شدن گرایش کمونیسم کارگری از کومه له، و نیز دلایل فعال شدن یک نوع کمونیسم اولووسوونیستی با فعال شدن جریان "اصلاحات" در دو خرداد ۷۶، مفهوم تر و واضح تر است. در مورد اول، یعنی جدائی کمونیسم کارگری از کومه له و حزب کمونیست ایران، مساله حتی قبل از اینکه به اختلاف در نظر و نگرش مربوط باشد، و حتی قبل از اینکه مربوط به تفاوتها بین "چپ و راست" باشد، کمونیسم ایران در مقابل فعال شدن عملی ناسیونالیسم کرد، در برابر یک انتخاب اجتناب ناپذیر قرار گرفت. خیلی ها هنوز هم توضیح این تغییر و تحولات در آرایش طبقاتی در قلمرو سیاست را نه از زاویه کمونیسم زنده و دخالتگر، بلکه با همان مکانیزم جامد کمونیسم تکاملگرا و سنتی و با جایگزینی تاریخ تحولات اجتماعی با تاریخ خود و افت و خیز و سود و منفعت سازمان خود، تبیین میکنند. و از این رو این ایراد را به کمونیسم کارگری میگیرند که چرا از ماتریال انسانی و امکانات مادی صرف نظر کرد. هنوز هستند کسانی که میگویند "جدائی منصور حکمت از کومه له" درست نبود. و این به نظر من نکته مهمی است که با وجود اینکه منصور حکمت به روشنی در باره آن نوشته است و حرف زده است، هنوز باید پرتوی بر برخی جوانب آن افکند.

به نظر من علاوه بر توضیحات بسیار قانع کننده و سیاسی و ابژکتیو منصور حکمت در این مورد، نوشته های: "ناسیونالیسم و رویدادهای کردستان عراق،" فقط دو گام به پس،" نامه او به پلنوم بیستم حزب کمونیست ایران با عنوان: " توضیح به پلنوم بیستم پیرامون تصمیم به کناره گیری از حزب"، بسیار مستدل و عمیق و قانع کننده اند. من مراجعه و مطالعه مجدد این نوشته ها را به خوانندگان توصیه میکنم.

بحث این نبود که منصور حکمت دو پایش را در یک کفش کرده بود و میگفت نه حتما همراه با "چپ" انشعاب میکند و حزب کمونیست ایران را ترک میکند. بر خلاف موضع عقب مانده و تنگ نظرانه ای که باز تعریف بسیاری پارامترهای جهانی تر، از جمله به آزمایش گذاشتن دکترین نظم نوین، به بهانه حمله رژیم بعث به کویت را صرفاً و منحصر از دریچه منافع سازمانی نگریند، جنگ خلیج تاثیرات زیر و رو کننده ای از جمله بر موقعیت ناسیونالیسم کرد، و فعال شدن پرو آمریکائی گری در رگه همواره ساکت و بی حرف "چپ" این ناسیونالیسم برجای گذاشت. باز شدن پای میلیتاریسم آمریکا در منطقه موجب شد که نه تنها سران جریانات عشیره ای ناسیونالیسم کرد، بوش و دولت آمریکا و اشغالگری و بمباران بغداد را "دوره آزادی" نام بگذارند، بلکه میدان برای یک آنتی کمونیسم و حکم پایان و "منوعیت" فعالیت به نام کمونیسم و سوسیالیسم و حتی "چپ"، هموار شد. و سوال این بود که این سراسیمگی و دستپاچگی برای درآغوش کشیدن ناسیونالیسم کرد و باز تعریف کل تاریخ زندگی بسیاری کمونیست سابق و کمونیست مصلحتی، زیر سایه طلوع خونین نظم نوین، ریشه در چه داشت؟

واقعیت این است که بلافاصله پس از کنگره موسس حزب کمونیست ایران، منصور حکمت از اینکه بند ناف حزب کمونیست ایران به انقلاب ۵۷ وصل است و هنوز یک حزبی است که در دوره ائتلاف ضدپولیستی زندگی میکند، بحثهای قدیمی ترش را که سابقه آن حداقل به مباحث کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست بر میگشت، دوباره در برابر حزب کمونیست ایران قرار داده بود و در این راستا به تشکیل فراکسیون کمونیسم کارگری روی آورده بود. تمام بحثهای منصور حکمت تا قبل از فعال شدن و تعرضی شدن ناسیونالیسم کرد در بطن جنگ خلیج در سال ۹۱، و قطعنامه های مشهور عبدالله مهندی که حزب کمونیست ایران را فرامیخواند که از آن پس تلاش کند تا "دوستان حال و آینده" را در میان صفوف ناسیونالیسم کرد به قدرت نزدیک شده جستجو کند، این بود که در درون همان حزب ائتلافی، و در کنار گرایشهای موجود و فراکسیونهای عملاً موجود، یک فراکسیون کمونیسم کارگری تشکیل بدهد. گرایش فعال شده ناسیونالیسم کرد، نه تنها گرایش "چپ"، بلکه نفس فعالیت به نام کمونیسم را، حتی کمونیسم چپ ۵۷، را دیگر به حال کواکولای یافته خود مضر و مزاحم میدانست. آنها تصمیم خود را گرفته بودند و علیرغم رد قطعنامه های پیشنهادی عبدالله مهندی بطور رسمی در کاتالهای حزبی و از جمله در دفتر سیاسی حزب کمونیست ایران، اما سیاست مهاجرت سیاسی به حاشیه قدرت احزاب ناسیونالیسم کرد که با حضور میلیتاریسم آمریکا در منطقه و بمباران بغداد به بهانه اشغال کویت توسط رژیم بعث ممکن شده بود، دیگر جنبه عملی بخود گرفته بود. ادامه فعالیت فراکسیون کمونیسم کارگری که هنوز تازگی مباحث و سمینارهای آن در تشکیلات حزب کمونیست ایران و کومه له آغاز شده بود، در آن فضای تعجیل برای آویزان شدن به احزاب ناسیونالیست کرد در کردستان عراق، دیگر بی معنی شده بود. آنها و گرایش همیشه ساکت و عقب مانده و بی حرف ناسیونالیسم کرد که در درون کومه له، همواره در موضعی پاسیف بود، دیگر زبان باز کرده بودند و "عصر پایان" فعالیت به نام کمونیسم را حتی قبل از آغاز عملی فروپاشی دیوار برلین اعلام کرده بودند. سر و قیافه و سیاستهای کنونی ارانه دهندگان قطعنامه یافتن دوستان حال و آینده را نگاه کنید تا متوجه بشوید که تصمیم به "کودتا" علیه حتی ناسیونالیسم "چپ" درون کومه له تا چه اندازه فاصله و تفاوت کمونیسم و ناسیونالیسم را از دایره اختلاف "نظر" بسیار فراتر برده بود. و منصور حکمت این درایت و تیز بینی را داشت که این "امتداد" انتخاب سیاسی را بخواند و تشخیص بدهد. این جدائی کمونیسم و غیر ممکن بودن جدال "نظری" و فکری "گرایش" چپ و راست و نام ممکن کردن امکان فعالیت فراکسیون کمونیسم کارگری، با جدا شدن برق آسا و فوق العاده زمخت و آشکار جنبش و گرایش بورژوازی و ناسیونالیستی کرد از جنبش طبقه کارگر و کمونیسم، در میدان پراتیک و سیاست اتفاق افتاده بود. اوهم ساده اندیشانه برای قربانی کردن کمونیسم در این انتقال و اسباب کثی سیاسی، بخاطر ماتریال انسانی و امکانات مادی، با انتخاب سیاسی محک خورد و تکرار این اوهم و خوشبایورها در این دوران دیگر اوج ساده لوحی و تصویر کردن از کمونیسم به عنوان یک جریان تو سری خورده و حاشیه ای و غیر سیاسی است. آنچه که بطور واقع اتفاق افتاد و

که نمایندگی میکردند، جناحهای "چپ" و "راست" همان دترمینیسیم و تکاملگرایی بودند. همه ما میدانیم که ریشه این دو حزب در درون طبقه کارگر و مبتنی بر مکانیسمهای شبکه های محافل کارگری قرار داشت و این نقش نلین است که آن احزاب را به عنوان ابزارهای موجودی که در ذهنیت طبقه کارگر و جامعه نفوذ و جاذبه سیاسی داشتند، به سوی دخالت در تغییر معادلات سیاسی و جهت دادن به انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه رهبری میکند. فقط کافی است به این حقیقت اشاره کنم که حزب سوسیال دمکرات روسیه که در مقاطع بعدی به دو حزب بلشویک و منشویک تجزیه و منشعب شد، متکی به سازمانهای "اتحاد مبارزه در راه آزادی طبقه کارگر" بود و ریشه در جنبش سوسیالیستی واقعا موجود طبقه کارگر روسیه داشت. این را هم همه میدانیم که غلظت عنصر "کارگر" در رهبری آن حزب به نسبت "روشنفکر" چندان قوی نبود. اما این واقعیت از اهمیت این حقیقت که حزب سوسیال دمکرات روسیه و بلشویک و منشویک، احزاب مختلف جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر بودند، سر سوزنی کم نمیکند. در مورد کمونیسم در ایران و احزاب آن، از جمله حزب کمونیست ایران و حزب کمونیست کارگری قبل از انشعاب، نمیتوان به همین راحتی حکم کارگری بودن آن احزاب را به آن معنایی که در مورد روسیه بکار میبریم، صادر کرد. و مساله مطلقا این نیست که تعداد فعالین جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر ایران و یا "فعالین کارگری" را بشماریم تا به نتایج دیگری برسیم. بحث جدائی کمونیسم از بستر طبقاتی و جنبشی خود، در ایران بطور مشخص، اتفاقا تنها و منحصر از طرف منصور حکمت مورد بحث قرار گرفته است. تلاش برای: اول توضیح این جدائی و تبدیل شدن کمونیسم موجود به پوشش ناسیونالیسم چپ و آرمان صنعتی کردن کشور؛ و ثانيا توضیح بنیانهای "تفاوت" کمونیسم کارگری با سوسیالیسم ملی؛ و ثالثا طرح "تشکیل" حزبی کمونیستی کارگری بر اساس "سیاست سازماندهی کمونیسم کارگری در میان کارگران"، یکی از معضلات و مشکلات شخص منصور حکمت نه تنها از دوران تشکیل حزب کمونیست کارگری به بعد، بلکه لاقلا به قدمت مباحث "سبک کار" در کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست در سال ۶۱ است. منصور حکمت در پلنوم ۱۴ حککا صراحتا از کار نکردن حزب کمونیست کارگری روی خط کمونیسم کارگری شکایت دارد و اما با همه اینها تاکید و اصرار دارد که وحدت همان حزب غیر مارکسیست و غیر کارگری به عنوان تنها ابزار موجود در دست طبقه کارگر و مردم محفوظ بماند تا بالاخره جامعه ایران به اتکا نزدیک به سی سال تجربه و کوه ادبیات کمونیسم کارگری، "از زیر سنگ" هم که باشد، حزب واقعی کمونیست کارگری را "تشکیل" بدهند. من اینجا خواننده را به کل این مباحث که در سایت آرشیو آثار منصور حکمت در دسترس اند، رجوع میدهم. و به عنوان سر نخ این مباحث، فقط تیتر وار به چند تا از این رساله ها و موضوع سمینارها و کنگره ها اشاره میکنم:

مباحث کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست، بویژه مباحث مربوط به "سبک کار کمونیستی"
 بحث های منصور حکمت در کنگره دوم حزب کمونیست ایران
 قطعه نامه های کنگره ششم کومه له
 بحث "سیاست سازماندهی ما در میان کارگران"
 سمینارهای مختلف "مبانی کمونیسم کارگری" در سالهای مختلف در حزب کمونیست ایران و حزب کمونیست کارگری و در انجمن مارکس لندن
 بازخوانی کاپیتال
 بحث جنبش سلبی، جنبش اثباتی
 تاریخ شفاهی اتحاد مبارزان کمونیست
 بحران کومه له و بازسازی ناسیونالیسم کرد

و سوال این است اگر حزب کمونیست کارگری علیرغم تمام تلاشهای شبانه روزی منصور حکمت، نتوانست به یک حزب کمونیست متکی بر شبکه های محافل کارگران سوسیالیست و در همان حال یک حزب "سیاسی" و انقلابی تبدیل شود، جدائیها و انشقاق مورد اشاره را در چه مقوله ای میتوان قرار داد و این احزاب اگر "راست" و "چپ" و "ساتتر" یکی از احزاب گرایش و جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر به حساب نمی آیند، پس چه هستند و واقعا نقش و جایگاه منصور حکمت در این ماجرا و فقدان او

ما اکنون دیگر به روشنی آنرا میبینیم، جدا شدن گرایش ناسیونالیسم کرد نه حتی در هیات "نظر"، که در قالب تمایز سیاسی و اشکال سازمانی و سیاسی بود. دست کم، میتوان "بلوغ" موضع انتقادی این ناسیونالیسم را در تمامی جریاناتی که خود را، چه در اشکال فردی و یا محفلی و یا "طیف های هوادار" سازمان زحمتکششان تعریف کرده اند، به تمامی و بی پرده بازشناخت.

تمایز دیگر جنبشی و طبقاتی، با عروج "دوخرداد"، خودنمایی کرد. در این مورد نیز اگر در بدایت امر نوعی از سوسیالیسم تکاملگرا و اولووسوونیستی، در قالب نوعی منشویسم پرو دوخردادی خود را در لابلای فرمولهای تجریدی، فرموله میکرد و در لباس "کارگر پناهی" چشم امید به صفحه ای که جریان دوخرداد باز کرده بود، بسته بود، اما به تدریج و با طرح مواضع اثباتی خود، معلوم شد که دوخرداد، سند نقض دخالتگری کمونیستی و رد تزه های فونرباخ و مباحث "حزب و قدرت سیاسی" است! معلوم شد که جریان دو خرداد به دوره انقلابات و "سرنگونی"ها پایان داده است و مارکس دیگر "قرن نوزدهمی" است. معلوم شد که جنبش زنان و جنبش دانشجویی زیر سیطره "جنبش اصلاحات سیاسی" در آمده اند و دیگر جنبشهای اجتماعی از جمله جنبش کارگری و "جنبش خلق کرد"، "فرصتی ندارند" و "دیر یا زود" باید به "هژمونی جنبش اصلاحات سیاسی" گردن بگذارند! جریان مستعفیون سال ۹۹، مشخص کننده تاریخ و نقطه شکست یک منشویسم آشکار برای تشکیل یک فراکسیون مدافع دوخرداد در درون حزب کمونیست کارگری بود. کاملا مشخص بود که مدافعان کارگر پناه این سوسیالیسم تکاملگرا و مدافع "انقلاب سفید"، نه از نظر "تئوریک" و نه از نظر سیاسی و سازمانی، قادر به بلند کردن آن گرایش در درون حککا نبودند. بعلاوه تحولات بعدی که بر سر جمع مستعفیون آمد، به همه نشان داد که در بستر پیوسته سیر کمونیسم ایران از مارکسیسم انقلابی تا کمونیسم کارگری، امکان فعال شدن رگه دیرین تر همان "دمکراتیسم" حزب توده و زندگی در شکاف جناحهای حکومت ها، نا ممکن است. و این جریان ناچار بود و ناچار شد در دایره همان گرایش "دمکراتیک" و غیر انقلابیگری تجزیه و متفرق و تقسیم شود. در این رابطه نوشته های "نافهرمانان"، "از منظر اژدها"، "سخنرانی در کنفرانس آلمان حزب کمونیست کارگری ایران"، "خداحافظ رفیق" و "راهی که رفته ایم"، را از منصور حکمت، به خوانندگان توصیه میکنم.

تاریخ اختیاری نیست، یک پروسه است

باور من این است که انشقاقات حزب کمونیست کارگری در دوران پس از مرگ منصور حکمت توضیحات متفاوتی دارد. من در برخی از نوشته هایم به جوانبی از این مساله پرداخته ام. اگر بستر جنبشی و طبقاتی انشعاب ناسیونالیسم کرد در سال ۹۱ و جریان پرو دوخردادی سال ۹۹ چنان روشن است که حتی خود سردمداران آنها در پی انکار آن بر نمی آیند، کدامین دلایل ریشه تکه پاره شدن حککا را توضیح میدهد؟ طبیعی است که سازمان و حزب و تشکل باید با یک گرایش اجتماعی و طبقاتی قابل شناسایی باشد. و انشقاقات مورد بحث در "تحلیل نهایی" بالاخره در یک سیستم فکری، تئوریک و سیاسی و گرایش اجتماعی و طبقاتی معینی باید جا بگیرند. کسی که پرچم رگه ای از کمونیسم را بر زمین میگذارد تا ابد در هوا معلق نمیماند، بالاخره و ناچارا باید به تاریخ و بستر مادی جنبشهای دیگر تحت نام سوسیالیسم آویزان شود و با یکی از انواع سوسیالیسمهای دیگری که در مانیفست کمونیست تعریف شده اند، از جمله روایات آپ دیت شده و قرن بیست و یکمی سوسیالیسم حقیقی و خرده بورژوائی و محافظه کار و بورژوائی و تخیلی و غیره هم سنخ شود. آیا واقعا هر کدام از انشقاقات مورد بحث، که در اینجا بطور مشخص دو حزب کمونیست کارگری و حکمتیست مورد نظر است، احزاب متفاوت گرایش کمونیسم کارگری اند که مثلا در خطوط تاکتیکی و یا سیاسی متمایزاند؟ اگر چنین میبود شاید یک تشابه تاریخی، و نه یک به یک و با علم به تحولاتی که در ساختار اقتصادی و سیاسی و بافت طبقه کارگر سراسر جهان و ایران نیز، با دو حزب بلشویک و منشویک برقرار کرد. و همه ما میدانیم که هر دو حزب بلشویک و منشویک از نظر نوع سوسیالیسمی

چه وزن و اهمیتی پیدا میکند؟

بگذارید اینجا هم یک قیاس دیگر و از زاویه دیگری بین کمونیسم حزب یافته در ایران اواخر قرن بیست و اوائل قرن بیست و یکم؛ با کمونیسم اواخر قرن نوزده و اوائل قرن بیستم در روسیه انجام بدهم. قبلا توضیح دادم که حزب سوسیال دمکرات روسیه در اواخر قرن نوزدهم، علیرغم درجه پائین تر صنعتی شدن به نسبت جامعه ایران پس از اصلاحات ارضی، حزبی متکی به شبکه های فعالین سوسیالیست طبقه کارگر و رابطه در هم تنیده مارکسیست ها با آنها بود. نقش لنین، در رهبری این حزب با تمامی گرایشات چپ و راست و سانتر آن، انکار نشدنی است. مرگ لنین و تبدیل نشدن "متد لنین" به یک سنت در حزب بلشویک، گرایشات موجود را فعال کرد و آن نوع سوسیالیسم تکاملگرا و طالب و مدافع تشکیل یک کشور مقتدر صنعتی در آن دست بالا را پیدا کرد. در مورد ایران مساله قدری متفاوت است. حزب کمونیست در شرایط سرکوب خونین خرداد ۶۰ تشکیل میشود و به اتکا بستر کلاسیک مارکسیسم و جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر، بنیانهای منسجم یک کمونیسم سیستماتیک و همه جانبه از نظر مبانی تئوریک، نقطه رجوع طبقاتی و جنبشی و سازمانی و نیز مبانی تاکتیکیهای دخالتگرانه و انقلابی یک حزب سیاسی کمونیستی و اصول "دیدگاه"ی آن در یک جریان انتقادی و سلبی هم از کمونیسمهای موجود و "اردوگاههای" آن و هم کمونیسم و ملی و ناسیونالیسم چپ در ایران و در پروسه ای بسیار پر مشقت و خونبار، تدوین شد. نقش منصور حکمت در اینجا حفظ تصویر کمونیسم در صحنه سیاست جامعه ایران طبق همان "دیدگاه"ی است که خود او نماینده منحصر بفردش را عهده دار بوده است. یک نکته که در این رابطه مهم است این است که این دیدگاه، صرفنظر از دوران کوتاهی در کردستان که در معادلات سیاسی دخیل و موثر بود، برخلاف کمونیسم در روسیه که به قدرت دولتی دست یافت، در همان چهارچوب دیدگاهی باقی ماند و علیرغم تلاشهای منصور حکمت حتی در چهارچوب حزب کمونیست کارگری ایران زیر فشار گرایش اثباتی و کمونیسم کارمندی و "حزب داری" و علاقه عجیب آن نوع کمونیسم گروه فشاری به دایر کردن بساط تملق به خود و شیفتگی به یک نوع سبک ویژه "زندگی" سیاسی، به مواضع منصور حکمت محدود ماند. منصور حکمت، متاسفانه در این رابطه "تنها" بود. مرگ منصور حکمت این نیروی سیاسی و این پوشش هرژمونیک را کنار زد و میدان برای فعال شدن روایات شبه پوپولیستی و انواع چپ ناسیونالیستی و چپ ۵۷ باز شد. در شرایط فقدان منصور حکمت با تصاویر اعجاب انگیزی روبرو میشویم، انگار یک سیر تاریخ سی ساله با انبوه ادبیات کمونیسم کارگری و مارکسیسم انقلابی اصلا وجود خارجی هم نداشته اند. وقتی به مباحث و بلوغ "تزها"ی رهبری دو حزب مذکور نگاه میکنید، میبینید ریشه آنها قبلا حتی نه در حزب کمونیست کارگری، بلکه در اتحاد مبارزان کمونیست و حزب کمونیست ایران؛ و صاحبان و مدافعان آنها در مقابل بحثهای منصور حکمت قرار گرفته اند. بنیانهای "کمیته های کمونیستی" و "حزب و انقلاب"، و یا "تعیین بخشی"، یا تجدید حیات جدل ها با منصور حکمت در کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست اند، یا حواشی انتقادی است بر "جزوه حوزه های حزبی" که قبل از طرح مباحث کمونیسم کارگری و سیاست سازماندهی ما در میان کارگران و بحثهای مربوط به تشکلهای کارگری و آژیتاتورها، در حزب کمونیست ایران آمد و چرخید و رفت. از نظر سیاسی "حزب و انقلاب" در جلسه وسیع پلنوم نهم حککا پاسخ خود را گرفت و مدعی کنونی آن، بحثهای خود را که به بهانه و در "توضیح" شعار "جمهوری سوسیالیستی" طرح کرده بود، "پس گرفت". به علاوه همین بحث "حزب و انقلاب" و "حزب و قدرت دوگانه" و یا بحثهای "متعارف شدن" رژیم اسلامی و یا بلند کردن پرچم "ناسیونالیسم اسلامی" توسط رژیم و خلع سلاح ناسیونالیسم پرو غرب، در بحث "حزب و قدرت سیاسی" کنگره دوم حککا، و قدیم تر در "دو جناح در ضد انقلاب بورژوا امپریالیستی"، در "سه جنبش سه آینده"، در "یادداشت هایی درباره بحران سیاسی رژیم اسلامی"، در "ریشه های دوخرداد"، در "آیا پیروزی کمونیسم در ایران ممکن است" و در بسیاری بحثهای دیگر منصور حکمت در مورد ماهیت جناحهای رژیم اسلامی و جایگاه آنها در سیاست و اقتصاد و در پاره اسلام سیاسی، پاسخ گرفته اند. هیچکدام از این بحثها و تزهای دو حزب نامبرده، "جدید" نیستند،

آنچه که جدید است تغییر شرایط برای طرح دوباره و جدید آنهاست. این مباحث، تزها و سیاستهای ابتدا به ساکن و بدون پیشینه و تاریخ پیشین نیستند. تاریخ از منظر رهبری دو حزب مذکور، از پروسه به مجموعه ای از اتفاقات بدون ارتباط درونی و پیوسته با یکدیگر تغییر یافته است. این مباحث و تزهای "جدید"، بسیار قدیمتر در پروسه عروج مارکسیسم انقلابی در ایران و شکل گیری یک سیستم منسجم کمونیسم کارگری، و در مقاطع و تندپیچهای مهم پاسخ داده شده و آتوقتها یا پس گرفته شدند و یا با موج باد همراه آورده و در حافظه پاسیف، ذخیره شدند. و سوال این نیست که تجدید حیات آن سیاستها و آن مبانی ناسیونالیسم چپ ۵۷ و پوپولیسم و خلق گرایی سابق، بطور ساده فقط فعال شدن سو تعبیرهای سوسیالیسم تمام خلقی اند. اینها با توجه به بستر مادی سیر تاریخ کمونیسم در ایران از سهند و اتحاد مبارزان کمونیست و حزب کمونیست ایران و کومه له و حککا و مباحث مارکسیسم انقلابی و مبانی کمونیسم کارگری، دیگر "نفی" و تقابل با تمامیت یک تاریخ داده و معرفه اند. به این اعتبار عقیده من این است که احزاب مذکور، صرفا پناه نوستالژیک به آن مامنی نیست که "نوآوران" در گذشته یا پس میگردند و "قانع" میشدند، و یا در سکوت و حاشیه نشینی روزگار گذراندند. اینها بنیانهای فعال شده غیر کمونیسمهایی اند که در برابر این تاریخ مکتوب و مستدل و جدلی و اتفاقا پاسخ گرفته، قد علم کرده اند و اکنون دیگر معلوم است که "قانع شدیم" ها و همراه مسیر باد آمدنها و پس گرفتنها، واقعی و حتی صمیمانه هم نبوده اند. سیاست های حاکم بر دو حزب مذکور را به همین اعتبار باید نگرست.

در پایان لازم میدانم، حداقل از نظر شخصی خود، تلاقی یک احساس تلخ با یک تناقض آزار دهنده را بیان کنم. آگاهم که طرح بیان تفاوتهای احزاب موجود به نام کمونیسم کارگری و حکمتیست، با مبانی کمونیسم کارگری، در نظر ابژکتیو، تصویر جالبی از سرنوشت حزب کمونیسم کارگری بدست نمیدهد و در عالم واقع این تعابیر و انتقادات و ارزیابیها و بازبینی های انتقادی به نوع "امانتی پایتونی" خرده حسابهای کمونیسم غیر اجتماعی و حاشیه ای و سکتی و مهجور ترجمه میشود. اما واقعیت این است که علیرغم علم به حضور به کمین نشستگیان دواير ضدکمونیستی و علیرغم علم به اینکه تمامی رگه های غیر مارکسیستی و انواع ناسیونالیسم چپ، از هر بررسی انتقادی و هر بازبینی تاریخ کمونیسم و جنبش سوسیالیستی، "فاکت" های جدیدی برای اثبات صحت مواضع خود کشف میکنند، از آنجا که رواج کمونیسم کارگری به تعبیر و روایات دو حزب مذکور میتواند از کمونیسم کارگری، حاشیه ای ترین و پرت ترین تصویر را به جامعه ارائه بدهد، رفتن به جدالی که از نظر عاطفی برای کسانی مثل من سخت و سنگین است، را ضروری و اجتناب ناپذیر میدانم. چه، سیر تاریخ همواره نشاندهنده است که در مقاطع مهم و در بستر شکست یک گرایش قدرتمند و ریشه دار و عمیق و منسجم، حاشیه ای ترین و نامربوط ترین گرایشات موجود توانسته اند افکار را شکل بدهند و سایه ابهام سنگین و تیره ای را بر آرمانهای انسانی و انقلابی کمونیسم آویزان کنند. داستان معرفی سرمایه داری روسیه به عنوان سوسیالیسم و محتوای کمونیسم موسسه انتشاراتی پروگرس به عنوان مارکسیسم و ادامه "منطقی" مارکس و لنین در شرایط شکست انقلاب اکتبر، و بر پا شدن یک سیستم نظامی بردگی مزدی در چین به عنوان نتیجه "طبیعی" امر کمونیسم و جنبش کمونیستی، بسیار گویاست. تاریخ را غایبین دورانهای تاریخ ساز و مدافعان حاشیه ای ترین نظرات نیز میتوانند شکل بدهند. تلاش من، و رفقایم در کانون دفاع از کمونیسم، مبارزه و مقاومتی در برابر "فعال" شدن گرایشات همواره حاشیه ای و ساکت و بی حرف تاریخ کمونیسم نوین ایران به عنوان تصویر غیر واقعی و جعلی تاریخ پیوسته مارکسیسم انقلابی و کمونیسم کارگری است. رفتن به این جدال علیرغم تمام تلخی های آن از نظر بار عاطفی فردی و جمعی؛ و سوء استفاده و ذوق زدگی گرایشات ضدکمونیستی، ضروری و اجتناب ناپذیر است.

هفته اول ژانویه ۲۰۰۹

iraj.farzad@gmail.com

بحران و انشعاب در کومه‌له

سخنرانی در انجمن مارکس لندن

۲۴ مارس ۲۰۰۱

متن پیاده شده از روی نوار سخنرانی

منصور حکمت

رفقا!

بحث امروز درباره کومه‌له و انشعابی است که در آن شده است. من می‌خواهم این بحث مبنایی باشد، لااقل برای خودم، تا بر اساس آن و بحثی که اینجا می‌کنیم و رفت و برگشتی که احتمالا در صحبت‌های بعدی میشود نوشته‌ای بنویسم در مورد کل ماجرای کومه‌له و شیوه برخورد ما به جناح‌های مختلف، خود مسأله انشعاب، ماهیت اجتماعی و سیاسی هر کدام از این فرآکسیون‌های آن و اینکه حزب کمونیست کارگری باید چکار کند؟ خیلی از شماها که اینجا نشسته‌اید نسبت به مسأله صاحب نظرتر هستید در نتیجه سعی می‌کنیم فرصتی باشد که همه امکان بحث در این باره را داشته باشند.

بطور مشخص من به سه وجه از مسأله می‌پردازم. اول محتوای واقعی این پدیده یعنی کومه‌له و انشعابش. به این معنی برمیگردم و راجع به تاریخ حزب کمونیست ایران صحبت می‌کنم. چرا پدیده‌ای که در دهه هشتاد میلادی به اسم حزب کمونیست ایران وجود داشت، این ترکیب نیروها از آن بیرون آمدند، چرا بیرون آمدند و این انشعاب آخر کجای آن روند قرار می‌گیرد؟ دوم می‌خواهم در مورد دو فرآکسیون کومه‌له، ماهیت سیاسی‌شان و خط مشی‌شان اظهار نظر کنم. و بالاخره نظرم در مورد شیوه برخورد به هرکدام از اینها، که فکر می‌کنم باید مبنای سیاست حزب کمونیست کارگری ایران باشد، را توضیح میدهم.

انشعاب جریان عبدالله مهدی، عمر ایلخانی زاده، محمد شافعی، فاروق بابامیری، و چند نفر دیگر، از کومه‌له پدیده خلق الساعه‌ای نیست. اصلا چیز جدیدی نیست و نشان دهنده چرخش معین سیاسی هم نیست. این نیروی است که از ابتدای تشکیل حزب کمونیست ایران با آن وجود داشت. این نیروی است که در پیدایش کومه‌له سهم داشته است. این نیروی است که در تمام طول تاریخ این جریان با آن بوده و اگر امروز میبینیم که بصورت یک کومه‌له مجزا و متمایز جدا میشود و اسم خودش را کومه‌له می‌گذارد، برای این است که تازه برای اولین بار از نظر تاریخی و از نظر سیاسی شرایطی فراهم شده است که میتواند این تعیین را بخودش بدهد. تا امروز این جریان نتوانسته بود یک سازمان ایجاد کند، تا چه رسد به اینکه به اسم کومه‌له این کار را انجام دهد. برای اینکه اشتباهی پیش نیاید من در این بحث همه جا به جریان ایلخانی زاده - مهدی می‌گویم سازمان زحمتکشان و به جریان ابراهیم عزیززاده می‌گویم کومه‌له. برای اینکه تفکیک کرده باشم و مجبور نشوم اسم شخصیت‌های آنها را بگویم. در نتیجه سازمان زحمتکشانی که امروز بوجود آمده بر مبنای یک داده قدیمی سیاسی در کردستان، بر مبنای یک داده قدیمی سیاسی در حزب کمونیست ایران سابق و کومه‌له سابق بوجود آمده. آنچه که تازه است شرایط تاریخی است که برای اولین بار اجازه داده است که این سازمان با این پرچم و توسط این نیرو تشکیل شود. نیرویش قدیمی است و در صحنه حاضر بوده است. جریانی که بجا مانده هم همانقدر واقعی است. کومه‌له فعلی هم پدیده‌ای نیست که محصول تحوّل در درون خودش باشد. بلکه اینها هم به یک معنی روی بستر موجودی در تاریخ سیاسی بیست سال اخیر ما بوجود آمدند، نشان دهنده چرخش یا گسستی از چیزی نیستند. این هم پدیده‌ای است که سر جای خودش ایستاده است. بنابراین من می‌خواهم این تاریخ را بررسی کنم و بگویم اینها چطور از دل این ماجرا بیرون می‌آیند، هرکدام چه جانی دارند، چه قدراتی دارند و آینده‌شان چیست.

۱- جدائی گرایش کمونیسم کارگری

سیر تکوین تعیین تشکیلاتی گرایش‌های مختلف در درون

کومه‌له و حزب کمونیست ایران

اتفاق عظیمی که در حزب کمونیست ایران افتاد جدائی ما بود. جدائی ما شروع همه این پروسه است. ولی معنای این حرف این نیست که اگر ما جدا نمیشدیم این پروسه به اشکال دیگری اتفاق نمی‌افتاد. بحث اساسی که ما از آن موقع، در آن حزب، کردیم این است که حزب کمونیست ایران تلاقی گرایش‌های سیاسی و اجتماعی مختلفی است و این گرایش‌ها را اسم بردیم. گفتیم یک جریان ناسیونالیستی کرد وجود دارد. میتوانستیم این جریان و عملکردش را در سازمانی که خودمان در رهبریش بودیم نشان دهیم. خیلی از کسانی که امروز در این جلسه هستند، و در آن سازمان پُست‌های کلیدی داشتند و در رهبری آن بودند، میتوانند نشان دهند که گرایش ناسیونالیستی کرد خود را چگونه و در چه عملکردهایی نشان میداد. گرایش ناسیونالیستی کردی که مخالف تشکیل حزب کمونیست ایران باشد به قدمت خود حزب کمونیست ایران و حتی قدیمی‌تر است. گرایش ناسیونالیستی کردی که خودمختاری طلب باشد و کاری به سوسیالیسم نداشته باشد و مسأله‌اش فقط خودمختاری در کردستان باشد، از حزب کمونیست ایران قدیمی‌تر است. گرایش ناسیونالیستی کردی که به حزب دمکرات نپیوندد، علیرغم اینکه حزب دمکرات خودمختاری طلب است، از حزب کمونیست ایران قدیمی‌تر است. گرایشی که علیه چپ خودش سمپاشی کند و ترور شخصیت و ترور سیاسی و فکری کند، از حزب کمونیست ایران قدیمی‌تر است. این جریان وجود داشت. روز خودش برای تشکیل نشدن حزب کمونیست ایران تلاش کرد. و روز خودش شکست خورد. و امروز بعد از بیست سال برای اولین بار فرصتی بوجود می‌آید که گروه کوچکی نمایندگی آن جریان سیاسی که مدام در این بیست سال در لحظات مختلف شکست خورد است را به عهده بگیرد و تشکیل شود. اینکه شخصیت‌های این جریان برای مثال عبدالله مهدی، به آن جریان ناسیونالیستی تعلق نداشت، به نظر من چیز عجیبی نیست. آدم‌ها تغییر روش میدهند و انتخابات‌های زیادی میکنند. تاریخ چپ پر از شخصیت‌هایی است که بقول انگلیسی‌ها از سالن عبور کردند و از صف این حزب به صف حزب دیگر پیوستند. کسان زیادی در حزب کارگر انگلیس هستند که فعالین حزب کمونیست بریتانیا بودند. پیتر مندلسون که رهبر فکری حزب کارگر جدید، "نیو لیبر"، و تصویر ساز آن است عضو سازمان جوانان کمونیست و عضو حزب کمونیست بریتانیا بوده است. چندین خزانه‌دارشان عضو حزب کمونیست بریتانیا بودند، اگر اشتباه نکنم جک استرا، وزیر کشور فعلی، عضو حزب کمونیست بریتانیا بوده. کسان زیادی در تاریخ چپ هستند که به این نتیجه میرسند که کمونیسم فایده ندارد و می‌روند عضو حزب سوسیال دمکرات کشور مربوطه میشوند. اگر به صف احزاب سوسیال دمکرات نگاه کنید میبینید که پر از شخصیت‌های سابقا کمونیست است. خط عوض کردن یک فرد نه احتیاج زیادی به توضیح دارد، هرچند من به توضیحش می‌پردازم، نه چیزی را عوض میکند و نه در ماهیت سازمانی که ایجاد شده تغییری میدهد. سازمانی که اکنون ایجاد شده، سازمان زحمتکشان، پلانفرمش گویاترین معرفی است. این سازمان چه میخواهد؟ میگوید خودمختاری. میگوید فدرالیسم. میگوید یک اشتباه تاریخی بزرگ بود که حزب کمونیست ایران تشکیل شد. نباید تشکیل میشد. میگوید کمونیسم کارگری کومه‌له را نابود کرد، تاریخ کومه‌له را نابود کرد. این پلانفرم یک حزب نفرت علیه کمونیسم کارگری است. این پلانفرم از قبل وجود داشت. قبل از تشکیل حزب کمونیست ایران وجود داشت، قبل از جدائی ما وجود داشت. سؤال این است که چرا چنین پدیده‌ای فرصت میکند که یک گروه بشود؟ آیا چنین گروهی زمینه رشد دارد یا نه؟ و چه جایگاهی در جامعه کردستان پیدا میکند؟

حزب کمونیست ایران به نظر من یکی از مهمترین پدیده‌های سیاسی چپ در دوران معاصر بوده است. حزب کمونیست ایران به دلایل عینی و روشنی دچار انشعاب شد. به دلایلی که شخصیت‌های ما کوچکترین تأثیری بر آنها نداشت. اینکه من آدم خوبی بودم، فلانی آدم بدی بود، چه کسی حوصله داشت و چه کسی نداشت، چه کسی با صداقت و اخلاص همه چیزش را در طبق گذاشت و مثلا فارسیها بدون اخلاص و بدون طبق وارد این پروسه شدند، هیچکدام نقشی نداشت. چیزی که اتفاق افتاد همان بلانی است که ممکن بود سر حزب کمونیست فیلیپین بیاید، بر سر حزب کمونیست مالزی بیاید، بر سر حزب کمونیست ایتالیا بیاید و بر سر حزب کمونیست فرانسه بیاید. مردم بعد از مدتی تحت تأثیر شرایط عینی اجتماعی خط‌هایشان از هم جدا میشود. اتفاقاتی که برای حزب کمونیست ایران افتاد هر کدامش برای بستن پنج شش سازمان چپ

بار اینطور شد دفعه دیگر هم همینطور خواهد شد. نشد... گفتند باید بایستیم تا انقلاب دمکراتیک و حالا اتحاد مبارزان کمونیست آمده و میگوید باید تا انقلاب سوسیالیستی سر این کوهها بنشینیم." یعنی انقلاب سوسیالیستی و برنامه حزب به واکنشی تبدیل شده بود که میتوانستی به مردم بزنی تا آنها در صحنه بمانند. اگر شما به نامه عبدالله مهدی به من که چرا حزب را تشکیل نمیدهد و در آن نظرات من در مورد تشکیل حزب را نقد کرده بود - نامه‌ای که قبل از تشکیل حزب و در اواخر وجود مناطق آزاد نوشته شد و به اسم نامه‌ی شیرکو معروف شد - دقت کنید، میگوید اگر این کار را نکنیم نابود می‌شویم. باید جلو برویم. نمیتوانیم دوام بیاوریم و باید حزب را تشکیل بدهیم. سعید یزدیان برای ملاقات مهدی از شهر آمده بود میدانست فضا چیست. به این نتیجه رسیدند که باید حزب را تشکیل دهیم و این حرفهای اکونومیستی منصور حکمت که بخشی از کارگران باید با ما بیایند و یا رهبران عملی کارگری بعضا باید با ما باشند مانع حزب است. من در مقابل آن بحث رهبران عملی پدرست عقب نشستم. به این امید که آوردن طبقه کارگر را در دستور حزب میگذاریم و بحث کادرها را مطرح کردم که باشد این حزب را تشکیل بدهیم اما حزب جمع عددی هرکس در این کوهها ساکن است نیست. بگوئیم که این حزب یک عده کادر است که یک برنامه عمل کمونیستی را دارند و میخواهند انجام دهند. جدال از آنجا شروع شد. اینکه حزب کمونیست ایران سایبانی است که در هوای طوفانی زیر آن میایستیم یا اینکه برنامه‌ای است برای کار سیاسی. همه جور آدمی در آن تشکیلات بود. جریانی که میگفت حزب کمونیست نباید تشکیل شود همان موقع وجود داشت.

بگذارید تجربه‌ای را برایتان بگویم. در کنگره سوم کومهله سه نفر میهمان داشتند. عزالدین حسینی، جلال طالبانی و من. به هرکدام از ما یک نوبت وقت دادند که صحبت کنیم. عبدالله مهدی هم صحبت کرد. من رفته بودم که برنامه حزب کمونیست ایران را بتصویب برسانیم. پیشنویسش را نوشته بودیم. رفته بودم تا سعی کنم کومهله با اتحاد مبارزان روی این خط حزب تشکیل بدهد. من از تشکیل حزب دفاع کردم. عبدالله مهدی هم آن موقع این کار را کرد. ولی دو میهمان دیگر چشم نداشتند این پروسه را ببینند. دو میهمان دیگر تمام زندگیشان این بود. میگفتند چکار دارید میکنید؟ شما کردها همه چیز را در طبق اخلاص گذاشته‌اید و این فارسها معلوم نیست کی هستند؟ کسی نیستند. خوب اگر هر کس همه موجودیت سیاسی را پشت سر بگذارد و با یک ساک به کردستان برود، آنجا کسی نیست. اگر دو سال صبر میکرد میدید که کسانی که کسی نیستند و با یک پیراهن به کردستان آمده‌اند، همه سازمان آنها را باخودشان برداشتند رفتند. پس لابد کسی بودند. شاید تاریخ چیزهای مادی‌تری جدا از بیست و چند نفر آدم در یک چادر است. به هر صورت، این بحث که اینها کسی نیستند، چرا این کار میکنید، استقلالتان را از دست میدهند و این کار را نکنید حرف عزالدین حسینی و جلال طالبانی از آن وقت، قبل و بعد از آن بود. جنبش توابع کومهله، کسانی که دستگیر شده بودند و در راس آنها معروف کیلان، حرفشان این بود که حزب نباید تشکیل شود. خط حزب را تشکیل ندهید، حزب خیانت به خلق کرد و خیانت به کومهله است که به قدمت سپاه پاسداران است. به قدمت عزالدین حسینی است، به قدمت جلال طالبانی است. و همه اینها حرف زدند. امروز بعد از بیست و خرده‌ای سال دو میهمان و یک میزبان باهم رفته‌اند یک طرف ایستاده‌اند و فقط ما از حزب کمونیست ایران دفاع میکنیم. بعدا البته به جریان کومهله برمیگردم. حزب کمونیست ایران تجربه‌ای شده که ما از ایجاد آن دفاع کرده‌ایم. ما از صحت آن دفاع کردیم. خود عبدالله مهدی امروز رفته به موضع عزالدین حسینی، جلال طالبانی و معروف کیلان و میگوید نباید حزب تشکیل میشد. من اینجا منظورم جنبه توابعیت معروف کیلان نیست. منظورم موضعش است. مهم نیست زده بودنش که این را میگفت و یا چون این را میگفت تصمیم گرفته بود همکاری کند. ولی به هر حال این خط در بیرون ما و در شهر وجود داشت. در دهات روی دیوار مینوشتند منصور نکبت. یک واحد نظامی، تقریبا مثل زورو، میگفتند در کومهله هست که هیچ وقت تشکیل حزب را قبول نمیکرد. میگفتیم زن باید روسریش را بردارد میگفتند پیشمرگه‌های این واحد قبول نمیکند. از هر پیشمرگه‌ای میپرسیدی قبول داری میگفت بله. اما یک واحد گمنامی بود که پرسه میزد حزب را قبول نمیکرد، برابری زن و مرد را قبول نمیکرد، تسلیح زنان را قبول نمیکرد، تبلیغ علیه مذهب را قبول نمیکرد، بحث مارکس را قبول نمیکرد. اینها وجود داشتند. کومهله بعدا البته تشکیل حزب را به رای گذاشت. یک عده کمی هم رای منفی دادند. نمیخواستند تشکیل شود. در نتیجه چیزی که میبینیم جریانی است که از موضع ناسیونالیسم کرد مخالف تشکیل حزب کمونیست ایران بود. حزب دمکرات هم جزو نیروهای بود که نمیخواست این حزب تشکیل شود. بگذارید چند جمله از آن دوران بگویم. آن موقع حزب

سنتی کافی بود. حزب کمونیست ایران حزبی است که مقدمات فکریش دارد قبل از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ فراهم میشود. مقطعی که کودتا و سرکوب جمهوری اسلامی شروع میشود و جمهوری اسلامی شمشیر را از رو میبندد، اعدامهای وسیع شروع میشود، رئیس جمهورشان را خلع میکنند و موج سرکوبی که میشناسیم شروع میشود و چپ تار و مار میشود. مباحثات فکری تشکیل حزب کمونیست ایران در بطن مباحثات آنتی پوپولیستی پا گرفته بود، تدوین شده بود و برنامه‌اش بدست آمده بود. حزب کمونیست ایران و پروسه تشکیلش به بعد از یکی از خونین‌ترین سرکوبهای قرن بیستم افتاد. این کلمات معنی دارند. واقعا پروسه اتفاقی که از روز ۳۰ خرداد ۶۰ آغاز شد، یکی از خونین‌ترین سرکوبهای سیاسی قرن بیستم بود. میدانم یک میلیون نفر در جنگ ایران و عراق کشته شدند، یک میلیون نفر در رواندا کشته شدند. ولی سرکوب سیاسی که یک دولت دست به اسلحه برد و شهروندان را بدلیل اعتقادات سیاسی و تشکلهای بکشد، کم نمونه است. صد و بیست سی هزار نفر را بگیرند بکشند و عده زیادتری را زندان کنند و تمام جلوه‌های اعتراض سیاسی را برای مدتی از صفحه حذف کنند. بطوری که آدم‌هایی که حاضر نمیشوند در زندان بگویند من مسلمان هستم را فورا اعدام کنند. این یکی از بزرگترین وقایع بود. حزب کمونیست ایران بعد از این پروسه تشکیل شد. و به یک معنی در پاسخ به این وضعیت تشکیل شد. پرچم اتحاد کسانی شد که آن تجربه خونبار را پشت سر خود داشتند. اگر آن حزب تشکیل نمیشد، بنظر من، صفحه‌ای که امروز ما رویش کار میکنیم خیلی تاریک بود. درست در جهت خلاف جامعه که کوبیدن و کشتن چپها بود، عده‌ای از کمونیستهای آن مملکت جمع شدند گفتند که ما میخواهیم حزب کمونیست ایران را تشکیل بدهیم و تشکیل دادند. و جالب است که در ظرف یکی دو سال فضایی که علیه فعالیت کمونیستی بود را به عکس خود تبدیل کردند. روزی که حزب کمونیست ایران میخواست تشکیل شود نمیدانستیم که کسی که از شهر به اردوگاه آمده مأمور رژیم است یا قهرمان یک انقلاب؟ نمیدانستیم چه کسی آلوده است و چه کسی نیست، چه کسی پلیس است و چه کسی نیست، چه کسی تواب است و چه کسی نیست؟ جرات نداشتیم به کسی در شهر بگوئیم سر قرار کس دیگری برود. در ظرف دو سال حزب کمونیست این تشکیلات را بازسازی کرده بود، اعتماد را برگردانده بود، انتشار نشریاتش را شروع کرده بود، روی کل کشور برنامه رادیویی پخش میکرد، رهبری اعلام کرده بود. موجودیتی را اعلام کرده بود که نقطه امید بسیاری در زندان شد. به هم میگفتند حزب تشکیل شده. بجای انهدامی که بود این جریان یک واقعیت سیاسی رشد یابنده‌ای را گذاشت.

تلاشی و انشعابات چنین حزبی را با "فلانی صادق بود" و "فلانی نبود" و "فلانی ما را نردبان ترقی کرد" نمیشود توضیح داد. این را حتی با گفتن اینکه فلانی خیلی ناسیونالیست بود نمیشود توضیح داد. باید دید که چه شد که یک حزب فوق‌العاده متحد، فوق‌العاده هم دل در مقطع سالهای ۶۳ و ۶۴ و ۶۵ تبدیل به جریانی میشود که امروز میبینیم و چند شاخه اصلی از آن بیرون میآید؟

اولین مسأله بنظر من این بود که تا وقتی حزب تشکیل نشده بود، خود تشکیل حزب آرمانی بود که این جنبش را جلو میراند. وقتی حزب تشکیل شد دستور کار حزب و مسأله‌اش شد. چکار میکنیم؟ این حزب باید چکار کند؟ اینجا بود که دستور کارهای مختلف که هرکدام از ما از نظر سیاسی داشتیم شروع به نشان دادن خود کرد. هرکدام از ما که در ایجاد آن تشکیلات نقش داشتیم ایده‌هایی در مورد کمونیسم، فعالیت سیاسی، فعالیت کمونیستی و اینکه کمونیسم چیست؟ محتوای فعالیت کمونیستی چیست هم در ضمن داشتیم. اگر شما برگردید به کنگره اتحاد مبارزان کمونیست، یعنی تنها کنگره اتحاد مبارزان کمونیست، نظری بیاندازید، دستور کارش چیزی است در باره این که کمونیستها چطور کار میکنند؟ نه اینکه برنامه‌شان چیست و اعتقاداتشان کدام است؟ فکر میکردیم اینها را تثبیت کرده‌ایم. سؤال این بود که کار کمونیستی چیست؟ کنگره‌ای بود معطوف به کار کمونیستی. میخواهم بگویم یک عده‌ای نظر داشتند که فردانی که حزب کمونیست ایران ساخته میشود این حزب باید چگونه کار کند. یکی دو سال طول کشید تا این ایده‌ها خود را نشان دادند. بصورت این که هدف ما از تشکیل این حزب چه بود؟ حزب تشکیل شد، رادیو دارد، امکانات دارد، نیروی مسلح دارد، به قطبی تبدیل شده که میتواند به آدمها امید بدهد و به آن جذب میشوند. حالا باید چکار کرد؟

برای عده‌ای حزب کمونیست ایران پاسخ یک بن بست بود. بن بست که از فشار جمهوری اسلامی و بنظر من از پایان افق برگشتن مسلحانه به شهر در کردستان ایران ناشی میشد. تشکیلات کومهله بمعنی وسیع کلمه در انقلاب شکل گرفت. من خلیها را یادم هست، و صورتشان را در حین گفتن این جمله یادم هست که "به ما گفتند میرویم کوه برمیگردیم شهرها را میگیریم. یک

دمکرات در شورای ملی مقاومت بود. من دفاعیاتی که گرایش ناسیونالیستی از حضورش در حزب میکرد را یادم هست. میگفتند دمکرات رفته با شورای ملی مقاومت ما هم رفته‌ایم با حزب کمونیست ایران.

وقتی حزب تشکیل شد عبدالله مهندی، دبیر کل حزب، برای همه سخنرانی کرد که اتفاق مهمی نیفتاده است. ببینید من دبیر کل حزب هستم و ببینید که کومه‌له بیشتر اعضای این تشکیلات را تشکیل میدهد. داشت به یک بدبینی جواب میداد. داشت در دل خودش به یک تعرض ناسیونالیستی جواب میداد که در مقابلش زیاد احساس اطمینان نمیکرد. فکر نمیکرد میتواند تاب بیاورد. مجبور بود بگوید ببینید چیزی عوض نشده. این جریان ناسیونالیستی آن موقع وجود داشت و با تشکیل حزب هم به حزب پیوست. یکی دو نفرشان رفتند که شدند رهبری حزب دمکرات. اگر عبدالله مهندی نامی آن موقع این کار را کرده بود بطریق اولی رهبری حزب دمکرات بود. یکی از خطوط تبلیغاتی حزب دمکرات علیه حزب کمونیست و کومه‌له اتفاقاً همین خط بود. تمام احزاب و گروه‌های چپ ایران میگفتند این حزب نباید تشکیل شود، پوشالی است، من در آوردی است و غیره و غیره. یک عده‌ای هم همانطور که گفتیم حزب را برای این میخواستند که تشکیلاتشان را نگهدارند. اگر حزب نمیداشتیم در مقابل حمله ارتش و به اصطلاح "زوزه توابین" آسیب پذیر میشدند. فکر میکردند که با حزب صاحب یک سر در بزرگتر میشویم که میتوان با روحیه و اعتماد بنفس در آن ماند و فعالیت کرد. حزب را میخواستند برای تشکیلاتداری. تشکیلاتداری آن روی سکه نداشتن استراتژی طبقاتی است. در متن تحول صبر میکند. صبر میکند تا تحول بعدی او را از این مخزن بیرون بیاورد. تشکیلاتداری این بود: مقاومت کنیم، نیرو از دست ندهیم، پول از دست ندهیم، منطقه از دست ندهیم، چهره از دست ندهیم، باشیم، بقیه هم هستند. بالاخره جمهوری اسلامی ابدی که نیست. میمانیم تا وقتی که گشایشی بوجود بیاید. و بالاخره یک خط وجود داشت که کمونیسم را برای فعالیت کمونیستی میخواست. حزب کمونیست کارگری امتداد این خط است. کتاب خیلی خوبی که در این مورد هست کتابی است تحت عنوان "درباره فعالیت حزب در کردستان - اسنادی از مباحثات درونی حزب کمونیست ایران" از انتشارات کانون کمونیسم کارگری، که متعلق به همان دوره است. حتما سعی کنید آنرا بخوانید. تمام این پروسه‌ای که گفتیم را به تفصیل و با جزئیات توضیح میدهد که چه گرایشی چه فکر میکرد و چرا کار به اینجا کشید.

بعد از تشکیل حزب و به اصطلاح ماه عسل آن، واگرانی این گرایشها شروع شد. تا مدتی ما حرفمان را بطور کلی بعنوان حزب میزدیم. من هر سخنرانی در کنگره کردم گفته‌ام "نظر ما این است"، "حزب اینطور میگوید"، "دفتر سیاسی چنین میگوید"، "به اعتقاد ما ..."، "خط ما میگوید..." و غیره. این وضع تا کنگره دوم حزب کمونیست ایران هم همینطور است. در بحث کنگره دوم حزب کمونیست ایران اگر دقت کنید این اختلاف را میبینید. ولی همچنان من آنجا بعنوان نماینده افکار عمومی "بالا" شرکت کردم. در صورتیکه واقعیت این نبود. قبل از اینکه به کنگره برویم من در دفتر سیاسی گفتم که این وضع برای ما زندگی نمیشود. من حرف دارم. حزب باید برود روی خط دیگری کار کند. وضع فعلی را ادامه دادن و کاری نکردن و پاسیویتی و بی خطی‌ای که ما داریم و فقط تشکیلات را نگاه میداریم را من قبول ندارم. من حرف دارم که حرفهایم بعداً این چیزی شد که میبینید. گفتند "خوب بیا برو بگو". اما در سنت آن موقع همه با هم رفیق بودیم و این حرفها را به اسم حرف همه گفتم. البته همه هم اتوماتیک قبول کردند و همه هم کمونیست کارگری شدند. ولی بطور واقعی این شکافها شروع به باز شدن میکنند.

یک جهت اساسی قضیه جهت‌گیری به طرف طبقه کارگر و کمونیسم است. کمونیسم و طبقه کارگر رکن‌هایی است که خط ما را متمایز میکرد. میگفتیم: "ما می‌خواهیم کار کمونیستی کنیم"، "ما می‌خواهیم با طبقه کارگر کار کنیم"، "کارگران در شهرند"، "بنابراین جنبش ما جنبش شهری است" و غیره. و این در تناقض قرار میگرفت با دیدگاههای مسلط. برای مثال با دیدگاههای سبک کاری کومه‌له در تناقض قرار میگرفت. با طرز تفکرهای انحلال طلبانه و شکست طلبانه‌ای که میگفتند دوره، دوره افول است و باید فکر دیگری کرد در تناقض قرار میگرفت. این واگرانی به تدریج زیاد میشود، عمیق میشود و به اختلافات فاحشی در حزب کمونیست ایران تبدیل میشود. حتی قبل از بحران شوروی و قبل از اینکه بلوک شرق سقوط کند. حزب کمونیست ایران بدلیل این مباحثه درونی دچار یک تنش داخلی است و این سه خطر را در آن میبینیم. خط ناسیونالیستی کرد عملاً لال میشود تا این آخر که عبدالله مهندی گروهش را تشکیل میدهد. یعنی تا ایجاد سازمان زحمتکشان، خط ناسیونالیستی کرد، بجز در دوره کوتاهی که جلال طالبانی و جرج بوش سلیمانی را فتح میکنند، ساکت است، گوش میدهد و هیچ نمیکوید. تحریک میکند، دروغ میگوید،

پشت پا میگیرد، ترور شخصیت میکند، آیه یاس میخواند. ولی هیچ جا نمی‌آید عقیده‌اش را بگوید. نمی‌آید بگوید فدرالیسم، خود مختاری، مرگ بر کمونیسم کارگری و حزب هم نباید تشکیل میشود. کاری که یک سازمان الان دارد میکند. هیچ وقت نیامدند این را بگویند. ولی ما میدانستیم این خطشان است. اکنون با اتفاقاتی که بعد از این ماجرا افتاد، اگر یکبار کسی، یک راه کارگری، یک حزب توده‌ای، یک لیبرال، یک دوم خردادی، یکی از خود سازمان زحمتکشانی‌ها، یکی از خود کومه‌له‌ای‌ها، بنشیند و کلاهش را قاضی کند خواهد گفت که بحث گرایشهای اینها درست بود. نه فقط درست بود، خیلی درست بود. آنقدر که میبینیم که تک تک آن گرایشها تعین تشکیلاتی خودشان را بدست آورده‌اند. از هم جدا شدیم و ببینید چه چیزهایی از آن در آمده است. خط حجاریان را داریم که این اواخر از ما جدا شدند. معتقد است که جمهوری اسلامی درحال تبدیل شدن به دولت متعارف بورژوازی است و اتفاقی که در ایران دارد می‌افتد نه بحران است و نه قرار است انقلاب بشود و نه کسی سرنگونی می‌خواهد. این تبدیل شدن دولت به دولت طبقه حاکمه است. حجاریان این را در داخل می‌گویند اینها آن را در خارج می‌گویند. علاوه بر اینها، کسانی را داریم که رفته‌اند دنبال خودمختاری و فدرالیسم و به کمونیسم بد و بیراه می‌گویند. کسانی را داریم که نشسته‌اند و سرشان را زیر برف کرده‌اند و می‌خواهد آن تشکیلات، همان یک ذره‌ای که از آن مانده است، را نگاه ندارد. و کسانی را داریم که رفته‌اند خط کمونیسم کارگریشان را تبدیل به یک سازمان مستقل کرده‌اند و دارند کارشان را میکنند. اگر کسی انصاف داشته باشد، یک ذره احترام به حقیقت، یک ذره احترام به علم داشته باشد و اگر واقعا صداقتش را در طبق اخلاص به این بحث بیاورد میفهمد که این گرایشها واقعی بودند. عبدالله مهندی دارد اذعان میکند که اینطور بوده. می‌گوید سه گرایش بود من از سومی پریدم توی اولی! یک مدت در دومی وقت گذراندم، دیدم فایده ندارد رفتم به گرایش اولی. عمر ایلخانی زاده اوائل بین اولی و دومی در تردد بود الان رفته در اولی مانده است. محمد شافعی فکر میکرد در گرایش سومی است الان در اولی است، فاروق بابامیری هم همینطور. شاید باید سرمان را ببندازیم پانین چون گرایش سوم بیشتر به اینها نیرو دادند تا گرایش دوم! این واقعیات گرایشها و جدائی‌هایی است که بوجود آمد. حتی قبل از سقوط شوروی و بحران بلوک شرق این جدائی‌ها عمیق شد. نمیدانم چقدر بحثهای آن دوره را تعقیب کرده‌اید اما این را میشد در کنگره سوم دید، در پلنوم سیزدهم دید، در پلنوم چهاردهم میشد این را دید، در پلنوم پانزدهم میشد دید و در پلنوم شانزدهم. و بعد در ماجراهای جنگ خلیج و بحران در کردستان عراق. به روشنی میشد این جریانها را دید. باعث شد که برای مثال بعد از کنگره سوم من خودم را کاندید دفتر سیاسی نکردم. گفتم من دنبال عقاید خودم میروم. کنگره سوم حزب کنگره‌ای بود که از موضع خط ۲ و با کمک خط ۱ به این ندا که انقلابیگری و جنبش داخل را می‌آوریم سر ما ریختند. در کنگره سوم دست بالا را همین خطی داشت که امروز کومه‌له را در دست دارد. شش هفته بعد، بحث کمونیسم کارگری از بیرون کمیته مرکزی، از بیرون انتخابات و از بیرون کنگره ورق را دوباره برگرداند. به فاصله یکسال بعد، بعد از پلنوم شانزدهم، رهبری کومه‌له در دست چپ است. خط چپ می‌گوید سیاست درست این است و سیاستهای خط ۱ و ۲ اشتباه بوده و طرفدار کنگره شش کومه‌له است که مصوبات خط چپ را تصویب کرده است.

۲- فاکتورهای سیاسی اجتماعی:

ختم جنگ ایران و عراق، جنگ خلیج، فروپاشی شوروی، سرنوشت ناسیونالیسم درون کومه‌له در محدوده شکافهای منطقه ای، معضل "دبیلوماسی" با دولت عراق، به قدرت رسیدن احزاب ناسیونالیستی در کردستان عراق... چند نکته می‌خواهم در رابطه به فاصله کنگره ششم کومه‌له تا کنگره سوم حزب یعنی از سال ۱۹۸۶ تا ۱۹۸۷، بگویم. در این فاصله اتفاقات جالبی افتاد. کنگره شش کومه‌له کنگره‌ای بود که کومه‌له روی یک خط چپ رفت. اسناد آن کنگره را من نوشتم. استراتژی حزب در کردستان، ملاحظاتی بر فعالیت نظامی حزب در کردستان، آتش بس یک جانبه با حزب دمکرات، اینها خط من بودند. من رفتم داخل اینها را مطرح کردم. خوشبختانه ابراهیم عزیزاده روی این خط بود. عبدالله مهندی با این بحثها مخالفت کرد، ممتنع بود، آن وقتها ممتنع معنی مخالفت بود، همینطور چند نفر دیگر در کمیته مرکزی. این عده این بحثها، از تحلیل‌مان از حزب دمکرات تا آتش بس یک جانبه، را قبول نداشتند.

کنگره شش این خط را به بحث گذاشت. البته در این فاصله اردوگاهها بمباران

کردم که این روند دوم را دیگر ما میبازیم. روند اول را بردیم چون مقررات بازی معلوم بود. حزب کمونیست ایران را بدون ما نمیتوان نگاه داشت پس کودتا کننده باید عقب برود. اما جمهوری خودمختار در سلیمانیه را نه تنها بدون ما میتوان نگاه داشت بلکه برای اینکار احتمالا باید از روی نعض ما هم رد شوند و این بار احتمالا میشوند. تعرض اول تعرض تشکیلاتچی‌ها بود اما تعرض دوم حمله اینها ها نبود، تعرض خط یک، یعنی ناسیونالیستها، بود. اگر به نوشته‌های عبدالله مهتدی در آن دوره نگاه کنید گذار از عرض سالن و رفتن از این کمپ به کمپ مقابل را میشود دید و کار امروزشان چیزی بیشتر از وفاداری به خطشان نیست. در نتیجه در بحران دوم، در شرایطی که چائوشسکو را بردند و یک روزه کشتند، در شرایطی که اگر میگفتی کمونیست هستم صاحب خانه اجاره را فسخ میکرد، در آن شرایط وقتی ناسیونالیستها به ما حمله کردند، با اینکه در تشکیلات ایدا کمیت بالایی نداشتند، با اینکه تمام اهرمهای تشکیلاتی دست ما بود، با اینکه تمام هویت و مهر و امضای تشکیلات ما بودیم، همه را گذاشتیم و رفتیم. توضیح میدهم که چرا در پرتو اتفاقاتی که امروز دارد میافتد، این کار فوق‌العاده درستی بود. به هرحال میخواستیم بگویم حزب کمونیست ایران در یک پروسه مادی تاریخی و به دلیل اوضاع سیاسی و به دلیل اختلافات طبقاتی و جنبشی موجود در آن تجزیه شد. قرار نبود که تا حالا پای صحبت آقای ایلخانی‌زاده بنشینیم. حتی اگر شوروی هم سقوط نمیکرد و جرج بوش سلیمانیه را دست جلال طالبانی نمیداد ما نمیتوانستیم که تا حالا پای صحبت کسی نشسته باشیم که فدرالیسم میخواهد. دعوایش با ما سر خود بحث فدرالیسم شروع میشد. در بحث دمکراسی دعوایش با ما شروع میشد. در بحث حق تعیین سرنوشت دعوایش با ما شروع میشد. در بحث زن دعوایش با ما شروع میشد. در بحث انقلاب فرهنگی در ایران و در بحث حجاب دعوایش با ما شروع میشد. و اینطور شد. در تک تک این مراحل عده‌ای از ما جدا شدند. در نتیجه، این پروسه بدلائل سیاسی اجتناب ناپذیر بود. این آدمهایی که در آن پروسه شرکت کردند، حتی کسانی که من سر سوزنی برای عقایدشان احترام قائل نیستم، یک سر و گردن از چه‌های دور و بر خودشان بلندتر بودند. هیچکدام آدمهای حقیر و کوچکی نبودند. همه کارهای بزرگی کرده بودند و از هم جدا شدنشان هم به خاطر این نبود که کسی کلک زده. اینطور نبود. آدم‌های بزرگی بودند در پروسه بزرگی شرکت کردند و در مقابل نتایج آن پروسه از هم جدا شدند. این آدمها سه یا چهار سازمان مختلف درست کردند و اگر امروز ابراهامیان بخواهد تفاوت‌هایشان را توضیح دهد به دقت در یک صفحه میتواند این کار را بکند. امروز اگر کسی بخواهد این پروسه را تحلیل کند اینکار را به شیوه سیاسی انجام میدهد. چپ، راست، مرکز، ملی‌گرایی کرد و غیره را نشان میدهد. اینها خطوطی هستند که معنی داشتند، از هم جدا شدند. نه بخاطر کرد بودن و فارس بودنشان، و به این ترتیب صادق و ناصداق بودنشان، نه بخاطر این که عده‌ای زود رفتند، چپ روی کردند، با لحن بدی حرف زدند، کتابی را از اسناد منتشر کردند، خوش رفتاری نکردند و غیره. بخاطر اینکه ما که سهل است حتی اگر حزب بلشویک هم با چنین اتفاق جهانی روبرو شده بود به هشتاد و پنج فرقه تقسیم میشدند. همه شدند. چه واکسنی ممکن بود به ما زده باشند که در مقابل ظهور دوی خرداد، پایان جنگ ایران و عراق، فتح کردستان توسط نیروهای جمهوری اسلامی، سقوط بلوک شرق، جنگ آمریکا و عراق، بقدرت رسیدن ناسیونالیسم کرد در کردستان عراق، از جایمان تکان نخوریم و کماکان با هم عکس بیندازیم؟ این عملی نبود. گرایشات مختلفی بودند. سندش هم این است که الان چهار حزب از آن بیرون آمده که زمین تا آسمان با هم فرق میکنند.

۳- زمینه‌های عینی تشکیل سازمان زحمتکشان:

ضعف رهبری ناسیونالیسم کرد، دو خرداد، بیتفاوتی رهبری کومه‌له تشکیل سازمان زحمتکشان کاری است که اگر ناسیونالیسم قدرتش را داشت میبایست بیست سال، پانزده سال، یا ده سال پیش میکرد. چرا ناسیونالیسم کرد موجود در آن سازمان مجبور شد بیست سال صبر کند که به این نقطه برسد؟ این سوالی است که میخواهم کمی روی آن مکتب کنم که به نظر من صحت شیوه برخورد ما به این جریان را بیشتر از هر چیز نشان میدهد. هنگام جدایی بعضی از رفقا به ما میگفتند که ما اکثریت قاطع هستیم چرا حزب کمونیست ایران را ترک میکنیم؟ چرا اسم و رسم و رادیو و تسلیحات و پول و همه چیز را برایشان میگذاریم و میرویم؟ چرا این کار را میکنیم؟ بحث من این بود که این جدالی است که در شرایط فعلی نباید به آن وارد شویم. گفتم به نظر من فعلا کمونیست کشان است، ناسیونالیسم در کردستان عراق قدرت

شد و من نتوانستم در آن کنگره شرکت کنم. مصوبات خط چپ در کنگره تصویب میشود. از فاصله کنگره شش کومه‌له، که ظاهرا یک خط چپ در کومه‌له تثبیت میشود، تا کنگره سوم حزب که عملا چپ را در بالای حزب ریشه‌کن میکنند چه اتفاقی افتاد؟ اتفاقی که افتاد خاتمه جنگ ایران و عراق و همچنین ضربات مرگبار نظامی بود که ما خوردیم. و فضایی که غالب شد فضای یأس بود. فضای این که دارند از ما قربانی میگیرند، فضای اینکه داریم نابود میشویم، و فضای "حالا بحث بحث روحیه است" و باید روحیه‌ها را بالا برد. وقتی جنگ ختم شد ما در پلنوم کمیته مرکزی حزب قطعنامه‌ای تصویب کردیم که باید از وابستگی به عراق کم کرد. سعی کنیم هم در خارج و هم در داخل روی پای خودمان بایستیم. خطی که تشکیلات‌داری میکرد، و همچنین خط ملی، عراق را تنها راه نجات و بقاء میدانستند. تحریراتی که این خط بر سر اینکه "اینها میخوانند رابطه عراق با کومه‌له را بهم بزنند" شروع کرد دیدنی بود. در فاصله کنگره ششم کومه‌له تا کنگره سوم حزب، فضا برگشت چون تشکیلات زیر منگنه فیزیکی، مالی، مادی، بی‌افقی آتی و غیره قرار گرفت. رفتند ببینند که منبع روحیه دادن به کسانی که بدون افق با یک تفنگ و با کمر درد قرار است در کوه و تپه‌ها منتظر بشوند چیست؟ کمونیسم به چنین کسی هیچ روحیه‌ای نمیتواند بدهد. اگر قرار است شما نوک کوهی بنشینید و دل خوش کنید که بزودی به شهر برمیگردید باید بروید از سنت‌های سیاسی دیگران استفاده کنید. و این کار را کردند. در ظرف شش هفته ماه چنان ناسیونالیسم، تشکیلات پرستی، عرق کومه‌له و زنده باد داخل بالا گرفت که وقتی در کنگره سوم حزب آن آدمها را میدیدی دیگر آنها را نمیشناختی. حتی جواب سلامت را نمیدادند. محاکمات کرده بودند و حکمت را داده بودند و اجرا کرده بودند و به کنگره آمده بودند. در کنگره سوم خط ما شکست خورد. اگر اسناد کنگره را بخوانید میبینید که گفتیم این کارها فایده ندارد. قاچ زین را بچسبیم راه نیست. آن کنگره، کنگره شکست چپ بود و دوره بعد از آن ما دیگر بحثمان را به عنوان کمیته مرکزی دنبال نکردیم. به عنوان خودمان حرف زدیم. و باقی ماجرا را میدانید.

بحران خلیج و بعد سقوط شوروی اتفاقات مهمی بود. به همین دلیل است که میگویم اشخاص مهم نیستند. شما مسأله‌ای مثل سقوط بلوک شرق را در مقابل سازمانی در یونان قرار بدید، منشعب میشوند. مانوتسه تونگ با استالین سر پول دعوایشان میشد دو شاخه مهم در کمونیسم بین‌المللی بوجود میامد، چه برسد که بلوک مربوطه تمام شود. ریگانیست‌ها و تاچریست‌ها هجوم بردند و هم چیز را غارت کردند. معلوم است که یک حزب کمونیست در این سر دنیا تأثیر میپذیرد. اگر شما بروید بحث‌های این دوره را بخوانید متوجه میشوید که تمام بحث ما این است که با این ترکیب انتلافی از نیروهای اجتماعی و سیاسی مختلف ما نمیتوانیم به این مهلکه برویم. باید فکری کرد. باید برویم در مقابل سقوط بلوک شرق و جنگ آمریکا با عراق، در شرایطی که بسختی میشد نفس کشید، بایستیم و حرف بزنیم. ما نمیتوانیم با عده‌ای که اکنون معلوم میشود که خودمختاری، فدرالیسم، مرگ بر کمونیسم و ما "کردها صادقیم" ارکان ایدئولوژیکش را تشکیل میدهد به چنین مهلکه‌ای برویم. اصلا قبل از اینکه ما این حرف را بزنیم و قبل از اینکه مسأله جدی بشود علیه ما شورش کردند. ما شکستشان دادیم. پار دوم که شوروششان شروع شد ما تصمیم گرفتیم که از حزب بیرون برویم. ما یک بار خط ناسیونالیستی در تشکیلات کردستان را شکست دادیم. عقبش رانندیم و تشکیلات را از دستش درآوردیم. وقتی دفعه دوم جلال طالبانی پرچم ملی‌گرایی را در سلیمانیه به اهتزاز در آورد و معلوم شد که چه بهشتی در مقابل ناسیونالیسم کرد باز شده و مارکسیسم هم در صحنه جهانی وضعش خراب است، صحنه چرخیده به این که اصلا چرا باید مارکسیست بود؟ لنین هرچه گفته که گفته، زنده باد واقعیت شیرین عینی و... و با این افق رفتند. اینجا دیگر نگاه داشتن حزب کمونیست اشتباه و خود گول زدن بود. ما تصمیم گرفتیم حزب کمونیست را ترک کنیم.

سقوط شرق مارکسیسم را از چشم انداخت. شرق مارکسیست نبود ولی سقوط شرق مارکسیست را از چشم همه انداخت. علت اینکه یک عده در کردستان به حرف کسانی از تهران ظاهرا با یک لا پیراهن به کردستان آمده‌اند گوش میدادند این بود که فکر میکردند کمونیست هستند. کمونیست هنوز جذبیه داشت. وقتی کمونیست جذبیه نداشت به راحتی میشد علیه منصور حکمت که تا دیروز پایش را از ماشین بیرون نگذاشته دورش جمع میشدند، مزخرف گفت و فحش داد. به راحتی میشد این کار را کرد. اگر کمونیسم مطرح نیست این آدم و کسانی که خودشان را با کمونیسم تداعی میکنند چه ارزشی دارند؟ کودتای خزنده‌ای، که رهبرانش را الان در این سازمان زحمتکشان میبینیم، را شروع کردند، کودتای خزنده‌ای که اینها بر سر مسأله جلال طالبانی و قضیه سلیمانیه شروع کردند ما را متقاعد کرد که باید برویم. من با خودم فکر

را بدست گرفته است، پول و اسلحه را در اختیار دارد، دروه آنتی کمونیسم است، آنوقت قرار است ما برویم از یک موضع اساسنامه‌ای جلوی این موج بایستیم و جوابگو باشیم؟ اگر ما آن موقع دست به تسویه راست در حزب کمونیست ایران میزدیم همین کاری را میکردند که امروز عبدالله مهندی کرد. عده‌ای جمع میشدند و میگفتند که اصلا تشکیل حزب از اول اشتباه بوده، فارسها خیانت کردند، ما همه چیز را در طریق اخلاص گذاشتیم، اینها دارند برای قدرت خودشان تلاش میکنند و بجای اینکه با دوازده نفر بیرون بروند با سیصد نفر بیرون میرفتند. یک سازمان درست میکردند و بخودشان کومهله زحمتکشان میگفتند. عین همین کار را ده دوازده سال پیش میکردند و اگر این کار را میکردند باخت بزرگی برای ما بود. ما اینها را گذاشتیم تا با پدیده‌ای که برایشان بجا گذاشته بودیم ور بروند. اگر ما ایستاده بودیم و تصفیه کرده بودیم خط ناسیونالیستی کرد، ده سال پیش این برنامه را پیاده میکرد و آن موقعی بود که آدمها را در دنیا به جرم مارکسیست بودن به سیخ میکشیدند. امروز که این کار را کرده‌اند، حزب کمونیست کارگری از آن موقع عظیم‌تر در مقابلشان ایستاده است. امروز که این کار را کردند داستان شکست کمونیسم تمام شده و لااقل در چهارچوب ایران داستان، داستان تعرض کمونیسم است. الان که این کار را کرده‌اند دیگر شانس ندارد. اگر آن موقع این کار را کرده بودند همه ناسیونالیستها را از سوراخ‌هایشان بیرون میآورد. برمیگشتند و هرکس را که لای علفها افتاده بود را جمع میکردند و میبردند. بنابراین درست این بود که ما برویم نیروی خودمان را جمع کنیم و صف فشرده و جنبش خودمان را بسازیم. نیرویی که امروز پدیده‌ای شده که همه چپ ایران روی هم گوشه کوچکی از کادرهای آن نمیشود. از نظر اهمیت سیاسی و از نظر کمیت نیرو. از نظر اکتیویسمش و از نظر حرف روشنی که دارد به مردم میزند.

چرا امروز جریان ناسیونالیستی جدا میشود؟ به نظر من عبدالله مهندی و دوستانش ده سال پیش هم این خط را داشتند. علت این که آن موقع نمیتوانستند به سادگی بگویند که میرویم این جریان را تشکیل میدهم شیوه فوق‌العاده رو به عقب در جدائی بود. گفتیم این سازمان مال شما، همه چیزش مال شما و اصلا حزب خودتان است آنرا اداره کنید. قول دادند که میروند روی خط ما اداره اش میکنند. اگر اسناد آن دوره را نگاه کنید، در پلنوم حزب قسم میخوردند و میگویند اینها به بنیادهای افکار خودشان پشت کردند و ما میرویم کمونیسم کارگری را پیاده میکنیم. اینها ما را تضعیف کردند اما ما حزب را بازسازی میکنیم و حزب پرافتخار کمونیست ایران را پیش میبریم. گفتیم زنده باشید اگر این کار را بکنید ما مخلص شما هستیم. عبدالله مهندی سعی کرد از همان موقع ادبیات اینترنتی آن سازمان را درست کند. در نشریه‌شان شروع کرد درباره اینکه کمونیسم چیست، دموکراسی چیست، شوروی چیست و غیره نوشتن. سعی کرد یک روایتی که بر اساس آن بشود عکس ما را لاک زد را بدست بدهد. عکس هیأت رییسه کنگره موسس را نشان داد و گفت این عبدالله مهندی است و این هم ابراهیم عزیزاده و این وسط نمیدانیم چرا یک کانگرو ایستاده است!! سعی کرد عکسهای ما را لاک بزند و بجای آن کانگرو بکشد. شش هفته ماه سعی کردند دیدند نمیشود. حزب کمونیست ایران بالماسکه نیست. یک پدیده واقعی است، ایده‌ها واقعی هستند، کمونیسم واقعی است، آدمها واقعی هستند، فکر میکنند، خط دارند، تاریخی دارند، تاریخ واقعی است و حافظه تاریخی معنی دارد. شما نمیتواند یک نشریه در تیراژ هفتصد نسخه در بیاروید و بعد با دو مطلب راجع به دموکراسی، تکه‌های دست اول یا اریژنیالی که منصور حکمت یا ایکس و وای گفته‌اند را کنار بگذارید و باقیش را از اقتصاد نوشین و "تاریخ مختصر" سر هم جمع کنی و برای تحبیب چپ باقی مانده بگویی این حرفهای مستقل من است و انتظار داشته باشی که آن جنبش و آن خط منسجم بشود. تنها موضع واقعی برای بازسازی کومهله بعد از ما موضعی بود که امروز عبدالله مهندی گرفته است. تنها موضع واقعی، از نظر تاریخی، برای بازسازی یک سازمان در مقابل ما بنام کومهله این بود که علیه کل تجربه آنرا فرموله کنی. نمیتوانید بروید آن تجربه را نگاه دارید و بگویند که من آنرا درست میکنم و اینها که آن را ساختند هیچ نیستند. خیلی جالب است که وقتی ما رفتیم جریانات چپ دیگر کاری نداشت که اینها برنامه‌شان چیست و جملاتشان چیست. قبولشان کردند. با آغوش باز قبولشان کردند. با اینکه اینها مهر و امضا و همه امکانات تشکیلات و مسنولیت پلیمیکهای قبلی با چپ را داشتند. از نظر فرمال آنها به راه کارگر بد گفته بودند، آنها با دمکرات جنگ کرده بودند. اما دمکرات فهمید که گویا جنگش را با ما کرده است.

راه کارگر فهمید که گویا اختلافش با ما بوده، اتحاد چپ کارگری و همه ملی-اسلامی‌های خارج کشور فهمیدند که کسانی که در حزب کمونیست مانده‌اند آدم‌های خوبی هستند و میشود با آنها کنار آمد و همه گفتند که حزب کمونیست

ایران که ما چشم نداشتیم ببینیمش، رفت. این پدیده‌ای که باقی مانده، درست است که اسمش حزب کمونیست است، اما از خودمان است. میشود با آنها کنار آمد. و یا بقول خود ابراهیم عزیزاده گفتند اینها خلق کردند، برویم به آنها آوانس بدهیم. اینها دوباره خلق کرد شدند و برای پیوستن به جبهه از آنها دعوت شد. وقتی عبدالله مهندی میگوید من رفته‌ام و تفنگ اتحادیه میهنی کردستان عراق را روی گردن کومهله گذاشته‌ام که پنجاه- پنجاه در کمیته مرکزی شریک شوم و کومهله میگوید نه، کسی نمیگوید که این کار مثل هواپیما ربانی است. وقتی منشعبین حزب دمکرات جدا شدند ما گفتیم حزب دمکرات، حزب دمکرات است و منشعبینش هم منشعبین. ما حاضر نیستیم به منشعبین از حزب دمکرات بگویم حزب دمکرات. حتی اگر آمده با ما صلح کند. حزب دمکرات آنهایی هستند که آنجا نشست‌اند و کنگره قانونیشان را برگزار میکنند. ولی چون از نظر این چپ اینها خلق کرد تلقی میشوند و قرار نیست کسی بگوید بالای چشمشان ابروست و همه باید با آنها وصلت و وحدت کنند، کسی نمیگوید که آخر چپ معیارهایی دارد و شما یا باید در کنگره سازمانتان رای بیاورید و یا انشعاب کنید. کمیته مرکزی را با من پنجاه- پنجاه تقسیم کنید و گرنه اله و بله میکنم یعنی چه؟ چطور اسم خودت را کومهله میگذاری؟ طوری شده که طرف از کومهله بیرون رفته و اسم خودش را گذاشته کومهله و با رادیو فرانسه مصاحبه میکند و وقتی کومهله میپرسد چرا بنام دبیر کل کومهله حرف میزنید؟ جواب میدهد ساکت! تو اصلا کی هستی که در کار کومهله دخالت میکنی؟ این فضائی است که در آن میآیند و با اینها دست میدهند و نزدیکی میکنند. چون ما رفته‌ایم.

تمام آن نفرت، تمام آن چپ‌ستیزی و تمام آن ترور شخصیت‌ها و تمام آن هياهو برای این بود که خط ما در آن حزب حاکم بود و خود ما آنجا بودیم، و وقتی رفتیم حزب کمونیست ایران رفت. ما مهر و امضا را گذاشتیم چون نمیخواستیم به یک جنگ نابرابر و زودرس با نیروهای برویم که در فضای سیاسی و اجتماعی آن دوره دست بالا را داشتند. کم بودند و در کنگره نمیتوانستند ۱۵ نفر را با خودشان ببرند. اگر ما به کنگره چهار میرفتیم همین بلایی سر عبدالله مهندی می‌آمد که در کنگره خودشان سرش آمد: انتخاب نمیشد و رای نمیآورد، اگر ما توصیه‌اش نمی‌کردیم. ولی ما طوری رفتیم که وقتی در پلنوم بیست و یکم گفتیم که ما داریم میرویم و من خودم را برای رهبری آن تشکیلات کاندید کردم، همه آنها، از جمله آقایان مهندی، عزیزاده و بابامیری به من رای دادند. این تصمیمات در نشریه کمونیست چاپ شده است. طوری رفتیم که به کسی که اعلام کرده دارد می‌رود رای میدهند که تا وقتی که هست در رأس تشکیلات باشد. عبدالله مهندی در آن پلنوم، چهار رای آورد، من همه رای‌ها را آوردم. خود آقای مهندی به من رای داده که در موقع انشعاب مسنولیت سازمانش را همچنان برعهده بگیرم. فضائی که ما بوجود آوردیم به اینها اجازه کار دیگری به اینها نمیداد. اگر ما اینها را آنتاگونیزه میکردیم، همانطور که بعدا دیدید، حقوق اساسنامه‌ای و اینکه چه کسی صاحب نام حزب است و غیره بی معنی میشد و آنوقت همین بحث را میکردند که حالا میکنند: کومهله ما هستیم، شما ملاحظه‌ش کردید، شما آنرا بالا کشیدید، شما خیانت کردید، سیصد نفر میشدند و اردوگاه‌هایشان را داشتند. و ما نمیتوانستیم برویم و به تک تک فعالین آن سازمان دسترسی پیدا کنیم و مثل امروز بگویم که چه اتفاقی افتاد. در نتیجه ما اینها را از این فرصت تاریخی محروم کردیم. ۱۰ سال تلاش کردند که کومهله را به این خطی که هستند تبدیل کنند، نشد. آن آدمهایی که با یک پیراهن آمده بودند و ظاهرا کسی نبودند، آنقدر کسی بودند که حتی وقتی رفتند نمیشد تتمه آنچه که باقی مانده را بدست آورد. هنوز جریان مهندی- ایلخانی برمیگردد و میگویند که "اینها (کومهله) به خط کمونیسم کارگری علاقمندند و تحلیلهای این خط را تحویل میدهند"، "هنوز دیدگاهشان روی مسأله ملی دیدگاه حزب کمونیست کارگری است". اگر این درست است باید قبول کرد که ناسیونالیسم کرد در حزب کمونیست ایران پدیده زیون و ضعیفی بود، همین حقیقت است که الان میبینید و حزب کمونیست روی آن بنیاد ساخته نشده بود. ناسیونالیسم کرد یکی از گرایشات جعلی و کاذبی بود، که بخاطر اینکه اینترنتی دیگری نبود، خودش را در آن حزب چپانده بود. ده سال اینها سعی کردند که سازمانشان را روی این خط ببرند و نتوانستند. معلوم شد که تحلیل ما درست است. تشکیلاتداری جوابگو نیست. اما تشکیلاتداری کردند. ده سال رفتند تشکیلاتداری کردند. ما گفتیم که اگر این کار را بکنید بجایی نمیرسید. و بجایی نرسیدند. اگر به انتقاد عبدالله مهندی به کومهله نگاه کنید، میگوید ما در این دهسال پاسیو شدیم، هیچ فعالیتی نکردیم، انگار هیچ خبری نیست و کاری نمیخواهیم بکنیم. دقیقا دارد همان انتقادی را به خط مرکز میکند که ما آن موقع میکردیم: کاری نمیخواهد بکند و فقط صبر میکند. گفتیم جامعه دگرگون شد کاری بکنید. دقیقا خط مرکز را دارد باهمان تبیین میگوید

خودش را میخواید. جاریان هر کاری را که میخواید بکنند به شرطی که سهم اینها را بدهد. این موضعی است که اینها دارند. این فاکتورها، یعنی ضعف حزب دمکرات، رشد کمونیسم کارگری، پاسیویته کومهله فعلی و ناتوانیش در جوابگویی به این مسائل و بالاخره دوم خرداد و چشم انداز مذاکره، چهارچوب کنونی انشعاب اینها را میسازد و دیگر باید بروند روی این موضع.

۴ - ماهیت سیاسی سازمان زحمتکشان، رمز جدال بر سر نام "کومهله"

آیا این جماعت سازمان زحمتکشان نیروی هستند؟ به نظر من از نظر اجتماعی نه اما از نظر نظامی و سیاسی آری. به نظر من راه انداختن باندهای فالانژ مسلحی که بر نفرت و کاریزمای رهبریش و بر تحریک بنا شده باشد، اصلا کاری ندارد. به ارتش رهایی بخش کوسو نگاه کنید، به عبدالله اوجلان نگاه کنید، که تازه دارد خیلی اجتماعی تر کار میکند. عبدالله اوجلان پلاتفرمی که دارد در ترکیه نیروی مادی ندارد. جامعه ترکیه نمیداند بالاخره با این پدیده چکار کند. عبدالله اوجلان جوابگوی مسائل نیست اما این واقعیت مانع از آن نمیشود که اوجلان ده سال نیروی زیادی را پس و پیش کند و برود و بیاید. ارتش رهایی بخش کوسو را اصلا سیاه درست کرده است. اما الان نمیدانند در مقدونیه چطور از شرش خلاص شوند. به نظر من سازمان زحمتکشان میتواند دو هزار، پنج هزار یا شش هزار نفر مسلح را جمع کند و موی دماغ هر آدم متمدنی در جامعه کردستان بشود، شورا تخته کنند، فلان چیز مالیده بگویند، زیر جُلکی با همتای فارسشان در تهران گاو بندی کنند و شرایطی را به مردم کردستان حقتنه کنند، تروریسم سیاسی و نظامی سازمان بدهند. اینطور نیست که چون از نظر اجتماعی چیزی نمیشوند، چون رهبری ناسیونالیسم کرد را نمیخواهند بگیرند، چون طبقه کارگر کردستان با آنها نمیرود، در نتیجه محفل مثل "پروسکه" هستند. نه، اینطور نیست. بنظر من دستکم گرفتن جریان سازمان زحمتکشان اشتباه است. چون آگاهانه میخواید ناسیونالیسم را به یک سطح فالانژ ارتقا بدهد و میخواید حزب نفرت علیه چپ درست کند. حزب دمکرات با ما جنگ هم کرده است اما از روبرو که نگاهش میکنی میبینی که ممکن است در یک چهارچوب سیاسی تابع یک مقرراتی شود و مقررات بازی را قبول کند. اینها این طور نیستند. فالانژیسمی که در این تشکیلات هست خیلی برجسته است. نفرتش از چپ و تحریف تاریخش و بحثهای اخلاقی-عاطفی که دارد میکند: "اخلاص"، "صداقت". حزب دمکرات ندیده ایم از اخلاص و صداقت و حرف بزند. میگوید موضع من این است. بحث اخلاص، بحث صداقت، بحث خیانت کلماتی است که ببرد پاسسازی قومی میخورند. در نتیجه ما داریم در اینها "آرکان" ها، "توچمان" ها و "کارادزیچ" های آینده آن مملکت میبینیم. چقدر رشد میکند؟ بستگی دارد به اینکه بقیه ما چطور با آن برخورد میکنیم. به نظر من اگر اینها دارند رشد میکنند به این دلیل است که جریان کومهله، مطابق همان ایرادی که به آن میگیرند، نا فعال و خواب آلوده افتاده است. چون سد اول در مقابل آنها کومهله است. کومهله است که باید هویت اینها را در جامعه نامشروع اعلام کنند. آنها هستند که باید بگویند کسی دور اینها نرود. در صورتی که میدان را داده اند دست اینها، و اینها را به حال خود گذاشته اند. حتی من و شما نمیتوانیم بفهمیم کدام اعلامیه دفتر نمایندگی کومهله مال کی است؟ اخبار کدام یک را میخواند؟ سخنرانی کدام یک از اینها باید برود؟ فلان جشن را کی گرفته؟ چون کومهله سرش را کرده زیر برف و فکر میکند "هیچ نیست"، "هیچ نیست" میگذرد و قضیه شفا پیدا میکند و طرف مضمحل میشود، و طرف هم شروع کرده به عوام فریبانه ترین اشکال از اینها نیرو کندن و بازسازی کردن خود. واقعا با عوام فریبانه ترین شیوه. از تعریف کردن عدهای به اسم "طیف کومهله"، کسانی که خودشان در جلسات مختلف درباره عقب ماندگی سیاسی آنها حرف زده اند، تا شهید خوری. شروع کرده اند شهید شهید کردن و همه را بحساب خودش میگذارد. میخواید تاریخچه آن سازمان را بخورد، افرادی را بخورد، محبت به آن را بخورد و غیره.

اینها نام خودشان را گذاشته اند کومهله. این یکی از سرفتهای بزرگ سیاسی محسوب میشود. کومهله اسم تشکیلی بود به اسم سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران. این تشکیلات سه کنگره گرفت. کنگره اولش را نه نفر تشکیل دادند و کسانی که در جلسه انجمن مارکس درباره تاریخ شفاهی کومهله بودند یادشان هست که چه کنگره ای بود. اسنادش را ما داریم اگر بخواهند میتوانند چاپ کنیم. کنگره دومش به اتحاد مبارزان کمونیست درود میفرستد و میگوید من چپ هستم و پوپولیسم را نقد میکند. کنگره سومش برنامه

که ما میکویدیم و میگفتیم که این خط افق فعالیت سیاسی ندارد. وقتی حزب کمونیست تشکیل شد دیگر نشست و دارد صبر میکند. اما عبدالله مهدی و دوستانش دیگر نمیتوانند صبر کنند. مملکت دارد شلوغ میشود. جامعه دارد قطبی میشود، در باز شده و هزار و یک امکان بوجود آمده و روی ایدئولوژی کومهله نمیشود چیزی را تکان داد. مهدی ده سال سعی کرد خط خودش را حاکم کند نتوانست، نیرویش را برداشت و بیرون رفت. این اتفاقی است که افتاده است.

در نتیجه سازمان زحمتکشان تشکیلی است که ایجادش بعد از سالها بدلائل مختلفی مقدور شده و به همین دلایل مختلف از نظر سیاسی پدیده ضعیفی است. من این دلایل را در نوشته های که در نشریه هفتگی داشتیم شمردم. حزب دمکرات در بحران است. اگر حزب دمکرات در بحران نباشد ناسیونالیسم می رود عضو حزب دمکرات میشود. ممکن است دو نفر هم عضو نشوند ولی بطور کلی جامعه پرچم ناسیونالیسم بلند است و به آن میبویند. بحران حزب دمکرات است اجازه میدهد "پروسکه" این را بگوید، ناصر رزازی آن را بگوید و عبدالله مهدی حرف بزند و غیره. اگر این بحران نبود هژمونی در حزب دمکرات بود. اگر الان قاسملونی بود که تصویر بزرگ حزب دمکرات را جلوی جامعه کرد ناسیونالیست داخل و خارج نگه داشته بود، این محافل فوقش گروه فشار روی حزب دمکرات میشدند. میرفتند شرایطشان را برای وحدت به حزب دمکرات بگویند. حزب دمکرات در بحران است و خوابش برده است. یک حزب نهادهی در جامعه است اما کاری نمیکند. کسی حزب دمکرات را در زندگیش نمیبیند. از یک طرف حزب دمکرات در رابطه با ناسیونالیستهای خارج کاری نمیکند، از طرف دیگر در داخل دارند جنبش دو خردادی درست میکنند، که بنظر من دو خرداد در کردستان یعنی حزب دمکرات، اما رهبری حزب دمکرات از روی بیمایگی این را نمیفهمد و علیه آن موضع گرفته است. حزب دمکرات شروع کرده نهضت دوم خردادی در کردستان را محکوم کردن در حالی که عملا رفقای خودش هستند. در هر صورت حزب دمکرات رهبری بی کفایت و ناتوانی دارد، بی افق است و در نتیجه ناسیونالیستها ول شده اند. اگر یکی بیاید و سوت بزند که "شام حاضر است" همه اینها به حزب دمکرات برمیگردند. باید چنین رهبری در حزب دمکرات عروج کند.

فاکتور دوم رشد کمونیسم کارگری است. اینها خیلی پیش خودشان گفتند که کمونیسم کارگری هیچ نیست و مدام این را در این ده سال تکرار کردند که اینها هیچ نیستند. اما حتما گزارشهای داخل بدستشان میرسد، حتما میدانند داستان چیست، و این که در صحنه داخلی کردستان باید روبروی حزب کمونیست کارگری بایستند. جواب حزب کمونیست کارگری را با خط پاسیو کومهله نمیشود داد. باید رفت روی موضع سیستماتیک "افق سوسیالیسم" ایستاد، باید شروع به ترور شخصیت کرد، باید شروع به دروغ گفتن کرد، و قومیت آدمها را به گناهمان تبدیل کرد. قومیتی که اینها به مردم میدهند. ما کرد هستیم و اینها فارسند. باید شروع به تحریک کردن و دروغ گفتن راجع به تاریخ کرد، باید سر این موضع ایستاد. کومهله جوابگوی این نبود.

بالاخره مسأله دوم خرداد یک فاکتور تعیین کننده است. گویا قرار است مذاکره بشود. "دوم خرداد آمده و قرار است مذاکره شود و ما را دعوت نمیکند". در نتیجه باید برویم و کاری کنیم که ما را دعوت کنند و پای مذاکره باشیم. اینها تصویری از اینکه ایران تحولاتی انقلابی و سرنگونی خواهانه ای را از سر میگذرانند، ندارند. بیشتر تصور جاریانی از پروسه سیاسی آتی در ایران دارند. که گویا قرار است یک جناح دوم خردادی بیاید و شرایط را در ایران متعارف کند و با کردها بنشیند و راجع به خودمختاری حرف بزند و بهتر است اینها عقب نباشند. نشریه "خبرنامه کومهله" را که باز میکنی میگوید "دکتر رئیس دانا" تشریف برده اند این را گفته اند، خانم کدیور نماینده مردم آن را گفته اند، آقای فلانی سردبیر فلان نشریه مسلمان این را گفته و غیره. انگار اکثریت دارد حرف میزند. خیرنامه سازمان زحمتکشان از نظر موضعش در مورد اتفاقات داخل ایران تفاوتی با نشریه کار اکثریت ندارد. وگرنه چه وقت من احمد بنی احمد را به عنوان نماینده مجلس از شاه قبول کردم و با مجلس شاه را به عنوان مجلس قبول کردم که تو جمیله کدیور را بعنوان نماینده مردم قبول میکنی؟ کی ما مصباح زاده رئیس کیهان را ژورنالیست قبول کردیم که حالا قرار است آقای ایکس را در تهران ژورنالیست تعریف کنیم؟ کی هوشنگ نهاوندی را اقتصاددان دانستیم که حالا رئیس دانا را اکونومیست و اقتصاددان خطاب کنیم؟ این یک انتخاب سیاسی است، قرار گرفتن کنار اینها و رفتن در کلاس آنهاست. این موضع اکثریت است، موضع اکثریت و جریان شفیق، آذرین، رضا مقدم، امیر پیام، حسن وارش است. موضع همان کسانی است که از میان ما از پنجره بیرون افتادند. این موضع جاریان است. از نظر سیاستشان روی ایران دیدگاه جاریان را قبول کرده اند. منتهی مهدی سهم

در مورد نام کومهله ندارند.

۵- خودمختاری و فدرالیسم، مسأله ملی

بحث خودمختاری موضع خیلی گویایی است. ما راجع به خودمختاری نظر دادیم. گفته‌ایم که خود مختاری را قبول نداریم و خودمختاری بخودی خود جزو حقوق ملل نیست. ما حق تعیین سرنوشت داریم و حق تعیین سرنوشت یعنی حق جدائی. و حق جدائی یک حق یک جانبه است. در مواردی که معتقدیم جانی مسأله ملی هست، معتقدیم که ملتی که مسأله ملی‌اش آنقدر برجسته شده که مزاحم رشد و توسعه‌اش است و مزاحم خوشبختی آدمهایش شده، باید بتواند رأی بدهد و اگر خواست بطور یک جانبه جدا شود. اما بطور یکجانبه جدا شدن بدین معنی نیست که شما می‌توانید بطور یک جانبه شرایطی را برای باقی ماندن بحث کنید. اگر حق جدائی را با حق طلاق مقایسه بکنید، حق خودمختاری چیزی شبیه حق تعدد زوجات میشود. یعنی اینکه من می‌خواهم در ایران بمانم با این حقوق. اگر می‌خواهید بمانید که باید بقیه هم راضی باشند. اگر می‌خواهی بروی، خودت میتوانی تصمیم بگیری. اما می‌خواهی بمانی با شرایط خودت؟ این دیگر فرق میکند. در این صورت یک عده دیگری باید بنشینند و ببینند که این شرایط را از شما قبول میکنند یا نه؟ و دقیقاً برای همین مسأله است که کسی که خودمختاری می‌خواهد دو دقیقه بعدش فوراً می‌گوید اصلاً فدرالی. به او می‌گوئی چرا می‌خواهی قومیت را وارد رابطه شهروندان کنی؟ چرا باید در پاسپورت و شناسنامه بنویسیم اهل کجا؟ چرا مدرک درست می‌کنی که از روی لیستش فردا خودت نه، یک نفر دیگر، کمپ درست کند، کردها را یکجا بسوزاند، لرها را جای دیگر آتش بزند، بچه‌های ترک را جای دیگری اعدام کند؟ چرا می‌خواهی هویت قومی آدمها را به چشمشان بیآوری؟ چرا خودمختاری می‌خواهی؟ می‌گوید اصلاً همه را فدرالیستی کنید. هرکس برود کشور خودش را تشکیل بدهد... تهران مال کدام قوم است؟ مال کدام ملت است؟ شما کافی است بحث فدرالیسم را در ایران مطرح کنید تا تهران بیروت شود. اگر پلاتفرم فدرالیسم را در ایران قبول کنند، کشور خودمختار آذربایجان تشکیل میشود و بعد کشور خود مختار کردستان، بلوچستان خودمختار و من که در تهران نشسته‌ام و آذری هستم می‌گویم نصف این شهر مال من است. عبدالله مهدی لطف کرده و مسأله را منطقه‌ای گفته است. گویا فردا کسی که تفنگ روی دوشش انداخته است می‌گوید نه! آقای بابامیری منظور شما منطقی‌ها بوده است. شما قومیت را باد زده‌اید، وارد هویت مردم کرده‌اید، آنرا به وجه تمایز خودت تبدیل کرده‌ای، و می‌گوئی هر قوم باید کشور خودش را داشته باشد و ایران اصلاً تقسیم شود به مملکتی که هر کس بر اساس قومیتش خاکی دارد، بعد لطف می‌کنید به مردم تهران تذکر میدهید که شلوغ نکنید که ما منظورمان منطقه‌ای بود؟ گویا مردم فقط در کردستان خودمختاریشان را دارند وقتی به تهران آمدند، به تهران آمده‌اند. انگار به مجردی که ایشان بفرمایند مردم دست از قوم‌گرایی‌شان بر میدارند و تهران امن و امان میشود. تهران یک نمونه است. آیا باید استان‌های جمهوری اسلامی را بشماریم و به هر استان خودمختاری بدهیم؟ هیچ دعوانی بین آذری‌ها و کردها بر سر نفع نخواهد شد؟ نشده است؟ در اهواز بین عرب و غیر عرب دعوا خواهد شد؟ بر سر کهکلیویه و بویراحمدی بین عربها و لرها و فارسها دعوا خواهد شد؟ اگر شما دارید حکومت را منطقه‌ای میکنید بر سر منطقه دعوا است. طرف به سادگی، فقط برای اینکه می‌خواهد خودش قومیتش را مبنای قدرت سیاسی برای خودش قرار بدهد و نمی‌خواهد برود اهداف اجتماعیش را طرح کند، تصمیم گرفته که ما بقیه شصت میلیون نفری یک یوزی بگردنمان بیندازیم و تا بیست سال در آن مملکت بر سر و جوب به و جوب ترکی کردن و لری کردن و پشتو کردن و گیلکی کردن و عرب کردن و بلوچ کردن خاک آن مملکت جنگ کنیم. همدیگر و بچه‌های همدیگر را بکشیم. به نظر من موضع خودمختاری و فدرالیسم به همین سر راستی است. در کشوری که هیچ وقت فدرالی نبوده است، قومیت آدمها را یادشان می‌آورند و به ساختار اداری جامعه منتقل میکنند. این یک جریان راست است. یک جریان فالانژ است. می‌گوید من خودمختاری می‌خواهم شما هم فدرالی کنید. چون نمی‌خواهد پار گناه قومی‌گری را خودش بر عهده بگیرد. می‌فهمد عیان است. می‌گوید من کرد می‌شوم تو هم لری بشو. برای اینکه من بتوانم کرد بشوم تو هم عرب بشو. برای اینکه من بتوانم روی دوش تمایلات ملی اینجا حکومت کنم شما دو نفر در مشهد با هم جنگ کنید. افغانها سرزمینشان در ایران کجاست؟ اینها آدمهای غیر مسنولی هستند که فقط چکیده تعصب قومی و ملی و حکومت خودشان هستند. همین. نه مسنولیت اجتماعی دارد، نه به آینده‌اش فکر کرده، نه به

حزب کمونیست ایران را تصویب میکند و تصمیم می‌گیرد حزب را تشکیل بدهد. کدام یک از این کنگره‌ها وجود این سازمان را توجیه میکند؟ اینها طرفدار کدام کنگره سازمانیشان هستند؟ از اینها باید پرسید شما طرفدار کدام یک از کنگره‌های سازمان زحمتکشان هستید؟ هیچکدام؟ به چه اجازه‌ای این اسم را روی خودتان گذاشته‌اید؟ میتوانم من جگرکی بالای مغزهام یک MI بنویسم و بگویم این مک دونالد است؟! بالاخره حساب و کتاب و قانونی وجود دارد. سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان توسط کنگره‌هایش و نمایندگانش و رهبران منتخب قانونیش به یک حزب پیوست. تازه در این مورد رفراندوم هم کرد و شما رأی نیاوردید. همه، از جمله خود شما، در آن حزب عضو شدند. مثل این است رفیقی که ما قبلاً می‌شناختیم برود سرخود اتحاد مبارزان کمونیست را تشکیل بدهد. این سازمان معلوم است چه شد. از اینجا به آنجا رفت. نمیتوانی اسم خودت را داروین بگذاری و باقی تنوریش را بگویی یا آرم کس دیگری را برداری، دست تو نیست. سازمان انقلابی زحمتکشان به حزب کمونیست ایران پیوست، قانوناً، با پای خودشان و با رأی خودشان و مطابق پروسه‌های قانونی خودشان. این بالا کشیدن یک سازمان است. قبول داشتیم اگر میگفتی که من ایده‌های آن سازمان را قبول دارم. اما ایده‌هایش را هم که قبول نداری. آن سازمان "از کنگره یک تا کنگره دو"، نوشته شعیب زکریائی، سند هویتی‌اش است و پوپولیسم رانقد کرده، گفته باید حزب تشکیل شود، به من ایراد گرفته چرا اکونومیستی مخالف تشکیل حزب هستم... بنابراین معلوم است که فقط اسمش را می‌خواهند.

چرا اسمش را می‌خواهند؟ چون اگر فردا روزنامه کیهان بنویسد که سه تن به اسامی بابامیری، ایلخانی زاده و مهدی سازمان دیگری تشکیل دادند، همه می‌گویند خوب که چی؟ چکار کنیم؟ مگر ظاهر خالدی تشکیل نداده؟ مگر صد نفر دیگر از کومهله چیزهای دیگری را تشکیل نداده‌اند؟ طرف اسمش را می‌خواهد و رسماً در روز روشن سرعت مسلحانه میکند. اسم را می‌خواهد چون خودش کسی نیست. وگرنه چه سنتی را می‌خواهد بیدار کند؟ به کدام سنت این کومهله دارید دست می‌برید و از آن دفاع میکنید؟ دارد می‌گوید معروف کیلانه حق داشت، دارد می‌گوید جلال طالبانی حق داشت، دارد می‌گوید ماموستا شیخ عزالدین حق داشت، بعد بخودش می‌گوید کومهله. دارد به کومهله فحش میدهد اما می‌گوید من کومهله‌ام. کومهله نگفت جلال طالبانی حق داشت. کومهله نگفت معروف کیلانه حق داشت، کومهله وقتی زنده بود و آدمهایش کشته نشده بودند، که الان نتوانند شهادت بدهند، اینها را نگفت. یک عده زیادی از چیزی که شما دارید خودتان را به آن می‌چسبانید رفته به اسم سوسیالیسم کشته شده و گفته است زنده با حزب کمونیست ایران! این دزدی است. و جالب است که کومهله نشسته است و می‌گوید اسم مهم نیست محتوایشان را باید نقد کرد!

اسم مهم نیست چیست؟ دارد بزرگترین هدیه تولدش را به او میدهد و می‌گوید بفرما اسم را هم می‌خواهی ببر و هر چقدر می‌خواهی با آن عوامفریبی کن. هر چقدر کسی معتقد باشد که اسم کومهله اسم معتبر و مهمی است، به همان درجه باید از کاری که اینها کرده‌اند منزجر باشد، چه برسد به اینکه هنوز اسم خودش کومهله باشد. این دادن حربه به یک عده آدم ناسیونالیست است که فردا به اسم سازمانی که نقطه درخشانی در تاریخ چپ جامعه بوده، پاکسازی قومی سازمان بدهد، ملیت ما را در شناسنامه‌هایمان بنویسد، نفرت از چپ را دامن بزند، و در مدارس مزخرفات درس بدهد. تاریخی که از آن حرف می‌زند را که داریم می‌بینیم. می‌خواهد این را بنویسد و در درس تاریخ مدارس تدریس کند. داریم به چیزی نگاه میکنیم که فردا قرار است ارتش آزادیبخش کوسوو باشد. و می‌خواهد این کار را به اسم کومهله انجام دهد. مثل این است که ارتش آزادیبخش کوسوو اسم خودش را بگذارد حزب بلشویک. به نظر من این پروسه که ما در مقابل این جریان ایستاده‌ایم نه اهالی محل، که دقیقاً خواب آلودگی‌شان آن چیزی بوده که ما بخاطر آن ترکشان کردیم، خجالت‌آور است. دقیقاً بی‌تفاوتیشان به سیاست، به طبقات، به ایدئولوژی، به تنوری و به آرمانهای اجتماعی و سیاسی چیزی بود که ما گفتیم دیگر نمیتوانیم تحمل کنیم و آنها را ترک کردیم. این همان پدیده است که دارد به یک عده یک مانده آسمانی میدهد که در حالی که در غیاب این اسم یازده نفر را هم نمیتوانند دور خودشان جمع کنند، بروند کاسه بچرخانند و نیرو جمع کنند. دروغ بگویند و نیرو جمع کنند. و ما میدانیم اینها چرا نیرو جمع میکنند. ناسیونالیسم کرد را دارند در یک سازمان فالانژ متشکل میکنند. جای تأسف است که کسانی که دیروز رفیق ما بودند و چپ بودند رهبر این ماجرا شده‌اند. اما این قبلاً هم پیش آمده است و چیز عجیبی نیست. بعضی برای اینکه رهبر شوند حاضرند هر جانی بروند. نتوانست رهبر کومهله بشود، رهبر سازمان خودش شده. به هر حال باید این را در نظر بگیریم که اینها یک جریان فالانژ هستند و حقانیتی

دمکرات فعال و اکتیو شود، اینها محیط را به خودشان تنگ میبندند و مجبور میشوند تعریف جدیدتری از خودشان نسبت به ناسیونالیسمشان بدهند و به نظر من میچرخند به فلائریسم ملی. در قیاس با حزب دمکرات که یک نوع جریان اصلی و ناسیونالیسم نهادی شده در جامعه کردستان است و یک درجه ناسیونالیست سکولاریست است، اینها احتمالا قومی‌گریشان را غلیظ میکنند و در آینده از موضع ناسیونالیستی روی حزب دمکرات فشار میگذارند. روی فرهنگ ملی، روی شکاف کرد و فارس، روی سازشکاری حزب دمکرات با مرکز، تمرکز میکنند. هدفی که اینها دارند و الهامی که میگیرند، پ.کا.کا است. دیده‌اند که در ایران ممکن است بعضی جوانها نسبت به پ.کا.کا سمپاتی داشته باشند و عکس عبدالله اوچالان را بالا میبرند و یا روی در و دیواری مینویسند، "آپو" فکر میکنند میروند این را از دست اوچالان در میآورند. فکر میکنند اگر عبدالله اوچالان میتواند در ایران نفوذ پیدا کند، چرا ما عبدالله اوچالان خودمان را درست نکنیم؟ عبدالله اوچالان نه با کمونیسم روبرو است و نه با یک ناسیونالیسم کرد جا افتاده‌ای که قدمت و توانایش از تو بیشتر است. عبدالله اوچالان دارد در یک برهوت سیاسی فعالیت میکند و در یک شرایط اجتماعی دیگر. در یک شرایط خیلی اختناق آمیز. به درجه‌ای که در ایران گشایش بوجود بیاید و جنبش توده‌ای بالا بگیرد، این پروژه محدودتر و لاجرم مهجورتر و مایخولیانی‌تر میشود. اگر کسانی در این سازمان عقل داشته باشند و اگر بخواهند این مسیر نامیوم تا پاکسازی قومی را طی نکنند، باید به حزب دمکرات بپیوندند. وجدانا باید به حزب دمکرات بپیوندند. مگر پلاتفرم شما با حزب دمکرات فرقی دارد؟ این که آنها رئیس خودشان را دارند و ما میخواهیم رئیس شویم کافی نیست. یک آدم سیاسی میگوید آن حزب دارد ایده‌های من را بیان میکند و به آن میپیوندم. من فکر میکنم اگر ده سال پیش عبدالله مهدی، عمر ایلخانی زاده، و کسانی از این دست، میرفتند و میگفتند که بعد از این انشعاب در حزب کمونیست باید عقاید را بازبینی کنم میروم فکرهایم را میکنم. و بعد میگفت خودم را کمونیست میدانم، اما امروز عصر فلان و بهمان است و حرفهای فعلیش را میزد و میگفت آمده‌ام به حزب دمکرات بپیوندم، دو سال سه سال پشت در کمیته مرکزی نگاهش میداشتند اما حالا عضو کمیته مرکزی بود. الان هم پای مذاکره بود و هم بحث خودمختاریش را داشت و هم بیخود اعصاب رفقای سابقش را خرد نمیکرد. اینها این کار را نکردند. به نظر من باید به اینها به عنوان جریانی که میخواد برود و یک فلائریسم ملی را سازمان بدهد نگاه کرد، و باید مانعش شد. اینها را باید به همین عنوان افشا کرد. و به نظر من لااقل ما در حزب کمونیست کارگری باید دقت کنیم که مردم ماهیت اینها را بشناسند و حقارت سیاسی‌شان را بشناسند. به نظر من نیروی عمده‌ای نیستند، یک نیروی مزاحم هستند، موی دماغ حزب دمکرات و موی دماغ حزب کمونیست کارگری هستند و یک نیروی اصلی در جامعه کردستان نخواهند بود به دلیل این که دو طرف قطب سیاسی در جامعه تعریف شده است.

۷- درباره کومه‌له موجود

در اینجا میخوام چند کلمه در مورد جریان کومه‌له حرف بزنم، جریانی که ابراهیم عزیززاده رئیس آن است. صاف و ساده چیزی که الان میبینم متلاشی میشود. این کومه‌له‌ای که الان هست امکان بقا ندارد. موقعیتی که در آن قرار گرفته متناقض است. این جریانی است که با آن ناسیونالیسم نمیخواد برود. میخواد در مقایسه با کسانی که از آن جدا شده‌اند چپ باشد. ولی فکر میکند باید هویتش را علیه چپ ترسیم کند. از نظر مادی در جامعه طرفدارانشان خودشان را به ما نزدیک میدانند، کسی که در شهر مهاباد و سنندج و غیره بگوید من کومه‌له‌ای هستم میگوید خودم را به بچه‌های حزب کمونیست کارگری نزدیک احساس میکنم. اما پالایش تمته فرهنگ نرفتی را دارد که جریان انشعابی مبتکرش بوده است. و خود اینها هم کم نداشتند. اکثریت کمیته مرکزی‌شان کسانی هستند که چشم ندارند حزب کمونیست کارگری ببینند. هنوز هم الان، جنگش را با هیچکس دیگری نکرده، مالش را خورده‌اند و زیرآب سازمانش را زده‌اند، اصرار دارد برود در رادیو‌اش علیه ما تبلیغ کند. در رادیو کومه‌له، مرزبندی‌ها با ما، به نظر من، سند نابودیشان است. مرزبندی اینها و موضع غیرسیاسی‌ای که علیه ما دارند، و به این دلیل ناتوانیشان از چرخش به چپ، باعث نابودیشان میشود. کومه‌له فعلی یا باید برود به چپ، یا نیرویش را به عبدالله مهدی بدهد. از این گریزی ندارد. برای اینکه چپ باشد موظف است چپ جامعه، که ما باشیم، را برسمیت بشناسد. و موظف است با این چپ نزدیکی کند و موظف است این را علنی انجام دهد. اینکه غروب

مردم عشق میورزد و نه هیچ چیز دیگر. فقط کشور خودش را میخواد و قبول نمیکند که برود. میگویم رفتارند میگذاریم اگر مردم گفتند جدا میشویم جدا شوید. میگوید نه! میخوام بهمان و این در گرانهای قومی‌گری را با همه شما شریک شوم. موضع ما روی خودمختاری این است که خودمختاری چیزی نیست که شما بتوانید روی آن رفتارند کنید. خودمختاری را باید شورای مرکزی در تهران، که نماینده همه مردم در آن هستند، تصویب کند و تصمیم بگیرد ساختار اداری جامعه چیست؟ اگر مینا خودمختاری باشد باید طرفی که قرار شد در یک رابطه تعدد زوجات با تو بماند و از بعضی از حقوقش در کردستان صرف نظر کند، را راضی کنی. اگر خودمختاری بعنوان کرد به شما در یک منطقه حقوق بیشتری میدهد غیر از این است که به اهالی سمنان در آنجا قدرت کمتری میدهد؟ میشود عرب بود و در آنجا کاندید ریاست مدرسه، رئیس رادیو تلویزیون یا رئیس شهربانی سنج شد؟ میشود یک سمنانی یا مشهدی در آنجا کارهای بشود؟ اصلا ماشین نمره رشت را میشود در سنج پارک کرد؟ طرف دارد حکومت جانی را به کردها میدهد. قومی‌گری را مینای زندگی مشترک ما با هم قرار میدهد. ما این را نمیخواهیم. بنظر من یک عده آدمهای هیچی نفهم در چپ ایران که حتی یوگسلاوی و بالکان را در مقابل چشمش دیده‌اند برای فدرالیسم دم گرفته‌اند، فکر میکنند هر چقدر قدرت را بیشتر به دست خان‌های محلی بدهند دمکراتیک‌تر شده است. این مملکت که از فدرالی فدرالی‌تر بود. این مملکت تیول بود. آدمهای مختلف عشیره‌ای مملکت را بین خودشان تقسیم کرده بودند. اینهمه سرمایه‌داری زور زده آدمها را به شهر آورده است و قیافه‌هایشان را دارد شبیه همدیگر میکند تا بتوانند با هم حرف بزنند و زبان مشترک ایجاد میکند که شما آنها را متفرق کنید؟ این جریان ارتجاعی است. راه حلی که برای کردستان پیشنهاد میکند ارتجاعی است و وقتی که خودمختاری تبلیغ میکند دارد تبلیغ ارتجاع میکند. کسی که خودمختاری تبلیغ میکند مثل کسی است که تعدد زوجات و یا نژادپرستی را تبلیغ میکند. اگر اینجا یک کشور است، یک کشور است. اگر میخواد در آن بماند یا نمایند تصمیم با خودتان است، اما اگر میخواد در آن بماند باید صبر کنید ببینید مردم میخواد چگونه زندگی کنند. و اگر مقرراتی که شما برای آن کشور میخواد با سکولاریسم و با برابری انسانها مستقل از قومیت و نژاد و جنسیت تناقض دارد به نظر من مرتجع هستید.

۶- جدال زحمتکشان با کومه‌له

در برخوردشان به کومه‌له میگویند یکی از دلایلی که ما از اینها جدا شدیم انفعال و پاسیویته‌ای بوده که دامن آنرا گرفته است، به نظر من دست روی نکته درستی گذاشته‌اند. اینها دیده‌اند که با این نیرو و با این کومه‌له به هیچ جا نمیرسند. دارند از میدان حذف میشوند، باید بروند در قطب سیاسی خودشان و از یک موضع تعرضی شروع به کار کنند. و به نظر من این یک نقطه قوت بزرگشان در مقابل کومه‌له‌ای است که باقی مانده است. سازمان زحمتکشانی‌ها انرژی دارند. بالاخره آدم جانی تصمیم میگیرد که من دست راستی هستم، میروم این را به مردم میگویم و نیرو جمع میکنم. اقلا کاری را شروع میکنم. امروز خبرنگار کومه‌له را میدهد و فردا اعلامیه‌اش را با "هم‌میهنان مبارز" شروع میکند. فکر میکند این نوسالژی سیاسی را همه مردم دارند و منتظرند یکی اسم نشریه‌اش را بگذارد خبرنگار تا در مقابلش به خاک بیفتند. نمیفهمد که همانوقت که میگفتند خبرنگار کومه‌له همان آدمها آنرا کافی ندانستند و رفتند کار دیگری کردند. میخواد عقربه ساعت را برگرداند به موقعی که آن آدمها هنوز به یک نتایج دیگری نرسیده بودند. از آن تاریخ تا حالا احتمالا جمعیت کردستان دو برابر و نیم شده و هیچکدامشان نمیدانند که خبرنگار کومه‌له یعنی چه. لابد فردا میخواد اعلامیه‌اش را با "هم‌میهنان مبارز" شروع کند. انگار کار خوبی میکرده که در انقلاب ۵۷ مردم را با عنوان هم‌میهنان مورد خطاب قرار میداده است. این نوسالژی و گذشته پرستی است. دریغ و افسوس گذشته‌ای است که فکر میکند به تنهایی موفق میشد. آن گذشته روز خودش شکست خورد. شما چطور میتوانید از نو آن را ایجاد کنید؟ در نتیجه به نظر من جریان سازمان زحمتکشان به عنوان یک سازمان اجتماعی شانس ندارد. اگر روی ناسیونالیسم برود نیرو از دست میدهد. بر سر منطقه نفوذش باید با حزب دمکرات چانه بزند. باید برود پرچم ناسیونالیسم را از حزب دمکرات بگیرد. حزب دمکرات اگر پاسیو و نافع‌ال و پیه باشد عده‌ای که کرد هستند، ناسیونالیست هستند و عرق ملی دارند و میخوادند کاری بکنند، دنبال سازمان آلترناتیو میگردند. بعضی‌هایشان میروند با شیخ جلال و بعضی هم میروند با عمر ایلخانی‌زاده. این اتفاق خواهد افتاد. اما اگر حزب

که از همه کسانی که به این تاریخ علاقمندند انتظار داریم بیایند از این تاریخ دفاع کنند. با ما هستید؟ چشم! عبدالله مهدی را از ما میترسانند. یعنی برو جوابت را از حزب کمونیست کارگری ایران بگیر. حتی الان اینطور است. حتی الان تنها جریانی که از آن تاریخ دفاع میکند ما هستیم. تنها جریانی که برای آن تاریخ ارزش قائل است ما هستیم. و این موضع آنها شکننده است و قابل دوام نیست.

یک امکان دیگر را شاید دارند بررسی میکنند و این از همه فکاهی‌تر است. اینکه برگردی و ببینی در مسیر و توی علف‌ها چه کسی افتاده و یا دنبال حزب کمونیست کارگری بروی و هر کس از پنجره بیرون افتاد صدایش کنی و بگویی بیا باهم بخش سراسریش را درست کنیم. این عجیب است اما از غیر سیاسی‌گری اینها بعید نیست که این فکرها را هم کرده باشد که ما مشکلمان کمبود فارس است. اگر ما فارس بیاوریم، بخصوص که قبلا از همین عرابه بیرون افتاده باشد، میتوانیم برویم و با کمکش حزب کمونیست ایران را درست کنیم. این عملی نیست. حزب کمونیست ایران ما هستیم. حزب کمونیست ایران ما بودیم. این را راه کارگر میگوید، جلال طالبانی میگوید، شیخ عزالدین حسینی میگوید، عبدالله مهدی میگوید، جمهوری اسلامی میگوید، ادیباتان میگوید، مصوباتان میگوید. همه اینها میگویند که حزب کمونیست ایران ما هستیم. همانقدر این کار ملاحظور کردن یک جنبش واقعی است که کار آن یکی که میخواهد اسم کومه‌له را روی خودش بگذارد. ما بدلائل سیاسی و ایدئولوژیکی معینی وقتی جدا میشدیم اسم حزب را دادیم به ملت. اینها ده سال است دارند بیخود با این اسم ور میروند و با خودشان بازی میکنند. آن اسم مال ما بود. آنرا بحساب شما نمینویسند. اگر میخواهید بنویسند باید بیایند و از آن تجربه و از ما دفاع کنید. علنا و با سر بلند از آن دفاع کنید و فکر نکنید اگر این حرف را بزنید نگهبانان دیگر چای را مثل سابق دم نمیکند. باید شهامتش را داشته باشید و از آن تاریخ و از آن افراد دفاع کنید. به نظر من شانس این کار را دارند. اگر کسی پیدا شود، اگر چپ این تشکیلات وجود عینی داشته باشد و این کار را بکند. در مورد بالایش تردید دارم چپ خیلی قوی باشد، فکر میکنم بالاخره چند نفری چپ دارند ولی من فکر میکنم پائین‌اش چپ است چون کسی که راست باشد و ناسیونالیست باشد و از آن حزب اینقدر بدش بیاید چه لزومی دارد در تشکیلات کومه‌له بماند میروند با مهدی... برای اولین بار در جامعه باجه‌ای هست که نفرت از حزب کمونیست ایران و نفرت از آن تاریخ را میشود برد و تبدیل به سرمایه سیاسی کرد و کادر شد. در نتیجه اگر تو با چپ تشکیلات مانده‌ای آنوقت نمیتوانی با این شیوه‌های نیمبند خودت را نگاه داری. حزب کمونیست ایران یا باید بیاید علنا به تاریخش افتخار کند و در نتیجه رو به ما برگردد و بخواهد که با ما در جامعه در یک سنگر قرار بگیرد که در این حالت بنظر من میماند و حتی ممکن است در یک تلافی سیاسی و اجتماعی مهم دیگری در مقطع دیگری از تاریخ حتی وحدتی در این خطر رخ بدهد. اما اگر این کار را بکنند اکثریت رهبریشان میروند.

این را هم باید بگویم، چه اینها بیاند و چه نیایند، در هر بزنگاهی، در هر تند پیچی و در هر فشاری دو نفر از اینها میروند خانه‌شان. و بعد از مدتی معلوم میشود که با جناح دیگر مرتبط شده و به آن پیوسته‌اند. به نظر من کسانی که در حزب کمونیست ایران و کومه‌له علیه ما هستند جایشان در صف جریان مهدی است و به آنجا میروند. فکر میکنم فرهاد شعبانی بود که مقاله‌ای نوشته بود و گفته بود که خیلها به حرف عبدالله مهدی سمپاتی داشتند اما از خودش خوششان نمیآمد و بخاطر کارهای ضد تشکیلاتی که کرده بود، با او نرفتند. دارد حقیقت را میگوید. حتی اگر فرد با فحش و فضاحت هم از کسی جدا شده باشد بعد از دو سال او را میبخشد. بد آمدن فلان کس از عبدالله مهدی چقدر عمیق بوده؟ شش ماه؟ هفت ماه؟ هشت ماه؟ بالاخره طرف از این سد عبور میکند و به او ملحق میشود. این پدیده به نظر من ماندگار نیست و فرار است. پدیده‌ای که امروز بنام کومه‌له هست در حال تلاشی است و به حوزه و ترمینالی تبدیل میشود که آدمها به آنجا بروند، بعضا به سازمان زحمتکشان بپیوندند، بعضا به ما ملحق شوند و بعضا هم سیاست را کنار بگذارند. این یک ترمینال است چون هیچ هویت مستقلی ندارد و حاضر نیست که تنها هویت واقعی که چپ میتواند در کردستان داشته باشد، را بپذیرد. بگوید حزب کمونیست کارگری رفقای من بودند، با آنها اختلاف داریم ولی میرویم این اختلاف را حل میکنیم.

۸- شهامت سیاسی، کومه‌له کمونیست یا...؟

این کار شهامت سیاسی میخواهد. اما به نظر من، ما و جریان زحمتکشان این شهامت را نشان داده‌ایم. فقط این وسط است که در آن شهامت کیمیا است.

یک روزی یکی از بچه‌هایشان با یکی از بچه‌های ما سلام و علیک کند جواب نیست. رهبری سازمانی که میخواهد روی یک موضع چپ برود، چشمش را باز میکند ببیند چه کسان دیگری چپ هستند و همین را میگوید. میگوید که ما به این نزدیک هستیم و از آن یکی دور هستیم و غیره. اینها میخواهند از ما دوری کنند، حتی با ما بعضا دشمنی کنند و علیه ما تبلیغات کنند و موضعشان را در این موقعیت نگاه دارند. این غیر ممکن است. بنظر من اگر کومه‌له فعلی روی موضع بینابینی فعلی بایستد از بین می‌رود. بعلاوه پائین و بالایش روبروی هم قرار میگیرند. این چیزی است که خود ما تضمین خواهیم کرد. اگر اینها روی یک موضع ضد حزب کمونیست کارگری بایستند، به نظر من، تشکیلاتشان در شهرها، ابعادش هر چقدر باشد، بزودی رهبریش را زیر آخیه میکشد که چکار دارید میکنید؟ من خودم را کمونیست میدانم و اینهم رفیق کمونیست من در حزب کمونیست کارگری است داریم شب و روز سر آکسیون با هم فکر میکنیم، ما خودمان را به اینها نزدیک مینویسیم. کسی که میخواست حزب نفرت درست کند و فحاشی میکرد رفت، این فرهنگ آنها بود، چرا شما هنوز دارید تز آنها را دنبال میکنید؟ به نظر من اگر بنا باشد اینها از ما فاصله بگیرند و یا حتی فاصله نگاه دارند پائین‌شان علیه بالایشان قد علم میکند. اگر ابراهیم عزیزاده و رهبری حزب کمونیست ایران و رهبری کومه‌له نیاید و علنا نگوید: راست‌ها رفتند، این راست‌ها بودند که تاریخ را تحریف کردند، این راست‌ها بودند که بین ما و نزدیکترین جریانی که به ما وجود داشت فاصله انداختند، این راست‌ها بودند که ترور شخصیت کردند، این فرهنگ را ما قبول نداریم، و ما حزب کمونیست کارگری را یک حزب نزدیک و قابل همکاری میدانیم و فکر میکنیم با آنها در یک کمپ قرار میگیریم، اگر اینها را نگویند پائینش می‌آید با ما. من این را بخاطر خیر آنها نمیگویم. به عنوان یک واقعیت ابرکتیو دارم میگویم. میگویم اگر اینها بطرف ما نیایند پائین‌شان را ما میبریم. هر کاری که میخواهند بکنند. کمیته مرکزیش برود در رادیو مرزبندی‌اش را بکند. هیچ جا مرزبندی نمیکند مگر اینکه نوبت ما باشد. این پدیده قابل ادامه نیست. تناقض را در اسمشان مینویسیم. طرف مقابل به اینها میگوید چرا اسم حزب کمونیست را برداشته‌اید؟ این اسم پوچ است چرا نگاهش داشته‌اید؟ این اسم باید کنار گذاشت. اینها میگویند نه! ما از این اسم دفاع میکنیم. این چاهی است که در آن افتاده‌اند. تو نمیتوانی از اسم حزب کمونیست ایران دفاع کنی بدون اینکه از تاریخ حزب کمونیست ایران دفاع کنی. و نمیتوانی از تاریخ حزب کمونیست ایران دفاع کنی مگر اینکه با سر بلند از ماها دفاع کنی. همه دنیا آن حزب را مال ما میدانند، تاریخ واقعی آن حزب را به حساب ما نوشته است، هنوز اسناد و ادبیاتی که میخواهی از آن دفاع کنی مال ماست. تو نمیتوانی بیانی از کنگره شش دفاع کنی و بعد یک جمله بنویسی که نوشتن این اسناد البته مهم نیست و هرکس ممکن بود بنویسد. اینطور نیست. شما اگر کنگره شش را نگه دارید، منصور حکمت را در مغز استخوان سازمانتان نگه میدارید. نمیتوانی تشکیل حزب کمونیست را نگه داری و تلاش آدم‌هایی که با همین ناسیونالیست‌ها در افتادند و کنارشان زدند و به مدت هشت سال آن حزب را جلو بردند را تخطئه کنی، ندیده گیری و یا درز گیری. مردم خواهند پرسید کمی از این تاریخی را که از آن دفاع میکنی را توضیح بده. ما تضمین میکنیم نتوانید این کار را بکنید. دفاع از اسم حزب کمونیست ایران دفاع از تاریخ حزب کمونیست ایران است و دفاع از تاریخ حزب کمونیست ایران، دفاع از ماست. کسی که نمیخواهد از ما دفاع کند، دروغ میگوید که میخواهد از حزب کمونیست ایران دفاع کند. نمیتوان این کار را کرد. همانطور که کسی نمیتواند از بلشویسم دفاع کند و به داروستانه نین در سالهای قبل از انقلاب حمله کند. نمیشود این کار کرد. به ریشتم میخندند، قبول نمیکند. ممکن است آدم سرش را زیر برف کند، اما بقیه دارند قدم میزنند و منظره را مینینند. در نتیجه این نگاه داشتن اسم بدون این که بطور واقعی به سمت حزب کمونیست کارگری بچرخند باعث نابودی اینها میشود. اگر اینها بیایند و بگویند ما حزب کمونیست ایران هستیم، ما که از حزب کمونیست کارگری ایران جدا نشدیم، ما که نمیگویم تجدید نظر کرده‌ایم، ما تا آخرین لحظه‌ای که آنها ما را ول کردند با آنها بودیم و وقتی میرفتند به آنها رای دادیم. ما انتقادی مطرح نکردیم، آنها فاصله گذاشتند، ما روی همان خط هستیم و به این اعتبار تا اینجا سنت‌مان مشترک است، اگر این را بگویند، شانس دارند. این افق یک عده است میتواند بنشینند بحث کنند. ولی نمیشود تاریخ حزب کمونیست ایران را به روایت عبدالله مهدی نوشت و بعد از آن دفاع کرد. باید به آن حمله کرد. در نتیجه حذف ما، حذف مانی که اینجا نشسته‌ایم، حذف من، حذف شما، حذف رهبری حزب کمونیست کارگری ایران، که بخش اعظم رهبری آن سازمان بودند، از آن تاریخ به معنی اعلام شکست است. وقتی که جماعت مهدی حمله به تاریخ را شروع میکنند اینطرف نامه‌های سر بسته چاپ میکند

ایران و حتی کنگره‌های قبلی که روی این خط بود ما هستیم، شخصیت‌هایش اینجا هستند، سُنَّت‌ش اینجا است، دفاع پر افتخار از آن اینجا است، حساسیت نسبت به اسمش اینجا است و حساسیت نسبت به سرنوشتش اینجا است. من دوست ندارم که کسی که اقوام مختلف را به سمت اردوگاه‌هایشان به صف میکند جلو سینه‌اش نوشته باشد کومه‌له. کومه‌له تاریخ زندگی ماست. بخصوص که جریان علیزاده به اینها نیرو میدهد. به جریانی که میخواهد بازوبند کومه‌له را ببندد و دستور بدهد "کردی حرف بزنی!" نیرو میدهد. ما اجازه نمیدهیم کسی به نام کومه‌له این کار را بکند. و وجود یک کومه‌له کمونیست کمک میکند که اجازه این کار را ندهیم. خود حزب کمونیست کارگری ایران مستقل از این مهر و امضاها هویتش را بدست آورده و ۸ ماه یک سال دیگر اگر این پروسه ادامه پیدا کند، دو قطب مشخص در کردستان ایران بوجود می‌آید که یکی از آنها ما هستیم. همین الان این قطب بوجود آمده است. استاندارد کردستان طلا کف دست جلال طالبانی نگذاشت برای اینکه نیروهای ابراهیم علیزاده به میروان نروند. میخواست ما سراغ میروان نرویم. تا حالا هم به رفتن تیمهای اینها اعتراضی نکرده است. ما برای بورژوازی در کردستان مسأله هستیم، ما مسأله جمهوری اسلامی در کردستان هستیم و ما مسأله راست در کردستان هستیم. و البته خودمان گلیم خودمان را از آب میکشیم. اگر کومه‌له این جنگ را نکند ما این جنگ را خواهیم کرد. اگر اینها با این فالانتریزم در نیفتند، ما در میافتیم. این سرنوشت و کار ماست. اما وجود کومه‌له کمونیستی که اجازه ندهد این اسم، به همین صورت، ملاحظه شود، وجود جریانی که این بحث را باز نگاه دارد و بگذارد جامعه کردستان یک قضاوت حقیقی نسبت به کومه‌له بکند، مهم است. نهایتاً کومه‌له کمونیست به هر تجربه‌ای که حزب کمونیست کارگری در کردستان بکند میپیوندد. اینکه چند نفر از آدم‌های امروز کومه‌له در آن هستند نمیدانم. ممکن است هیچکس از رهبریش در آن نباشند. اما اگر شما بخواهید، در مقابل سازمان زحمتکشان، کومه‌له سازمان بدهید و اگر بخواهید بگویند از اسم حزب کمونیست ایران دفاع میکنم، و اگر بخواهید بگویند ما کمونیست هستیم، مشغول رشد پایه‌های جنبش ما هستید. دارید برای حزب ما نیرو درست میکنید. باید این را بدانید و به آن افتخار کنید. اینکه ما یکبار با اینها رفتیم بعد زجر کشیدیم دلیل کافی برای اجتناب از این پروسه نیست. چه اشکالی دارد؟ دفعه پیش با چشم بسته و بدون تحلیل از اوضاع سیاسی اجتماعی اینکار را کردید، خوب، اینبار چشمتان را باز کنید و این خطر را انتخاب کنید. مگر دفعه پیش چکار کردیم؟ خطی را گذاشتیم و شما انتخاب کردید. این بار هم این کار را بکنید چه اشکالی دارد؟ بعضی از اینها میتوانند این کار را بکنند. من با این سازمان مسأله کالیبر دارم. آدمی که کالیبرش را داشته باشد میتواند برود و این سازمان را از این وضعیت در بیارود و به سازمان پویانی که نقش مثبتی در حیات چپ در کردستان بازی کند تبدیلش کند. اگر چنین کسی نباشد، به نظر من، از بین میروند. من فکر میکنم این جریان با این روشی که الان دارد از بین میرود. به هلمت احمدیان بگویند برو نشریه در بیاور جواب نیست. شما باید پرچمتان را بلند کنید. و اگر از پرچمتان ابا دارید و یا اگر پرچمتان طوری است که میخواهید بگویند دارم اما بلند نمیکنم چون اگر بلند کنم مردم میبینند که این پرچم را در ارتباط با آن جنبش عظیم بیرون از خودم بدست آوردم، و نگرانید که فلان کس متوجه ما میشود، شما به هیچ جا نمیرسید. در جنبش سیاسی، بخصوص در دوره‌های تلاطم، پرچم باید بلند کرد، بدون ابهام، چون نمیخواهید کسی که با شما نیست همراهمان بیاید. بدترین کار برای یک سیاستمدار این است که کاری کند که کسانی که با او نیستند همراهش شوند. باید کاری کنید که کسانی که با شما هستند همراهمان بیایند. و اگر اینها نخواهند بگویند کی هستند که شخص بفهمد آیا باید به آنها بپیوندد یا نه، به هیچ جا نمیرسند. حزب کمونیست کارگری باید فوق‌العاده فعال به این مسأله برخورد کند.

برگرفته از: منتخب آثار یک جلدی -

صفحات ۱۶۴۳ تا ۱۶۶۲



مهدی بالاخره تصمیم گرفته به گوشه مهمی از زندگی خودش که مدتها بخاطر آن به او احترام گذاشته‌اند پشت کند و بد بگوید. بخاطر اینکه دبیر کل حزب کمونیست ایران بوده و یا بخاطر ساختن آن حزب تلاش کرده، پوپولیسم را شکست داده و به عنوان شخصیت کمونیستی که کمک کرده کومه‌له به حزب کمونیست ایران بپیوندد، احترام داشته. تصمیم گرفته که از خیر این سابقه و احترام بگذرد. شهادتی بخرج داده و یک انتخاب مهم کرده است. و رو راست به انتخابش نگاه کرده و به آن عمل کرده است. با خود را به کوچه علی چپ زدن و به روی خود نیاوردن نمیشود سازمان سیاسی ساخت. سازمان سیاسی حاصل موضع شفاف است. این را دیگر همه یاد گرفته‌اند. موضع شفاف بگیرد طرفدارانتان در جامعه دورتان جمع میشوند. در نتیجه، به نظر من، جریان ابراهیم علیزاده، جریان کومه‌له موقعیت ناپسامانی دارد. اینکه میگویند ناسیونالیستها در محیط کارگری نفوذ ندارند، محیط کردستان فالانتریزمی و قومی نیست، مردم در کردستان بیشتر از اینکه بخواهند جدا شوند میخواهند در ایران انتگره شوند و تبعض نژادی ضد اقوام دیگر ندارند، دلیل کافی نیست که نتیجه بگیرند که جریان زحمتکشان بجایی نمیرسد. بالاخره در یک جامعه چند میلیونی دو هزار نفر آدم نخاله پیدا کنید، سازمان دارید. تا همین حالیش هم این کار را کرده است. جمع شده، فرهنگ قومی و ملی را در بوق کرده و عده‌ای را جمع کرده که در جلسه‌ای فریاد زنده‌باد پ.ک.ا.کا سر بدهند. طرف دارد روی این خط بسیج میکند. فقط آدمهای حساسی جامعه را نمیتواند بسیج کند. ولی هر جامعه‌ای آدم ناحسابی هم دارد و بعضی اوقات تاریخ را آدمهای ناحسابی رقم میزنند و چند دهه زندگی مردم را پر از مشقت میکنند. در نتیجه این سازمان کومه‌له اگر نخواهد به این سوالات جواب دهد، میبازد. توصیه من، به کسی که در این سازمان چپ است، این است که اسم را از روی خودتان بردارید. نام حزب کمونیست ایران را بردارید، به خودتان بگویند کومه‌له کمونیست، که مشخص شود شما خودتان را کومه‌له کمونیست میدانید و آنها را کومه‌له ناسیونالیست. اجازه بدهید هر کس که میخواهد برود، برود. بزرگداشت تجربه تاریخ حزب کمونیست ایران را اعلام کنید و بگویند تجربه پرارزشی بوده، ما بطور واقعی آن حزب نیستیم، حزب کمونیست ایران کسان مختلفی را در بر میگرفت که به جاهای مختلفی رفته‌اند، ما آن تجربه نیستیم، ما آن پراتیک نیستیم، ما کومه‌له کمونیست هستیم، که اگر بخواهند باشند، واقعا هستند. اعلام کنید نیرویمان را نگاه میداریم و اینکه آینده در مورد وحدت چپ در کردستان چه میگویند را اجازه میدهم آینده تعیین کند. لایب با حزب کمونیست کارگری، و هر کس دیگری، باید اختلافات زیادی را رفع کرد و غیره. لایب هزار و یک انتقاد دارد که نظرش را باید بدهد. به هر صورت باید به خودشان بگویند کومه‌له کمونیست و بحث را ببرند بر سر محتوای سیاسی و طبقاتی اختلافشان با جریان مهدی و سعی کنند نیرو بگیرند. اگر ده نفر هم در بالا به این نتیجه رسیدند که اختلافشان با عبدالله مهدی به این عمق نیست، بگذارید بروند. چون به هر حال آنها نیروی آن طرف هستند. در نتیجه اگر چپ در کومه‌له از من بپرسد ما باید چکار کنیم؟ به او خواه گفت که اعلام کن که این اسم در این شکل قابل دفاع نیست، به خودمان بگویند کومه‌له کمونیست و علنا اعلام کنیم که به حزب کمونیست کارگری نزدیک هستیم و دوست داریم به آنها نزدیک شویم. و از واقعیات گذشته مشترکمان بحث کنیم و اگر اختلافی با آنها داریم اختلافمان را بگوینم. اگر این کار را نکنند پانین کومه‌له به ما میپیوندد و بالایشان به مهدی. این اتفاقی است که صد در صد خواهد افتاد. دیر یا زود خواهد افتاد. ممکن است از بالایشان یکی دو نفر با مهدی نروند، ممکن است یک عده پاسیو شوند و با هیچکس نروند، ممکن هم هست که عده‌ای برگردند و خودشان به حزب کمونیست کارگری بپیوندند. ولی بنظر من تجربه میتواند چیز دیگری باشد.

چرا ما نباید بخواهیم که اصلا همه کومه‌له با ما بپیوندد؟ چرا وجود یک کومه‌له کمونیست خوب است؟ من معتقدم که الان وجود یک کومه‌له کمونیست خوب است، چون کومه‌له هنوز مقوله‌ای است که باید در جامعه کردستان تعیین تکلیف شود. من هیچ ابهامی از نظر تاریخی نسبت به این پدیده ندارم. کومه‌له ما هستیم. ثبت احوال در مورد این مسأله هرچه بگوید بخودش مربوط است. کومه‌له ما هستیم، ما بودیم حزب کمونیست ایران را تشکیل دادیم و به آن حزب پیوستیم. ما حزب کمونیست ایران بودیم. همان وقت، هنگام جدایی ما از حزب کمونیست ایران، من گفتم که این یک تصفیه مثبت است. بجای تصفیه منفی، داریم تصفیه مثبت میکنیم. گفتیم اسم و روینا مال شما، سنت و نیروها مال ما. گفتند قبول و رفتند دنبال کارشان. اما هیچ کس باور نکرد کومه‌له آنها هستند. خیلیها شاید قبول کردند که کنگره اول، کومه‌له زحمتکشان هستند. آن کومه‌له ما نبودیم و من هم ادعا نمیکنم ما بودیم. کومه‌له قبل از ۵۷ هم ما نبودیم و من هم ادعا نمیکنم ما بودیم. اما سازمان کردستان حزب کمونیست

درباره احزاب بورژوایی

منصور حکمت

الف: مقدمات

۱- شیوه برخوردی که احزاب بورژوایی را بر مبنای شمارش و تفکیک لایه‌بندی‌های مختلف طبقات حاکمه در درون مناسبات تولید موجود، دسته‌بندی و ارزیابی میکند، شیوه‌ای مکانیکی و غیر مارکسیستی است. این شیوه نواقص زیر را دارد:

i- قادر نیست تعداد و تنوع احزاب سیاسی بورژوایی در یک کشور را توضیح دهد. اگر احزاب از لایه‌بندی‌های اقتصادی طبقات بورژوا استخراج شوند، آنگاه بدیهی است که تعداد این اقشار، تعداد و نوع احزاب در یک جامعه را تعیین میکند.

ii- بر تصویری استاتیکی از منافع طبقاتی در جامعه متکی است. پایه وجودی احزاب به موقعیت هر قشر در مناسبات موجود و داده شده تولید تقلیل مییابد. طبقات در این دیدگاه فاقد افق‌های دینامیک و دورنماهای عمومی اجتماعی ترسیم میشوند.

iii- میان عملکرد و فلسفه وجودی احزاب بورژوایی در دوره‌های متعارف تولید و انباشت، با دوره‌های بحران اقتصادی و سیاسی تمیز قائل نمیشود.

iv- قطب‌بندی‌های بین‌المللی بورژوایی و تأثیرات آن بر اشکال تحزب بورژوایی در یک کشور معین را در نظر نمیگیرد. این دیدگاه تصویری محلی و محدود از احزاب سیاسی به دست میدهد.

v- و مهم‌تر از همه، احزاب را مستقیماً و بلاواسطه از طبقات استخراج میکند و نه از مبارزه و کشمکش طبقاتی در متن روندهای تاریخی در یک جامعه.

۲- احزاب سیاسی منعکس‌کننده جریان‌های مادی اجتماعی در متن اوضاع و احوال تاریخی معین هستند. منظور از جریان اجتماعی آن حرکات وسیع توده‌ای یک طبقه است که برای پاسخگویی به نیازهای اساسی طبقاتی در یک دوره معین صورت میگیرد. حرکتی که بر جهان‌بینی معین تکیه دارد، مسائل اجتماعی معینی را هدف قرار میدهد، و روش عملی معینی را برای تحقق آن دنبال میکند. توسعه‌طلبی امپریالیستی که از نیازهای جامعه بورژوایی در یک دوره معین ناشی میشود، همراه خود طیفی از احزاب امپریالیست، توسعه‌طلب و عظمت‌طلب را در کشورهای سرمایه‌داری بوجود میآورد. به همین ترتیب ترقی‌خواهی ملی، تلاش برای تثبیت هویت ملی و یا کسب حق تعیین سرنوشت در تقابل با امپریالیسم و کولونیالیسم، جریان اجتماعی معینی است که در طول تاریخ یک کشور، شکل‌های سیاسی متعددی را ایجاد میکند.

سوسیالیسم، یک نمونه دیگر از یک جریان اجتماعی طبقاتی است. در طول قرن اخیر نمونه‌های متعددی از چنین جریان‌های و کشش‌های مادی اجتماعی در کشورهای مختلف وجود داشته‌اند که هر یک نه به یک حزب، بلکه به طیفی از احزاب سیاسی شکل داده‌اند. در تحلیل احزاب

سیاسی بورژوایی ایران، باید مقدمات روشن کرد که کدام جریان‌ها و کشش‌های بورژوایی اصلی در تاریخ معاصر ایران تفکر و عمل طبقه بورژوا و اقشار مختلف آن را تحت تأثیر قرار داده و هدایت نموده‌اند.

۳- جریان‌های اجتماعی، جریاناتی طبقاتی‌اند. هر گونه بررسی احزاب موظف است پایه مادی این احزاب را در طبقات اجتماعی نشان دهد. احزاب فاقد چنین پایه‌هایی، به سرعت به حاشیه سیاست در یک کشور رانده میشوند و به احزاب فرمایشی، مصنوعی و بی‌تأثیر در سرنوشت سیاسی جامعه بدل میگردند.

۴- با جهانی شدن تولید سرمایه‌داری و ادغام کلیه کشورهای در یک نظام سرمایه‌داری جهانی (با روابط و مناسبات و نیز قطب‌بندی‌های اقتصادی و سیاسی درونی خود)، جریانات عمده بورژوایی در کشورهای مختلف هر چه بیشتر شکل و قالبی بین‌المللی بخود میگیرند. «عامل» بین‌المللی، جایگاه تعیین‌کننده‌ای در ارزیابی احزاب بورژوایی دارد.

۵- در بررسی پایه‌های طبقاتی احزاب بورژوایی، باید توجه کرد که بورژوایی صرفاً نباید بر مبنای موقعیت عینی اقتصادی و از پیشی قشرهای درونی‌اش، لایه‌بندی شود. اختلافات درونی بورژوایی، که سرچشمه وجود احزاب متعدد و متنوع در درون این طبقه است، صرفاً ترجمه مستقیم موقعیت متفاوت قشرهای درونی آن از لحاظ اقتصادی نیست. عوامل دیگری، نظیر افق عمومی بخش‌های مختلف این طبقه از نیازها و آلترناتیوهای تکامل جامعه بورژوایی (چه در مقیاس ملی و چه در مقیاس جهانی) ایدئولوژی و جهان‌بینی‌ای که تحقق هر یک از این افق‌ها به گسترش آن وابسته است، تناسب قوایی که هر بخش از بورژوایی بین‌المللی با طبقه کارگر کشور خود یافته است، جایگاه کشورهای مختلف در تقسیم کار بین‌المللی، رقابت اقتصادی و سیاسی، و بطور کلی مجموعه شرایطی که موجب اختلاف و قطب‌بندی‌های اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیکی در درون بورژوایی میگردد، باید در دسته‌بندی احزاب سیاسی این طبقه مورد توجه قرار بگیرد.

۶- و بالاخره، عامل دیگر، مساله بحران اقتصادی و سیاسی جامعه بورژوایی و عملکرد احزاب بورژوایی در چنین دورانی است. احزاب سیاسی بورژوایی در دوره انقلاب اساساً حول مساله انقلاب و ضد انقلاب آرایش میگیرند. در عین اینکه حفظ اساس نظام موجود، اختلافات اقتصادی آنها را تحت الشعاع قرار میدهد، روش مقابله با انقلاب و طبقه کارگر، به مبنای اختلافات جدی و مهمی در درون بورژوایی تبدیل میشود. دسته‌بندی احزاب بورژوایی در متن شرایط انقلابی باید عامل انقلاب را یکی از محورهای اساسی خود قرار دهد.

۷- بطور خلاصه، با توجه به تمام عوامل فوق، شیوه برخورد صحیح به احزاب سیاسی بورژوایی مستلزم آن است که اولاً جریانات اجتماعی اساسی طبقه بورژوا، چه در مقیاس ملی و چه در مقیاس بین‌المللی بازشناخته شوند و فرقه‌ها و انشعابات درونی این جریانات مد نظر قرار بگیرند. ثانیاً بر این مبنا عملکرد این احزاب در متن شرایط سیاسی و اجتماعی معین تحلیل شود. و ثالثاً، رابطه واقعی میان عملکرد و حرکت احزاب در یک کشور معین با قطب‌بندی‌های و فشارهای بین‌المللی موجود در اردوگاه بورژوایی ملحوظ شود و توضیح داده شود.

ب: احزاب سیاسی بورژوایی در ایران

۱- جریانات سیاسی و اجتماعی اساسی و مادر در درون بورژوایی ایران اینهاست:

i- ناسیونالیسم: قوی‌ترین بستر فکری و سیاسی اپوزیسیون بورژوایی

اقتصادی سرمایه‌داری در ایران است.

در ایران در طول قرن اخیر بوده است. هم امروز هم ناسیونالیسم اساسی‌ترین نقش را در شکل دادن به تفکر و عمل احزاب سیاسی عمده اپوزیسیون بورژوازی ایران داراست و منشاء سیاسی و مشترک طیف وسیعی از سازمانها و نیروهای سیاسی، اعم از محافظه‌کار یا رادیکال در اپوزیسیون غیر پرولتری است. قدرت عمومی ناسیونالیسم ناشی از موقعیت فرودست تاریخی ایران در مواجهه با کولونیالیسم و امپریالیسم بوده است. به این اعتبار کلیه گرایش‌های سیاسی اپوزیسیون بورژوازی ایران در تاریخ معاصر، عمیقاً تحت تأثیر نگرش و سیاست ناسیونالیستی بوده‌اند. ناسیونالیسم ایرانی امروز به شکل عام ابتدای قرن باقی نمانده، بلکه تحت تأثیر عوامل و گرایش‌های دیگر فرقه‌های مختلفی را از خود بیرون داده است (پایین‌تر به اینها می‌پردازم) و لذا صرفاً با یک و یا تعداد معدودی از احزاب نمایندگی نمی‌شود.

ii- رفرمیسم اقتصادی: ترقی‌خواهی و صنعت‌گرایی کاپیتالیستی سنتا جزئی از ناسیونالیسم ایرانی بوده است. اما رفرمیسم، به معنای گرایشی که نوعی تعدیل ثروت را مد نظر دارد، حاصل فشار طبقه کارگر ایران از یکسو، و پیدایش مدل‌های اقتصادی دولتی (چه در غرب و چه در بلوک شوروی) در درون بورژوازی است. گرایش رفرمیستی بطور ویژه‌ای بر نقش دولت و بوروکراسی در توسعه اقتصادی تکیه میکند و سنتا مورد حمایت جنبش سندیکایی کارگران، بخش‌های پایینی «و میانه» بورژوازی دولتی و تحصیل‌کردگان خرده‌بورژوازی مدرن ایران بوده است. پرچم رفرمیسم اقتصادی از مجرای اردوگاه رویزیونیستی شوروی، عملاً در دست چپ سنتی ایران قرار گرفته است و تا حدود زیادی احزاب اپوزیسیون خرده‌بورژوازی (مذهبی و غیرمذهبی) را تحت تأثیر خود قرار داده است.

iii- اسلام و پان‌اسلامیسم: جریان اسلامی از اساس باید به دو بخش تقسیم شود. بخشی که اسلام را به بیانی برای تمایلات ناسیونالیستی و یا رفرمیستی بورژوازی و خرده‌بورژوازی ایران بدل کرده است (در انقلاب مشروطیت "دو سید"، در دوران ما شریعتی، مجاهدین و یا حتی خلق مسلمان) اساساً باید زیر تیتیر ناسیونالیسم ایرانی دسته‌بندی شود. اما جریان پان‌اسلامیسم یک جریان مستقل است که راه حلی منطقه‌ای برای کل کشورها و ملل اسلامی منطقه) در مقابل بورژوازی قرار میدهد. این جریان هر چند همواره به عنوان یک گرایش فعال در درون اپوزیسیون بورژوازی ایران عمل کرده است، تا انقلاب ۵۷ قادر به ابراز وجود جدی سیاسی در حد دخالت در امر قدرت سیاسی نشد.

iv- لیبرالیسم: لیبرالیسم بدو بعنوان جزء مکمل و لایتجزای ناسیونالیسم ایران مطرح شد. اما لاقلاً در دوره رضاخان این ارتباط یک به یک را با ناسیونالیسم از دست داد. تفوق گرایش‌های عظمت‌طلبانه دولت‌گرا و مستبد در درون ناسیونالیسم ایران، لیبرالیسم را عملاً به گرایش‌های مربوط به اقتدار متوسط و ناتوان سرمایه در ایران محدود کرد. در دوره اخیر، آشکال جدیدی از لیبرالیسم، تحت تأثیر سوسیالیسم دمکراسی اروپا، در چهارچوب "چپ" مطرح گشته است، که بطور طبیعی حاصل رادیکالیزه شده بخش‌هایی از جبهه ملی است. این گرایش‌های جدید به نام سوسیالیسم و خطاب به طبقه کارگر سخن می‌گویند، اما در واقع افق عملی‌شان آنان را به سرمایه خصوصی صنعتی در ایران مرتبط میکند.

v- سوسیالیسم! سوسیالیسم بی‌شک یک جریان اجتماعی بورژوازی در ایران نیست. اما روایت رویزیونیستی آن، بویژه از مجرای رویزیونیسم روسی، چنین شده است. این سوسیالیسم رویزیونیستی در ماهیت امر چیزی جز افق توسعه سرمایه‌داری دولتی و بوروکراتیک و تعدیل ثروت به منظور حفظ ثبات و کنترل «...» نیست. این جریان تأثیرات جدی‌ای بر اپوزیسیون خرده بورژوا- رادیکال، و نیز بر لایه‌های معینی از بورژوازی بوروکرات ایران داشته است و عملاً پرچمدار رفرمیسم

۲- این گرایش‌ها در طول تاریخ معاصر ایران با یکدیگر تلافی و برخورد کرده‌اند و شاخه‌ها و زیرشاخه‌های جدیدی در سازمانیابی بورژوازی ایران بوجود آورده‌اند. اما مهمتر از این خود تحول اجتماعی در ایران و دوره‌بندی‌های آن است. عملکرد این گرایش‌های اصلی و شاخه‌های متنوع آنها در طی این دوره‌ها متنوع بوده و هر یک بر حسب «...» جای معینی را در سیاست بورژوازی در ایران احراز کرده‌اند. این دوره‌بندی اجتماعی را چنین میتوان خلاصه کرد:

۱- انقلاب مشروطیت. اجتماعی شدن نیروهای بورژوازی به عنوان اپوزیسیون اصلی و غلبه افق بورژوازی بر جامعه (مبارزه ضداستعماری- ضدنفوذالی)

۲- یک کاسه شدن قدرت سیاسی و تشکیل دولت متمرکز توسط رضاخان. مساله انقلاب اکتبر

۳- دوران بحران پس از جنگ دوم و فیصله یافتن نهایی آن پس از جنبش ملی شدن صنعت نفت و کودتای ۲۸ مرداد (تفوق بین‌المللی آمریکا).

۴- اصلاحات ارضی سالهای ۱۹۶۲ تا ۶۷ و تثبیت سرمایه‌داری در ایران

۵- شکوفایی نفتی و رونق اقتصادی

۶- بحران و انقلاب ۵۷ (بحران حکومتی امپریالیسم)

احزاب سیاسی بورژوازی امروز ایران حاصل گذار این گرایش‌های اساسی بورژوازی از مجرای این تحولاتند.

در دوره اول ناسیونالیسم، لیبرالیسم، ناسیونالیسم اسلامی و رفرمیسم اقتصادی را در یک مجموعه مرکب و بدون تفکیک بنیادی مشاهده میکنیم. جالب اینجاست که سوسیالیسم دمکراسی انقلابی ایران نیز عملاً با این گرایش عمومی اپوزیسیون بورژوازی (جنبش ملی ضداستعماری) همسو است. بدنبال انقلاب مشروطه و بویژه پس از انقلاب اکتبر، سوسیالیسم دمکراسی انقلابی عمیقاً راه خود را از اپوزیسیون ناسیونالیستی ایران جدا کرد و یک گرایش مستقل در اپوزیسیون را تشکیل داد. هسته‌های اولیه تفکیک ناسیونالیسم ایرانی به شاخه‌های لیبرال و دولت‌گرا بوجود آمد. با بوجود آمدن دولت رضاخان اولین انشعاب جدی در ناسیونالیسم ایرانی، به صورت جدایی ناسیونالیسم لیبرالی از ناسیونالیسم عظمت‌طلب و دولت‌گرا بوجود آمد. اولی بعدها به معنای شکل‌گیری کل طیف جبهه ملی به عنوان سخنگوی سرمایه خصوصی و متوسط تبدیل شد و دومی مبنای اولیه استبداد سلطنتی و مدرنیستی آریامهری را ساخت. دوران پس از جنگ دوم دوره ظهور احزاب رفرمیست و رشد آنها در اپوزیسیون بورژوازی است. نه فقط نفوذ حزب توده، بلکه نفوذ اندیشه‌های توده‌ایستی، تحت عنوان "ناسیونالیسم واقعی" به شدت در میان روشنفکران بورژوا و نیز جنبش سندیکایی کارگران اشاعه یافت. تقابل رفرمیسم با ناسیونالیسم لیبرالی برجسته شد. دومی عملاً پایه اقتصادی خود (اقتصاد آزاد) را تفکیک و برجسته کرد (در تمایز با رفرمیسم دولت‌گرای طیف توده‌ای). هر دو جریان، به علاوه، مرزبندی‌های موجود میان لیبرالیسم و رفرمیسم با مذهب را عمیق‌تر و برجسته‌تر کردند. جریان اسلامی از ناسیونالیسم دور شد و در عمل به عنوان عنصر ثالثی در

و اردوگاه رویزیونیسم بر اپوزیسیون بورژوازی افراطی ایران تأثیر گذاشته است. نهضت آزادی جناح محافظه‌کار ناسیونالیسم اسلامی ایران را تشکیل می‌دهد و در پیوند بنیادی و علنی با امپریالیسم آمریکا و اروپای غربی است و تمایلات جدی ضد روسی دارد.

۴- با قطبی شدن طیف پوپولیسم رادیکال توسط مارکسیسم از یکسو و لیبرالیسم چپ از سوی دیگر و اضمحلال این طیف، ناسیونال رفرمیسم عملاً توسط چپ طرفدار اردوگاه شوروی نمایندگی می‌شود. عنصر ناسیونالیسم بطور جدی سازمان‌هایی نظیر راه کارگر، اقلیت و حتی کشتگری‌ها را از جناح "انترناسیونالیست" اردوگاه رویزیونیستی، یعنی حزب توده (که صرفاً منافع سیاست خارجی شوروی را دنبال می‌کند) جدا می‌کند. از لحاظ آلترناتیو سیاسی و اقتصادی، راه حل کل طیف رفرمیست یکی است. سرمایه‌داری دولتی و بوروکراتیک، تعدیل ثروت، کنترل دولتی بر حیات و کارکرد سرمایه در کشور، اجزاء ثابت برنامه اقتصادی تمام سازمانها و جریاناتی است که ناسیونال رفرمیسم ایران را نمایندگی می‌کنند.

۵- لیبرالیسم چپ. این حاصل رادیکالیزاسیون جنبه ملی در جهت سوسیال دموکراسی است. لیبرالیسم چپ می‌تواند منشاء شکل‌گیری نوعی سوسیال دموکراسی مدرن در ایران باشد. اما با توجه به فقدان یک پایه سندیکایی در جنبش کارگری که بتواند با این طیف در ارتباط نزدیک قرار بگیرد و نیز با توجه به عدم کارایی نهادهای انتخابی و دموکراسی بورژوازی در جامعه تاکنونی ایران، شکل‌گیری یک سوسیال دموکراسی قدرتمند حول این جریان بسیار نامحتمل بنظر می‌رسد. لیبرالیسم چپ لاجرم بصورت یک جنبش روشنفکران و عامل فشار برای به‌سازش کشیدن کمونیسم در ایران با جناحهای صنعت‌گرا و ناسیونالیست بورژوازی ایران عمل می‌کند. بخش وسیعی از جریانات تروتسکیستی در این طیف قرار می‌گیرند.

۶- کلیه گرایشات مانوئیستی، همانطور که عملکرد آنها در طول انقلاب نشان داد، شاخه‌های افراطی ناسیونالیسم ایرانی با تمایلات ضد روسی جدی هستند. این گرایشات که عملاً به بحران و تشتت افتاده‌اند، گریزی جز این نخواهند داشت که مداوماً در کنار فراکسیونهای ناسیونالیستی اسلامی و غیراسلامی در ایران قرار بگیرند.

۷- و بالاخره باید به احزابی از نوع حزب توده و رنجبران اشاره کرد. این جریانات فلسفه وجودی خود را از نمایندگی کردن اردوگاه بین‌المللی خود در ایران می‌گیرند و به عنوان مؤسساتی برای پیشبرد سیاست خارجی این اردوگاهها تلاش می‌کنند. در عرصه داخلی این احزاب مؤتلفین داخلی خود را بر حسب نیازهای روز اردوگاههای متبوع خود جستجو می‌کنند.

جدال دو جریان عمده اپوزیسیون بورژوازی ظاهر شد. جنبه ملی و حزب توده در عین حال منعکس کننده قطب‌بندی امپریالیستی جدیدی در سطح بین‌المللی بودند. کاهش نفوذ انگلستان به نفع آمریکا پس از جنگ دوم، و قد علم کردن شوروی به عنوان یک پای اصلی تقسیم جهان، معادلات بین‌المللی حاکم بر اپوزیسیون ایران را تغییر داد. در بحران ملی کردن صنعت نفت تکلیف‌نهایی این جدال روشن شد. اصل تعلق ایران به منطقه نفوذ آمریکا، عملاً بر خلاف تناسب قوای واقعی موجود نیروها در ایران به طور قهرآمیز مسجل شد. آمریکا به عنوان قدرت فائقه بورژوازی بزرگ ایران، و ناسیونالیسم عظمت طلبانه، استبدادی و دولتی در ایران را مورد حمایت قرار داد.

موقعیت ناسیونالیسم لیبرالی بشدت تضعیف شد. لیبرالیسم (و نه ناسیونالیسم) کارایی خود را از دست داد. در قطب دیگر پرچم رفرمیسم اقتصادی با رسوایی حزب توده، از دست این جریان خارج شد. نقد لیبرالیسم و جدایی جریان رفرمیسم از حزب توده (که بیش از پیش به موقعیت مدافع صرف منافع شوروی سقوط می‌کرد) پایه‌های فکری نوع جدیدی از اپوزیسیون رادیکال در ایران را بوجود آورد که دیگر نه به بورژوازی بلکه به خرده بورژوازی ایران متوسل می‌شد. با اصلاحات ارضی و استقرار سرمایه‌داری در مقیاس وسیع، به میدان آمدن کارگران و استیصال خرده بورژوازی سنتی، از یکسو گرایشات سنتی اپوزیسیون موضوعیت خود را از دست دادند و از سوی دیگر ناسیونالیسم و رفرمیسم ماتریال اجتماعی جدیدی یافت. این ناسیونال رفرمیسم پایه جنبش چریکی و جریان پوپولیستی در ایران است. شکوفایی نفتی و رونق وسیع اقتصادی عملاً بورژوازی ایران را از صحنه سیاست به انباشت و انباشت «...» معطوف کرد. بحران انقلابی سالهای ۵۶ و ۵۷ سازمان‌نیافتگی و ناآمادگی سیاسی بورژوازی ایران را به نمایش گذاشت. سقوط سلطنت، نیروهای سیاسی اپوزیسیون غیرپرولتاری را بار دیگر فعال کرد. جریان پان‌اسلامیستی به عنوان تنها آلترناتیو واقعی به حل مسأله انقلاب (پس از آنکه لیبرالیسم بورژوازی به عیب آزموده شد و ناتوانی خود را اثبات کرد) به نیابت از کل بورژوازی قدرت را در دست گرفت. حزب توده بر مبنای محاسبات بین‌المللی‌اش (تنها محاسبات واقعی‌اش) به حمایت از رژیم پرداخت. اما ناسیونال رفرمیسم، ناسیونال- لیبرالیسم، و ناسیونالیسم اسلامی یکی پس از دیگری در اپوزیسیون قرار گرفتند و یک به یک کوبیده شدند. سرکوب‌نهایی حزب توده نشانه اعلام تعلق اردوگاهی رژیم در سطح بین‌المللی بود. نیروهای واقعی اپوزیسیون داخلی قبلاً قلع و قمع شده بودند. ماحصل حزبی این وقایع در ترکیب اپوزیسیون بورژوازی موجود در ایران چنین بوده است:

۱- سلطنت طلبان، ناسیونالیستهای عظمت‌طلب و کل‌استبداد ناسیونالیست مدرنیستی ایرانی برای اعاده اوضاع قبل از انقلاب تلاش می‌کنند.

۲- جریان لیبرال- ناسیونالیستی جنبه ملی، کل موضوعیت سیاسی و اقتصادی و نفوذ فکری خود را از دست داده و به طیفی از محافل و نیروها که فاصله سلطنت طلبان و جریانات ناسیونال- اسلامی در داخل و خارج حکومت موجود را میپوشانند بدل شده است.

۳- ناسیونالیسم اسلامی به عنوان اپوزیسیون دولت اسلامی (و تحت رهبری جناح پان‌اسلامیست) در داخل و خارج دولت شکل گرفته است. این جریان برحسب موضع خود در قبال شیوه «...» دولت موجود و نیز بر حسب دیپلماسی بین‌المللی خود به دستجات معینی تقسیم می‌شود. مجاهدین جناح افراطی این بخش را تشکیل می‌دهند که ضمن تعلق عمومی به اردوگاه غرب، خواهان مناسبات دوستانه و حتی درجه‌ای از اتکاء به بلوک شرق هستند. بعلاوه مجاهدین بطور اخص تحت تأثیر رفرمیسم اقتصادی- دولتی که از بحران حزب توده

تایپ شده از روی کپی نوشته دستنویس
* کلمات بین دو علامت « » خوانده نشده‌اند.

متن بازتکثیر شده در این شماره کانون کمونیسم، شامل بندهای "الف" و "ب" دستنویس مذکور است و از سایت آرشیو عمومی آثار منصور حکمت برگرفته شده است.

